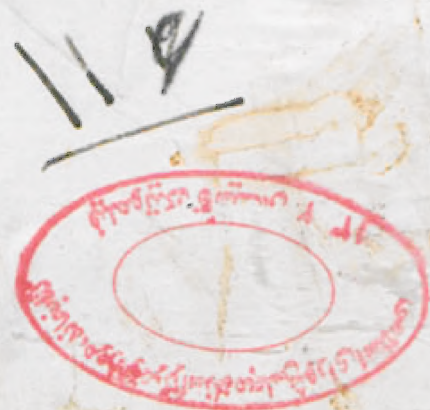


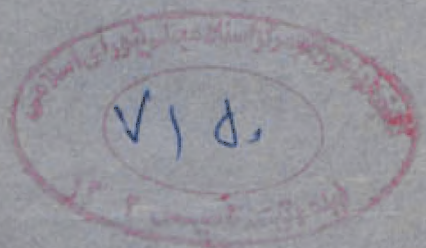
توضیح: مولانا محمد طاهر قمی در رساله خود صفحه ۱۹ مطلب جالب و جوی
متذکر گردید که قاضی محقق استادان در اطراف آن بیرویش بر دلالت
و آن کتاب و اسناد تلف سیره است بحداله مستوفی در
صفحه ۱۷ نیز از تاریخ گزیده او نقل کرده و چون مولانا محمد طاهر قمی مردی
ثقة و صحیح قول و متضلع و صلب میباشد لذا احتمال سوء یا عدم توجه
و مسأله در باره او سه و در است بنابرین مطلب قابل است
که مورد محس قرار گیرد و چون نگارنده در جانی بهیچو مطلبی نگزیده بود
و اولین بار است که بنظر آمده در این صفحه قید نمودم.
و دیگر رساله مولانا کاشفی است که در صفحه ۱۹۲ و پایان اش
تخلص خود را آورده و در فهرست و منابع همجود نام و عنوانش نیامده
و ضمن بر نکات مولانا کاشفی هم مابین رساله اشاره دیدار شده



۱۲۸۴۹

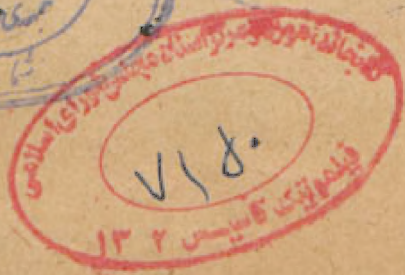
مجموعه رسائل ۷ رساله
ملا طاهر قمی و دیگران
صالح بن سید علی حسینی کرم رودی

اوراق ۱۰۹



- فهرست مافیه المجلد - هفت رساله است که پیش رساله آن بچاپ رسید
و دیده شده است باین شرح :
- ۱- شرح شرح المقداد در کلام تالیف محمد طاهر قمی بطوریکه در ص ۱۴۲ ذکر است
باضافه از اصل و شرح نقل از اصول الحق مختص من عمید بن محمد شهنشاه که در
سنه ۱۰۶۴ تالیف و در ۱۰۶۹ مکرر شده بخط صاحب کرم و فی مقدمه امیر ص ۱ تا ص ۱۴۲
۱۵۴ - ۱۴۳
 - ۲- باب حادی عشر تحریر سنه ۱۰۷۰
۱۵۵ - ۱۶۰
 - ۳- رساله حدود الاعمال فی معرفه الله تحریر سنه ۱۰۷۰
۱۶۱ - ۱۷۹
 - ۴- رساله مباحثه النفس از مولانا محمد طاهر قمی
۱۷۹ - ۱۹۲
 - ۵- رساله مولانا کاشفی در امامت بنظم و تثر که بهج دیده گردیده
۱۹۲ - ۲۰۶
 - ۶- رساله معالجه النفس منقوم و مشهور و رباعی از محمد طاهر قمی
۲۰۷ - ۲۱۶
 - ۷- تفسیر سوره های فاتحه و اخلاص و قدر از محمد طاهر قمی

۱۲۸۴۹



آن روح بنانی را که بارت از قوت نامیده است بهر سزایش و نماز اعضا
ظواهر شود و این مجموع در ماه سوم بود و چون نشو و نما بظهور آید و روح
بنانی قوت یابد و جگر و معده قوی شود و بر این نظام غذا قادر گردد و زنده
روح بنانی را که در جگر است دل از اجذب کند و بجزیره دل در آید و دل از انوار
و دیگر مضموم و نضج داده آنچه زنده و خلاصه است روح حیوانی از آن راه
شراین به همه اعضا برسد تا حیات اعضا تمام شود و منبع این روح دل است
و باز آنچه زنده و خلاصه روح حیوانیست بدفع در آید و دیگر مضموم و نضج
یابد و آنچه خالص آن بشر روح نفسانی شود و مقام این روح در مغز است و آنچه
از آن باقی ماند روح نفسانی و مقام این روح در مغز است و آنچه از آن باقی
ماند روح نفسانی از آن راه اعصاب مجله اعضا و قوتها و حس و حرکت را که
در همه اعضا و جوارح پیدا آید و اینچند در ماه چهارم با تمام رسد بقدرت
الله تعالی و هو اعلم بحقایق الاشياء و در ماه پنجم فیاض علی الاطلاق

روح انرا می کند که انرا روح اضافی نیز می گویند چنانچه در تفسیر که نفیست
فیه من نفی مذکور است بر من فکر و متبصر ظاهر و هویر است که فاعل
 افعال غیر و مبدع این احوال عجب نیست مگر ضای علیهم و خبر زیرا که اینچنان
 فعل محکم و متقن صادر میشود مگر از عالم و نیز عقلا اجماع کرده اند که حق تعالی
 عالم است زیرا که قادر بر هر چیزی است کما هو و دلیل نقلی بر علم ضای تعالیست
 لذا جمله در تنزیل آسمانیت که ان الله بكل شیء عليم پیش از این حدیث دلیل
 عقلی و نقلی که خداوند تعالی عالم است و اما کیفیت علم ضای تعالی که حضور نیست
 اجابت با تفصیلی فلیست یا انفاق بر پس علم موت یا خصوص معلوم نیست و بر مطلق
 همین وجه است که بدانند ضای تعالی عالم است چنانچه اعتقاد است ان الله عالم
الغادس علم غایب از انچه سیم که خداوند تعالی است یعنی زنده است
 زیرا که اوقا در عالم پس چنانچه اختلاف درین نیست و از اعیان او تشعشع
 در معنی چنانست که هر یک از او کسین بصری که از علمای معتزله است نیست

حیات عبارت از متصف بودن ذاتی با یک بقدره و علم و قدرت است
 است که حیات صفتی است زاید بر ذات منزه از اقل حقیقت زیرا که اصل
 عدم زاید است و در سابق مذکور شد که او قادر و عالمست و هر که قادر
 و عالم باشد حق تعالی بود و لهذا المقصود چهارم لکن خداوند تعالی عالم نیست یعنی
 خواننده افعال نیکیست و کاره است یعنی خواننده افعال بد است دلیل
 عقلی بر این بودن خداوند تعالی است که تخصیص و ترجیح داد احوال ممکن است
 در وقتی خاص و در وقت دیگر و این ترجیح و تخصیص با الله است از
 محضی و مرتجی زیرا که ذات اقدس است تعالی بکمال ممکن و بکمال اوقات
 علی السویه است و هیچ چیز صلاحیت آن ندارد که محض و مرتجی خوانند و افع
 شد بغیر از اراده پس خداوند تعالی مرتجی و دلیل نقلی لکن در کلام مجید آمده
 که اقموا الصلوة و نهی کرده که فلا تقربوا الزنا و فلا یسر است که امر کردن
 بچیزی لازم دارد و اراده را و نهی کردن از چیزی لازم دارد و اگر است

پس بت خداوندی تمام میروکار است و محکس را خلدن درین نیست و خداوند
 که در مابین علما واقع شده در معنی اراده است خواص فیض المله و الشریعه
 و الحی و الدین محمد الطوسی تغذیه روحه المقدس فیض القدوس را و جماعتی اند
 معتزله مثل ابی الحسن و النظام و الجاحظ و ابو علی و ابو القاسم بن محمود
 بخوارزمی و از این است که این اراده علیست بنفع و او را داعی و باعث
 و سبب ایجاد خوانند و مطالب بعضی از اشعار است که اراده صفتی است
 زاید مغایر قدرت و علمت و نقص فعلت و حق عزب اولست که گفته اند
 اگر تانی باشد تعدد قدا لازم آید و آن باطلست و التمام علی التبع الهی
پنجم لکن خدایتعالی مذکور است یعنی دریا بنده است زیرا که بر تان نقلی
 دلالت میکند که متصف بشخص خدایتعالی با دراک و بر تان عقلی دلالت میکند
 بر عدم آلات و لوازم در بابیتعالی یعنی مجموع آنچه ما دراک میکنیم از اشیاء
 که عبارت از باطن و سمع و شامه و ذائقه و آلات خدایتعالی دراک میکند

در حالت و الت و باید که ادراک خدایتعالی عبارت از علم او است بمحرکات
 و نیز اجماع بر اینست که خدایتعالی مذکور است منعقد شده و التمام علی التبع
ششم لکن حق تعالی قدیم و ازلی و باقی و ابدیت و این چهار صفت لازم
 و جوب وجودند و معنی قدیم و ازلی آنست که هر زمان موجود و مفروض
 نسبت باین ماضی که بشر قدیم ازلی پیش از آن بوجود باشد و پان او آنست
 که آن زمان که هنوز آن زمان نبود و هنوز هنوز نبود و بود و نبود را نبود
 که ذات اقدس حضرت واجب الوجود بود و باقی آنست که با همه از منزه بود
 باشد و ابدی آنست که هر زمانی که فرض توان کرد نسبت باینست قبل ابدی
 با او باشد و سر مدی شامل مجموع این معانیست و دلیل بر اینکه حق تعالی سرمد
 آنست که او واجب الوجود است و عدم بروی محال است ثبات میثاق او
 سرمدیت و هو المطلب **هفتم** لکن خدایتعالی متکلم است و این اتفاقیت
 نزد علما و متفلسفین درین نیست و خلدن که واقع شده میان علما در معنی کلام

کار خدایتعالی قدا عدم بر تان و قدا عدم لایق در کلام عدم طلاق بر روی مح

علامه زمان و استاد فضلاء عالیشان عالم علوم جوئی و کئی شیخ جلال الدین
مظهر حلی رحمه الله فرموده که مراد از کلام هروف سموعه منتظر است
و معنی اینکه حق تعالی متکلم است آنست که او آفریننده هروف و کلمات
جسمی از اجسام و جهات اشاعره گفته اند که کلام خدای تعالی معنی است
که قایم بذات حق تعالی مغایر علم و قدرت از قبیل هروف و اشیاء نیست
این قول با معقولست زیرا که دلیل آن نام نیست و دلالت میکند بر ثبات نقلی
که حق تعالی متکلم است چنانچه در قرآن مجید است و کلم الله موسی و کلما
و در تکلم سخن بسیار است اما درین مختصرات راه بان شدن ان العاقل یکفیه
الاشاره **هشتم** لکن خدا تعالی صافست و صدق خبریت مطابق واقع
و کذب خبریت غیر مطابق واقع زیرا که اگر خدا تعالی صادق بود که ادب
خواهد بود و این باطلست زیرا که کذب قبیح است بیده هر کس لازم آید که متصف
بشده بقبیح این نیز باطل و ایضا کذب نفی است و حق تعالی منزّه است از نقیص

و صافست

بسر صاف باشد و هم المطلب و السلام علی من اتبع الهدی **مقصود**
در صفات سلبیه آن است **اول** لکن حق تعالی تمام کسبیت و مرکبیت را
کویند که او را جز این و ترکیب بهر قسمی و خارجی ترکیب فنی آنچه
ترکیب با هیئات و حدود و از اجسام فصول و ترکیب خارجی مثل ترکیب
اجسام از جواهر یعنی غیر لای تجزئی و مرکب بهر قسمی محالست جز خود همه لکن
تحصل و تحقق مرکب خارجا و دنیایا بواجب امتناع است و بخواه او غیر است
این بدیهست و اگر حق تعالی مرکب باشد محتاج جزا خواهد بود و این بدیهه لازم وجود
ممکنست و خدا تعالی ممکن نیست پس مرکب نیست و هم المقصود **دوم** آنکه حق تعالی
جسم و جوهر و عرض نیست زیرا که اینها ممکن اند از برای آنکه جسم ممکنست
که طول و عرض و عمق داشته باشد و جوهر ممکنست که موجود در موضوع باشد
چون عتول و لنوس و عرض ممکنست که موجود در موضوع باشد چنانچه ابراهیم
اجسام و دلیل بر سلب این صفات از بار حق تعالی آنست که جسم و جوهر و عرض

چنانچه مذکور شد ممکنند اگر حق تعالی متصف باین صفات شود لازم آید که ممکن
و آن محالست پس این صفات از خدایتنا مستور باشند و هوالمطلوب و ايضا
بر بار تمام مکان و جهت و آنست زیرا که هر چه در مکان و جهتست ممکن است
و بار تمام ممکن نیست پس در مکان و جهت بنا بر فقیهت المطلوب و ايضا جایز نیست
بر خدایتنا لذت و الم زیرا که این هر دو مستلزم مزاجند و مزاج بر خدایتنا
رو نیست اما حکما و صاحب یقوت بخود لذت کرده اند و گفته اند که لذت بر
خود نعمت حقیقی و عقلی لذتی که مستلزم مزاج است لذت حسیه است بخلاف لذت عقلیه
که از مزاج در کار نیست و ثابت شده که خدای تعالی منصف است بکمالی که
لایق باوست و مع هذا و مدرك خود و کمال خود است این ادراک را
اهل حکمت لذت نامند و اما مستظنون قابل لذتند از برای آنکه اسما
و صفات اند که تو قیفیه اند یعنی موقوفند بقول الله صلی الله علیه و آله
و این خود در شرح شریف وارد شده و ايضا خدای تبارک و تعالی متصف باین نیست

بلا

زیرا که اتحاد باطلست مطلقا خواه در واجب الوجود و خواه در ممکن الوجود
و معنی اتحاد آنست که دو موجود یکی شوند بمرتبه که هیچ وجهی بین الوجوده امتیاز از
هم نداشته باشند و این بدینانه باطلست و قول انصاری که متحد شدن لا هویتیه باری تعالی
بنا بر مسوئیه عیسای بنیفا و علیه السلام ازین باطلتر بد آنکه اتحاد و حلول متبر افند
غالباً **سیر** لکن باری تعالی محال حوادث نیست یعنی متصف بصفات
که آن حادث بشود و قایم بذات اقدس او بشود چه اگر صفات او حادث
متجدد باشند تغیر و انفعال لازم آید در ذات و اینجاست زیرا که صفات
خدایتنا کمالیه اند اگر حادث میشوند عدم کمال بظهور آید تعالی الله و اکبر
و ايضا بخود و حدوث مستلزم نقص اند و نقص بر خدایتنا رو نیست پس
محال حوادث بشود و صفات او هم غیر ذات او باشند و هوالمطلوب **حیاه**
لکن حق سبحانه و تعالی نمیست یعنی دیده نمیشود زیرا که او مجرد و منزه جمیع جهات
و دلیل برین مذکور شد و عقلا و نقلا و دلیل عقلی لکن اگر باری تعالی

مرئی بشهره آینه در بهتی خواهد بود پس لازم آید که جسم بشر و این باطل است
چنانچه بیشتر مذکور شد و ایضا هر چه مرتبت در مقابل است یا در حکم
مقابل و در مقابل یا در حکم مقابل در بهت است پس اگر خدایت عام فی به
در بهت خواهد بود و این حال است پس ثابت شد که خدایت عینی نیست
اما دلیل نقلی آنکه حضرت موسی علی بنینا و علیه السلام مجسم طلب رویت کرد
جواب آنکه لکن ترا نمی بینم یعنی هر چه را نمی بیند و اصل لغت گفته اند
که لکن از برای نفی موجد است و هر گاه که موسی علیه السلام نتواند دید و دیگران
بطریق اولی خواهند دید و دیگر گفته اند برتر از تعجب خود نموده بعد از آنکه
چشمها او را چنانچه فرموده اند که لا تدركه الابصار و هو يدرك
الابصار پس اگر کسی اثبات بدین کند نقص خواهد بود و نقص بر خدا
تعالی روا نیست و آیاتی که ظاهر آنها دلالت بر دیدن میکنند و گویند
آنچه حضرت امیر المومنین علیه السلام گفته که عبادت نمیکنم خدا را تا زمانی که

بدین چشم ستر است نه چشم سر **پنجم** لکن برتر از شریکیت است و اثبات
کرده اند اهل ملت که حق سبحانه و تعالی شریک ندارد و دلیل عقلی و نقلی
اما دلیل عقلی که ما خود از برای این حکایت است که اگر چه واجب باشد لازم
آید که هر چه ممکن الوجود و شونده زیر آن بحسب الغرض هر چه در وجوب و شرف خود
بود و درین حکام خالی از این نیست که امتیازی از هم دارند یا نه اگر هیچ
وجهی از وجوه امتیاز از هم ندارند پس تنبیه است که عبارت از خود بودن است
حاصل نشد پس واجب الوجود یکی بشر و اگر از هم امتیاز دارند لازم آید که
هر چه مرکب باشند نسبت بیکدیگر اطف اشتراک و طرف امتیاز را بر سر سید
و مرکب همین معنی دارد که از هر چه یا زیاده حاصل شود و بیشتر مذکور شد که برای
تکامل کبریت و اما دلیل نقلی که متکلمین آنرا دلیل مانع میگویند اگر چه
این دلیل را ایشان عقلی شمرده اند اما چون ما خود از کلام مجید است و تعقیب
نقلی شمرده اند و قرآن لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتِ أَعْيُنُكُمْ

الوجه

در زمین و آسمان خدایانی که این صفت داشته باشند که غیر خداست و عبادت
 باشند این نظام عالم فاسد شود زیرا که اگر یکی اراده حرکت فلک کند و آن
 دیگر اراده سکون همان فلک نماید در خیال از سه صورت ظالی نیست و هر سه باطلست
اول آنکه اگر مراد هر دو برآید باطل است لکن در آن واحدیشی هم حرکت نیست و هم
 ساکن این بدیهه البطلانست **دوم** آنکه اگر مراد هر دو بر نیاید باطل است لکن لازم نیست
 که فلک ساکن بماند و حرکت **سیم** آنکه اگر مراد یکی برآید و یکی بر نیاید در صورت
 و مقصد بهر یکی آنکه ترجیح بدهیم بجز این نیز باطل زیرا که غیر خدا و ترجیح
 بدی ترجیح محالست پس ماند که خدا را ترجیح بدهیم و مانند آنکه بگویند و ایضا فرموده که
قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ وَهُوَ الْقَدُّمُ الْقَدِيمُ لکن مسوویت از برای تمام معانی و احوال
 زیرا که اگر خدا را ترجیح قادر بقدره که معنی است و قادر بریت که حالت و هم چنان عالم
 یا بعلم است بر و باقی حیاة و با حقیقت برتری غیر فلک از صفات لازم آید که
 محتاج بجز در صفات مختصه برتر از قدرت که معنی است و قادر بریت که حالت

در ظاهر و باطن لایق است امامت داشته باشد یا آنکه بر رسول خود اعلام کند که فلان
 شخص لایق امامت پس رسول او را بعد از خود نصب کند و قایم مقام خود
 سازد و اگر خدا و رسول امر امامت را بجای بر جوع نمایند بسیار که خدا را کسی را
 امام و پیشوا کنند که فی الواقع انفس اینچنین از الوهیت لایق امامت نداشته باشد
 و در ظاهر خود را بصدوق و فتوح آرسته و در باطن نفسی و فحور مشغول گشته باشد
شعر از برین طعنه زنده برآید و از روشش تنگ میدارد و بزرید و مقصد از این
 مقدمات آنست که امامت رکن عظمت است از کان دین و خلقی است از خدا
 و رسول برای کسی معین میشود بقول خدا و رسول و ایضا وجوب است که امام افضل
 و احمل و افقر و اعلم اصل نشان خود برتر از آنکه او پیشوا می طلست و اگر در میان مردم
 کسی برتر که دانا تر از او باشد هرگز لازم آید تقدیم مفضول بر فاضل آن باطلست
 هم بدلیل عقا و این ظاهر است و هم بدلیل نقلی چنانچه خدا تبارک و تعالی در سوره
 یونس فرموده **أَفَنُتَّبِعُ لِمَا يُشْرِكُونَ** ای آنکه بتبع امتی را میبدی که

این بعدی فاکه کف تخم کن بر جبهش نیست که آید پس که راه نماید
 بسوی حق سزاوارتر است که مردم تاج او بشویند انکس که راه نیابد بخود و
 لکن راه نماید و را حکم میکند که بر او میرسد کسی را که راه نمائند است کسی
 که راه نمائند تا آنکه با و راه نمایند و اگر کسی تعصب و جدل را رها کرده از سر راضی
 حاصل و تفکر کند باید آنرا میداند که امام باید از صاحب خود و رسول منصوب و منصوب
 و افضل از آن خود را و اسم غرض از این **مطلب سیم** در بیان
 آنکه بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و در جفا صلی الله علیه و آله و سلم و حضرت امیر المومنین
 و امام علی و سید الوصیین و قائم غر المحجین و قاتل المشرکین و عبود الدین لیت نبی
 علیه السلام بنی ابطال بنی عبدالمطلبین یا غم بنی عبدمناف است و این و بر این بر امامت
 انصرت بسیار و پیش از آن صیقه و دلیل و برهان همه امامت حضرت کفنی که قبل
 است که کسی در روز روشن آنرا بنور چراغ بخورد چنانکه شد الفطره السیرة
 و چنانکه در سبب اقبال بعضی از علما عامه منکر و خاطر خطور کرده و غلطی بر اعتقاد

راه پیم از علما را شاعری بر بنی خدیجه پس اختصار در امامت بعد از آن نقل کرده
 و الحقیقه اگر کسی اندک فکر کند تعصب را خود راه نمائند و فراموشند که حضرت
 الامیر علیه السلام پیغام خلیفه رسول خداست و دیگر را در آن حق و نصیب نیست و اگر کسی
 و تعصب و جدل کشد هیچ حق در مرکز حق و از یکدیگر زیرا که تعصب حالتیست که هرگاه
 عارض کسی شود آنکس سبب آن نظر از حق میپوشد و باطل را بر حق اختیار میکند
 و چنانچه این مقومات معلوم کردی اکنون بداند که در مقام بعضی از متوفات که در اصل
 و شرح نیست و فایده بظلال بخالی دارد و مذکور شد و افضل و فاضل از زمین و علم علی
 متبحرین و محسنین محمد شهنشاه رحمت الله جعل الجنة مشوا و در فضول حق
 او رده که چشم هر چه در حدی صلی الله علیه و آله و سلم و اکرام مخلوقات و فطرت
 عالم روحا و جسمیات بدار بقا حلت نمود و همان بسیر کرده شدند حقایق کشف
 که بعد از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امامت و دلیل انجمن است که بعد از عباس
 هم انصرت امامت با بر او میرسد و باید که نانی از ایشان کسی نماند و حقایق

مطلب

مطلب

قابل مابست حضرت امیر المومنین علی بن ابی طالب که در آن روز
 کشته شد که با برکنایی فخر امام است و دلیل این کرده آن بود که پیشتر مردم او را اختیار
 کردند و بعد از این دلیل برکنایی آن کسی آمدین سخن یکی بزرگست اینست که امیر المومنین
 حضرت عباس علیه السلام قاضی صدر کرده وانی بر این فرموده و این روز فصلی فصلی
 مستند در آن رساله بیان کرده اند که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در آن روز
 و همچنین صاحب تاریخ کزیر گفته که بعضی از خلفای بانی که متور شد که غزنی با دیده افتاد
 و بایست در قول صدق ایشان نظر کند تا ببیند که چه میگوید که گفته اند که مذهب اهل بیت است
 عقل را قبول کردن آن دنو را بجز آنکه چه معنی دارد که حضرت علی علیه السلام را در همه چیز
 بر الحق و نظام شرح بیان اعتیاد نماید حتی قاعده استیفاء و استیفاء و احکام حضرت علی علیه السلام
 و امارت که در شرح شریف کن اعظم و مطلب احقر معین و مبرور نکرده مردم و روح
 که در شام حاشا **شماره** که بعد از وفات حضرت علی علیه السلام باقی ماند و در آن
 مردم در سقیفه بنی ساعده و آن مکانی که بعد از آنکه تمام مردم در آنجا جمع شدند

۱۸

جمع کردند و باقی بماند خلیفه متر و بود و بعد از کشته شدن حضرت علی علیه السلام و عباس بنی ششم بر
 بنشیند و تعیین آنحضرت انتقال کردند و با باقی بماند تعیین کردند که اگر ایشان حاضر باشند
 بر یکسان خواهند گذاشت و بعد از آن که خلیفه تعیین شود و بنی ایشان یکبار خواستند
 پس با یکدیگر و عمر و عبد الرحمن بن عوف و خالد بن ولید و غیر هم از جهت انصاف و مهربانی
 کشته بماند کشته که از امامی از شما نیز امامی درین گفت و شنید سخن بلند شد تا آنکه
 عباده انصاف از انجم با پیمان شدند نگاه داشتند ای خیال عمر و ابوبکر که در آن وقت
 و بعد از خالد بن ولید و بعد از آنکه حضرت ابوبکر از ابی طالب ایشان که حاضر بودند و در آن وقت
 مکرر به خالد بن ولید العاصی ابی بن کعب گفت که در روز غدیر حاضر بودید و آن وقت
 کردند و او را در آن روز و بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام را در آن وقت حاضر بودید و آن وقت
 گرفته و در آن وقت و بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام را در آن وقت حاضر بودید و آن وقت
 در مسجد حرام و بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام را در آن وقت حاضر بودید و آن وقت
 مسجد شهادت طلبید که هر کس در روز غدیر حاضر بود و بعد از آنکه حضرت علی علیه السلام را در آن وقت حاضر بودید و آن وقت

فقه مولاه

و خدا را تبارک و تعالی را باین وصیت امر کرده و اگر می حفظ و وصیت من
 نکنند در احکام خواهند کرد و دین شما مستحکم نخواهد ماند و امانی که شما از برای
 خود تعیین کنید بدترین شما خواهد بود آیا اهل بیت من نیستند در امر است
 بعد از من خدا یا آنکه کسی طاعت اهل بیت من نماید و نگاه دارد و وصیت مرا در باب
 ایشان حشر او را بدین نهی و توفیق خود در این دنیا و آخرت و نگذرد
 خلافت اهل بیت مرا قبول ندارد و بدینی که عرض کنی منی و پیمان است بر او
 و امان کردن اهل بیت من گفت خوش باش با خدا که تو از اهل بیت هستی و کعبه
 تو عمل میکند خاندان بعدی گفت باین خطاب خوشی که زبان تو با دل کجاست یعنی
 شکر از در قسم بخدا بر آن که تو را از کثرین مردمان میدانند در حبس و کم
 بایه ترین در لب خبیستری مردمان در قدر و مرتبه و کم نام تو در هر که و تو
 کمتر از هر آنکه که در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بودی و تو را
 زین مردمان بودی در هر یک کمتر از هر کس در روز سحای و در کم و تو در میان

نظر

ص

این است

این کمالات مثل شیطان که بر دامن میگوید که کافر شوید و چون کافر شوند گویند
 از شما بپارم تو و شیطان هر دو در آتش محرق خواهید بود و فلک خوار و افلاک
 پس هر چه بود هر چه دل خواست خواست شود و خاندان بعدی نیست و بعد از و سلیمان
 بر تو است چند حکایتی مضمونش اینست که گوید و کرد و بدید یعنی آنچه خدا و رسول
 بودند کردید و آنچه شیطان نمود کردید پس گفت که ای یاکبر هرگاه از تو مسئله پرسند
 بگو رجوع خواهی کرد زیرا که تو فرق میان منیکه بدینستوان کرد و چه عذر داری که مقدم
 میشوی بر کسی که از اهل بیت است از تو و اهل بیت است از شما و بدید رسول الله صلی الله علیه و آله
 و زید که است از تو و اهل بیت است از تو و مع هذا و حضرت رسول صلی الله علیه و آله مقدم شدند
 و رجعت خود و وصیت کرده در وفات خود شما آنحضرت با فرمودش که خاندان
 و عذر نمودید و بعد از من که خاندان است از شما آنحضرت استید و این است
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بر شما از اطاعت استید و با یکدیگر که بقدر
 بردارم که کسی را که تقبل نکند عفو نموی او خود میدارد

که هر کدی چه بر وی بعد از این اگر تو بگویی و پشیمان نشود و باز کرد و حق منور نکند
امید است که بجات یابد در آنوقت که تنها در قبر باشی و با ابابکر چنانچه ما وصیت
حضرت رسول الله علیه و آله را شنیدیم تو هم شنیدی و درین کار که تمکین است
عذر ندارد و فکر ای خود کن پیش از آنکه سر رشته کار از دست تو برود و از باب
قیامت أَوْفُوا بِعَهْدِكُمْ إِذَا مَلَكَتْ أَلْمَلَكُ و بعد از آن وَالْجُحُودُ
و گفت این معترض آنرا بشنیدید بفرمانت و گفته اند آیت و لیتید که متوجه فرمایید
شک درین شما انداختند و اگر این امر را باطل است رسول الله علیه و آله میگوید
اختلاف هم غیر سید و هر که شنید شنید و گفت که باین و هنوز نیز جمع و قیامت
خلافیت ندارد بطبع خود است افتاد غرض هم برینند و کنان تأییدت و اگر آنکس
که اول بوقت اختراع این بدعت کرده بدست که محمد است که حضرت رسول الله علیه و آله
فرمود که ما این امر بعد از غرض علیه السلام است بعد از آن و فرزند محمد علیه السلام
و بعد از این فرزندان امام حسین علیه السلام و شما چشم انداز رسول الله علیه و آله

و این

پوشیدید و فرمودش که دیدن محمد با آنکه در سید و شیخ شیطان شریک و آنوقت
آنکه بنیام و خستد و روز و بزم که شمر این کار کشید و بجز آن خود بر سید خدا الله
و بغافل عَمَّا أَفْعَلُ بعد از مقدار بروایت و گفت ای ابابکر که از این
ظلم که بر خود کردی و تو بر کن و امرش را اما رضا خست و قبول کن سخن پیغمبر خود را
و باز و کسی که بجهت این خطا کردی و پسیم کن این امر را بجهت آن علی بن ابی طالب
میباشد که تو اصل آن نیستی معلوم است که عقد امارت و خدمت او را حضرت رسول
صد الله علیه و آله کرده کن تو و جمیع مردم افکنده و لازم بر تو نمود که در فرمان
باشی و در برابر آن فرمان او بپروی این دلیل روشنست بر بطلان خدمت تو کسی
که یار و مددگار است درین امر و شما علم نفاق را از آن منبع فتنه و شر و معدن
مشقاق عمر و عایشی آموخته اید و در آن وقت که بر شما و دیگر منافقان و غزای
و است اسد اسل امیر بجهت و تو از جمله شرکاء بودی و در تحت ریاست فرمان او
الکن تو کجا و خدمت کجا بر میز کن و خود را ازین امر معزول گردان پیش از آنکه

از سر

نمواند و در حیات سعادت و سعادت مانی زیشار که دنیا فریب بخورد و بنی و نفس غری
مغور و کد و دنیا روزه و زهد و قوت با کثرت تو بخدا بر تبارک و تعالی و بعد از این
عمل نموده خواهی و تحقیق میدانی که بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
امری علی بن ابی طالب علیه السلام است نه توالی این امر نیز دیگر پس بدین کار را بصاحب
آن چنانچه خداوند تعالی ما مستم و الله اند و اگر چنین کنی از عذاب عیسان و از عذاب
کرمی و الحی الله ترجع الامور بعد از او برین اسلمی بر حضرت و گفت ای الله
ای را چون کسی که حق را از باطل جدا کند و کجاست بگوید و حق بگوید که است ای را
آیا و امورش کرد و یا خود را بر امر میبرد از خود را یا از صبی و یا از و یا بر طلب
راه ترا زده است یا بلیس ترا گمراه کرده آیا و راه تو نیست که حضرت رسالت
سید عالم علیه السلام را ایضا گویند نام کرد و در اکثر اوقات او را با این نام
میخوانند و میگویند که ای امیر المؤمنین یا علی یا کزین و کاسطین و در قیام خواهد بود یا یا
از خداوند است که بترس و ترسم و از خود را و یا بسپارم و از خود را و یا از خود را

و خود را

و خود را از کفر و بدینی نگاه دار و حق را بصاحب آن گذار و جان مکن که ترا
ستم که در هر وقت میگذری بنشیند فلان کنی من المجرمین و بعد از
عجای و یا سر به خواست و کون اگر و مسلمانان را نمیدانید بدانید که اصل بیت حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از نذ با مات و لا یقین بخداست و اما ترزا موزین
و هر بنشیند بر موعنان و نگاه دارنده شریعت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
و نه صفت او اینست که در کتاب کتبات ترا مارسته و بنشانند و ظاهر
نکرد و بنی و کافری بنی و بر عالمیان و فتنه و فساد بسیار کرده و در وقت
واقع نشود و دشمنان طمع ابطال بنی نقشند و معلوم همه شهادت کنی باشند اما
و انبانی این امر و علی علیه السلام از میان ایشان حکم خدا و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
ولی و امام شهادت و بر شما ظاهر است که سدا و ابی که مسجد بخیر از علی علیه السلام
و بسیار کس فاطمه زهرا علیها السلام را خواستار خود را حضرت به کمال و بغیر از
و نیز فرمود که انما مدبر العلم و علی بابها و هر که اراده علم و حکمت حضرت را بخواهد

دارد باید که اول از در و رایز و مجموع شما در امری نادر و پسر و لود و او
احتیاج دارد و او اندوه شماست نیست پس چه سبب او می باشد و گفت
دینا بر اوست می نماید که کند حق را که خدا را تعالی با حققت داده و درین بران
نود بر مکر و بد گفت قلوبنا سرین بعد از وانی که کعب بر فرات و گفت یا یا
الکافری که حق را که خدا اینک غیر ترا داده و او که می باشد که بر سر خدا را می
شود و منفذ و صفت او نماید و از فرموده او بجا و زکند حق را پس که چه صفت
آن نیز که تو اهل آن هستی و در غایت و کلام ما و نه بگویند که این کار پیمان شوی
و تو به نهایی خود را بکنه و و بال شیدا و روحش خود را از عاصیان ضعیف
سازد و مخصوص خود کنی امر را که خدا را تعالی از آنرا بخواهد است و دریا خود را
از و بال این عمل و بد آنکه بودن تو در دنیا بسیار کم و از هر چه که رفتن تو با قوت خود
باشد و خواست تو را بر تو آمده خواهد شد و ما یبطل الله العبد
عزیزه بن ثابت بر فرات گفت امروزان آیا که استبد که رسول الله صلوات

عبد

عبد و اگر شهادت مرا که در آن متوفی و منها بودم قبول نموده همه گفتند بی خبر
پس گفت که این صبیح که حضرت رسول صلی الله علیه و آله شنیدم فرمود که اهل بیت
مخوف میان حق و باطل کنند و ایشان را مانند که اقتدا بایشان باید نمود و
گفتم بشما آنچه در ستم آن الذین اشدوا الکفر لا ایمان لی یضرب الله
شیئا و لکم عذاب الیم بعد از و ابوالمحسن بن عثمان بر حضرت
گفت من حاضر بودم که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و غیره رحم علیهم السلام را
با خود بمنبر بردارند و بگویند که خبر او را که بر اختلاف و بعضی گفتند او را مولا کنند
بر کسی خود مولا می بوست پس رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که علی می توانست
و نصیرت کننده امان نشست همه شما از آن حضرت این سخن شنیدید و ما
الکافران می کنند یوم الفصل کان میقاتا و بعد از و سهل است
بر فرات است و حد و شمار حضرت الله تعالی بجا آورد و صلوات بر الله و آله
و کتبت از عشر فریشت که او باشد بر من که گواه میدهم با که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله

10919

واده است برستی که نشانیید چنانچه مانندیم در هر مقامی بعد از مقامی
 هر مجلسی بعد از مجلسی آنحضرت میفرمود که اهل بیت من انما هم شما اند و از هر
 اشارت بایم المؤمنین علیهم السلام میفرمود و میفرمود که اینست ای بنو کاران و شنونده
 کا فوان و تبیل الکیسه که اورا ذایل خلع و نفرت یا بعد هر که اورا نفرت و پس
 توبه کنید ازین ظلم که کرده اید که ضارتر از توبه دهند و آخر زنده و مهر نبوت و
 نافرمانی بکنید و در هر اورا اندوت بهید و لا تقولوا عنه معضی و معضون
 این بیت را بیا بگو **فلیزین** پشیمان میشوی در روز محشر و بکنه آن ترا سود ندارد
 پس ای بگو از جوابه و از سخن عاقر که نه بر کعب نظر و برود بعد از خطبه
 بر بر آور و گفت که من از شما بهتر نیستم مرا الذین کار غل کنید پس عمر در غضب
 و گفت از منبر بریز ای ای رئیس سب ای حیوان بزبان و ای لب جمل
 عقل و اندر آن میشوم که ترا معزول سازم و خلافت اب لم مولای ضایع و مع
 پس ای بگو از منبر بریز اوده بخانه خود رفت و سه روز در آن پناه گرفتند و مردم

خالدين وليد باهرار كنند و اياك اكره كنند برادر و خاله شسته بركي كه
 بنی ششم خدوت قیام نمایند و ازین مشغل محو و سب زنده پس اياك را سجد
 آورند و شمشیر كاشیده با عزم در سجده است اند و عمر گویند و در اكرام و زاری
 كسی كود بهر وجه و ابراهیم بن ارم پس خالدين بن عید العاص بر نویت گفت
 یابن صفی اك الجیشیه یا بشمیه ثانی خود را آتیدید میرا یا اینجاست كه بر تو كه آمده
 را امر است تا و الله كه شمشیر را بر تیر ترا ند زير كه بخت قرار تا بابت اكره و
 كنم و لیكن فرقت شستم و بر شا غایبم اما هم و هنوز از مناجات خود را
 بصبر بر میدارم بلكه مباد و آتش غضب كند كینه او و در مشغل
 شده از عداوت بزدین پیران خود بر كند و بالتمام كافر شده از وفا
 و آید چنانچه حق تا فرموده كه الدعاء باشد كذا و وفا قاورنه شمشیر یا
 كاشیده برادر صخره را تا شامی را به بدو ویم عبدالان حضرت المومنین
 مدینه انم كنند كه با خالدين در محبت و وسع كود در راه خوارتار كشتا

مدینه

بر هم كس ظاهر شد و حجت بر مجمع است و ثابت گشت و در مجال سلیمان
 رضی الله عنه بر خوارت و كوفت الله اكبر كنند كه بشنیدم اندر من صد الله و
 كه نشسته بشیر برادر و ابن عم می باشد كس یابان خود و جو آید و آید قتل
 نمایند و شك ندارم كه انجاست شما باشید پس عمر قصد همان كود و امیر
 مدینه انم و هر او را كاشیده چنانچه عمر از پا و افتاده خود را با فاك كس
 و فرمود یابن صفی اك بخت اكره كدام الله كی یا اینها الذین امنوا
 بالصبر و الصلوة ان الله مع الصابرين و صبر و صفت بر
 صد الله علیه و آله بكنه مصابرت زهرش نبود بر آید عجز و بوقم ظاهر
 عبدالان حضرت امیر المومنین ایسلام روز مبارك بجانب اصفهان خود را
 و كوفت بر دیده كه رحمت خدا بر تبارك و تعالی برش بار و الله كه و كود افعیل
 بشوم مكر بار زاری حضرت رسول صد الله علیه و آله یا بكنه قضا كود كس
 مردم را در صبرت كذا شد **اول** انك كه شخص حضرت امیر المومنین

علیه السلام سوال کرد که یا امیر المؤمنین شما را مردم غالب غالب میدانند پس من
 بسبب طلب حق خود نکردید و با خلفا شریعت حقانده نکرده مصابر نمی بود
 آنحضرت هیچ جواب نداد تا آنکه ایام خلافت آنحضرت برآمد و من بعد از آن
 ایشان را از راه دور آنحضرت با سعادت خدمت حضرت روزی یکبار از غزوات
 تعیین می نمود و خود را در راه می برد و بر او می چل می زد و بعد از آنکه او را با کینه عقاب
 و خدمت آنحضرت از اولاد آنحضرت که خلفا شریعت نداشتند که بودند حاضر شد
 حضرت فرمود این جواب آن شخص است که فلان روز از شما از وجه مبرک من و می
 نودن برسد به بعد از آنوقت تا آنکه مرده معاند می بودیم او را از راه غنیم
 امروزان جوانان بشرف الشکم می نشاندند پس در کارهای مصلحتی هست که
 شما را عقل مان غیر سد العزیز می فرمایند آن چند نفر بسیار در مشرف در بر گرفته
 در اطراف و جواب مردم را بر او فرمود بهشت را با کوری آوردند **سید** اگر
 که در یک فریاد داده کنند بعد هر یک از آن فرشته با ایشان در آن مهم متفق

شکر

درین

لقد

شوند و اگر بجز در اتفاق کنند بعد هر یک از آنحضرت و نواز شریفان ایشان
 رفیق معاونت و تقویت ایشان کنند امدا افعال قبیحه و قبیحه بیشتر از افعال
 حمید و حسن است از این سبب که مردم تابع اندک و منکر اند و مقتدر پس بنا برین
 اگر تابع حضرت امیر المؤمنین است و اندک و مطیع خلفا شریعت پس از این غرض می بود
سید از خبر جناب در تاریخ ناوار حکایت که فرمودیم از وقت حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که در آنوقت ابوبکر بنبر برآمده خطبه خواند و خلقی چون **سید** حاضر حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله که با جمعی دیدند افغان از ایشان برآمد و بزرگان ابی کویه می
 و گفت اگر که ما را با شما که ایمان بخدا آورده آید و او در آن بر شما شایسته
 و اموش شد شما را یا اینکه کلام بر شما غالب یا از غنی که غنی می شود و معلوم
 نیست که رسول الله صلی الله علیه و آله در روز غدیر چه گفت و شما را چه وصیت نصحت کرد
 و شما جمیعاً قبول نمودید و اطاعت کردید احوال شما را چه برین داشت که حق را بطلان
 و باطل را بر حق احتیاط می کنید و آیا در خطبه از این روایت از شخصی می شنیدیم

سید

واقی مرتب و مکتوب علی الخصوص بنوده و خیمه او گذارد و بنابر این که اول
دشته منور بجای مصطفی گشته و آنجا ایستاد عثمان مرا خضر را با یحیی و اکثر فرزندان
بجای است و از جمله اینها او است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله حکم العاصم را بکینه
پیران الحبحر نوشت و حضرت ابی سید العاصم بن عفان رسید و روانه دما حکم
العاصم را بدین آورد و او را وزیر خود و یک نفر خود را برداد و دختر خود را بقتل
در آورد و این کار را اکثر صحابه پسندیدند و عمر بن الخطاب را که او را در دست داشت
عثمان را و او را محاسب اتفاق مکتوبی نوشت و افعال قبیله و اعمال شنیع عثمان را در آن
درج نموده بعمار که پسندیده حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سید صحابه بود دادند
که عثمان و پدر و چشمه عمار مکتوب را برداد و او را ناخوش آمد و فرمود که عمار را بسایه
رودخانه و وزیر ملک بسیار بشکم آورد تا بخورش و اباذر در شام بوجهی ازین
خبر رسید بعضی از صحابه عثمان را ببردان گشت و صورت آن حال را معویه بن عثمان نوشت
و عثمان بمعویه روانه داد که اباذر را بر شتری با پالان نشانده همراه خود

خوی که نکرده و در راه آرام بگیرد بدین فرستاده معویه بن عمرو عثمان قیام نموده اباذر را
بدین فرستاده بسیار خسته و شکسته در پیشان و چشمه عثمان او را دید گفت که چه خبر است
مرادش مکتوب گشت که من را بجا بشم و بنی نویم پس او را بر بده که بجای ناخوش بود
فرستاده تا آنجا بجا رحلت این را بگفت و ما که از او با جعفر که نزد می آمدند بغضیل
و تکفین او قیام نمودند و خبر فوت را بدین آوردند و عمار گفت که خدا رحمت اباذر را
و ما مرزا عثمان را ناخوش آمد که گفت ای ناکس می پندار که فرزند پسر کن کردن اباذر
بشما شوم عمار گفت خدا قسم که این امر با طر زبیدی عثمان گفت بزمید او را و بی
که اباذر بطا و این را بجا بفرستید عمار گفت بروم که ای یکم که مرا او است
از ای یکم که تو **مکتوب** که چون نوشت عثمان مرا بمن فرستادند و ایسیان نزد
آمد که گفت امیدوارم که بجا نه وقت باز آمدن ما نیز باز آید و این سخن را عثمان شنید
و ابوسفیان را منع نکرد و چند سخن دیگر گفت که تظلم علی ارد **شعر** اند که پیش تو
گفتم غم دل چسبیدم که دل از رویه شور زده سخن بسیار است و خوش ثابت شد که هر یک

از خلفا شریف بنام حضرت صلوات الله علیه که کرده اند و اینها را او اینها حق تعالی
 و حال آنکه حق تعالی در قرآن مجید فرموده ان الذين يؤمنون بالله ورسوله
لنعمهم الله في الدنيا والاخرة پس گشت که اینها را از آن رسول صلوات الله علیه
 کرده اند بموجب قرآن ملعون و ملعون لانی امانت نیست و اگر کسی را شک
 و درین روایات مذکور بشیرتغایر است که نام ایشان مذکور شده رجوع نمایند
 بسید و درین روایت مذکور در بخشش و اکثر این مطالب را بعد از شریعه در وقتی که
 از تاویل و تحویل گرفته و از اعتدال فرموده اند نقل کرده اند زیرا که مدارا
 تاویل نمودن و تحویل کردن و حق پوشیدن است چنانکه درین حدیث که آن خلیفه
 و خلیف و خلیف و خیر از آنکه بعد از یحیی بنی و بنی و بنی و بنی علی بن ابی
طالب علیه السلام یعنی بدستی که در دست من و زیر من و خلیفه من و بهترین که در آن گشته ام
 او را بعد از من که او را میکند و من را و بیاورد و عده مرا علی بن ابی طالب علیه السلام است
 قاضی بعد از من است و من بعد از من است و من بعد از من است و من بعد از من است

السلام

تا علی یا علی را فی زمان بهر سبب نخواستند آنرا که گفته که این حضرت است لایق میکند که
 بهتر و فاضلتر از آنکه او را بگویند که دارند و عده بیاورند و بیاورند که یحیی بنی
 ثانی آنکه بهر سبب با وجود آنکه خود را و انا و عالم میدانند غلط فکری کرده و در
 حق این او گور شده و غافل از حقیقتی گشته که یحیی بنی خیر متبدا از حضرت و برین
 تقدیر است که یحیی بنی با این یک لفظ مجموع اعتبارات او از هم میریزد و بطلان
 قول او بر همه کس ظاهر میشود پس باید که در حق این بزرگوار صفت بر او ظاهر شود
 تا باطل این با حق بر او پوشیده شود **ششم** حق تعالی بجز از حق نتواند دیدن
 باطل اندر نظر دوم باطل این است و اکثر اوقات علم علی بن ابی طالب علیه السلام
 از طریق اهل انساب بر او ظاهر شده و معلوم گشته زیرا که حق بر باطل غالب است
 و مبارک و فاضل حسن شاه در این حال و موضوع اینها است **مرکب** که در این کتاب
 و غیره که در این کتاب حسن گویند میکنند و دیگر ابو حنیفه یحیی بن ابی طالب علیه السلام
 و فاضل این حق گویند و این که این مکان از روم تا ابو حنیفه را ملزم و مندرج است

دوم از خود

و بعد از آنکه از این بگویم که این حقیر است و آنی نه اندک حکمت
 ازین است که اولیای حق و صفه از انجانی که بشیر برسد لذتی حاصل شود و برسدند
 پس این حقیر گفته که هر آن که این مرد را که و گفتند که فرستاد و او را بهانه
 کرد است و همچنین فرستادند از آنکه در عدالت فحیست و او را نموده که شمس فی الدنیا
 جمعی که و غلط انداخته و روزی بر میان میفرستاده گفت که عذر این طلبا علیکم
 فرموده که سونی تحت الوش من غیر میگویم که سوزنه تحت الوش پستی
 بر تو است و گفت از این میان و خوب بود که در و غلط میگوید بر زبان میاند
 بار بر کوی عقد امام که بر سر جمیده چند است شمس منبوت شده از جواب
 ماند مقصد ازین حکایت است که علی کاش خورده بمنزله ساطع اعوذ بالله
 توان و دیوانه را چون گویند زیرا که باشد که امر صلیبی شده از بر آنست
 و عورت و حجاب و لایزال یکیک و راهن پسندیده بر او خورده است
 کف گفته اند که خود نقل کرده اند که تا به چهل که بسیار است پسندیده و غمرو

کولر

گوشت فوک خورده اند و اینست نموده مدد را که خواهر در کت مبتدیان حضرت
 رسالت بنا به جمل الله علیه و آله که گفته میگردانسته باشد که خدا را که او که بر ما
 فضل و کمال ترا بر ما و منسوب بندهم اما تو بر میز کن که کینه های که بر او
 محقق است در سینه ها که آنرا از او نگیند که بعد از وفات من از اهلک بلغیتم
 الله و بلغیتم الله عنون عبدان حضرت رسول الله علیه و آله که بر ما
 آید و گویند که جبرئیل علیه السلام هر آنچه و او که بر علیه السلام ظلم کنند و منع حق و آید
 و خواهر آن بد کرد از این جهم خواهر بود که کسی که در و راعی ارضی و ال کند که هرگاه
 حضرت رسالت بنا به جمل الله علیه و آله میباشند است انگ از اعصاف خلقت
 ابراهیم علیه السلام خواهند نمود و ظلم بر او خواهند کرد پس هر چه ایشان از بختی
 داده و در مجلس شریف او میداد جواب آنست که ای حضرت الله تعالی میداد
 که ابله ای که میگوید اسمی نمیخواهد که همانا اگر کسی گوید که نمیدانست که او نشناخت
 و اگر میدانست پس چرا او را چنین میزدند در میان مدیکه متعین نمایی

اینست که از این بگویم که این حقیر است و آنی نه اندک حکمت

پس در بعضی افعال خدا و رسول و ائمه علیهم السلام حکمتی و مصلحتی هست که خدایت را عقل با
نیرس و اگر کسی را چشم حق بین و گوش حق شنو باشد این روایات مذکور از بر تنبیه
اول است و الا فلان **برای** فاجع از مذاهب شاعره که ایشان را اهل سنت و جماعت
مینامند و بقیام نکند بشود آنچه در کتاب خود نقل کرده اند است که اصل مذاهب
ایشان چهار است و از هر کسی از مذاهب نبوده اند **اول** حنیفه اند که از مذاهب
الحنیفة زین العابدین بن ثابت نبوده اند متشکر خوار از مرتب آن خود آورده که در کتاب
غلام عظیم بن عبد الله بود و در طایف او است و او را از کابل میرزا آورده و از آنجا
آمد و جاریست و در تفسیر خود آورده که ابو حنیفه در اول حال ریزه ریزه بود و چنانچه
منصور الله بکلفت نشست و کثرت داد و امام مردم را نزد امام جعفر علیه السلام
نمود و از ایشان مندر شده بر سلطنت خود بر سید ابو حنیفه و مالک را طلب نمود و در طایف
و وظایف و هم ساله برایشان نمود و ایشان را فرمود که احداث مذاهبی
نمایند تا بان که بکثرت خدایت نزد حضرت امام جعفر صادق علیه السلام و بعلت

مکمل اند

که از او تا خلافت او است حکام بدین ابو حنیفه و مالک بن نویره و حنیفه عمل نمودند
کردند و از این قبیل افعال الذین بعیدیت برادر که اکثر مردم بنده مال و منال
بود و همیشه خوانند و بجز معلوم شد که شرف از برای حکام قریه سخن چند گفته اند
بایمان و پسند او داشته اگر ابو حنیفه یا طریقه حنیفه بجز چند سکه درین
زبان کند عجیب نخواهد بود و غریب نخواهد نمود و مع هذا عقل نیز قبول این کلام میکند
و شایسته بار این مقدم ظاهر تر از قضیه غرض و مملکت بر شریک است با آنکه آن
زندق ملعون بجهت حق بدینست که در کتاب امر جیم و کار عظیم شدن و با
کوشه سید کوفی و امام ثقلین اباعبد الله الحسین علیه السلام مقاتله و با او
سبب خلج و دغول است این همه خود را از ان عمل شنیع و فعل قبیح منع
نمواند که پس ابو حنیفه احداث و اختراع سکه قیاس کرده مع شری
زاید و بان عمل نمود و شایسته که او از ان عمل کتبها نداشتند و تا حال اثر
آن اقوال باقیست با آنکه ثعلبی در تحفه و تفسیر خود آورده اند که اول کسی عمل

بمسئله ناس کرد پس بود که گفت وقتی که ما نورش سجده آدم علیه السلام که فرزند
 اشم و آدم از خاک آتش بفرزاد خاکت بدین سبب با آدم علیه السلام سجده نکرد از
 ابو حنیفه پس بنویسید که ذکر آن مستحق نیست و بر همه کس ظاهر است
دوم مکیه که اخذین خود از مالک که در مابین مذکور کرده اند و او نیز اصرار
 بعضی را بدیده ابو حنیفه را که این میگوید شاکر دان ابو حنیفه نیز نفی اسلام
 میکرد و **سوم** شافعی که اخذین از شافعی کرده اند و نام او محمد بن ادریس بن عباس
 زعمانی بن شافعی است و او طلب علم از مالک محمد بن شافعی که بعد از ابو حنیفه بود
 نموده و صاحب فضول الحی گفته که نزد کتابی که یکی از شاکر دان او نوشته بودند
 دیدم و در آن کتاب نقل کرده بود که در حال وفات شافعی از او بسیار ناامید
 شدیم زیرا که تغیر خود را رجوع با صاحب خیر امام موی کلام علیهم السلام نموده و دست
 کرد که او را در جوار رحمت رفتنی سازند و از این سبب او را استقامت او شک بر می آید
 معلوم شد که او در میان ما تفرقه میکرده و از ترس غیابش بجهت طعن آن یا خود را از

لنت

سنت معنود و جای مجرمین است که بر روز باز کنند و این شهرش ولایت امام ابو حنیف
 دارد **شعر** کفی فی فضل مولانا عفی و قوع الشک فی الله و مات الشافعی و مات
 عفی ربهم ام ربهم **چهارم** حنبلیه که اخذین از احمد حنبلی نموده اند و او از فرزندان
 زهیر بن قیس است و در صفات ما در تقاضا از روایت جمعی از غیره گفته که اگر
 آن باوشت اصلا خلیقی میشود و در کتابی گفته که هر که از کتابی به دشمنی ابراهیم علیه السلام
 بخار و از غرضت گویند که محمد بن حنفی از اول فرزند حنبلی است و محمد بن کتابی را بدیده
 از محمد بن او برشته و بهانه داشت که آنچه از ما از ما بر سر ما بر سر ما بر سر ما
 تو منجات صحبت است و اهل رحمت بعد کسی را که بکوشش یافتند و کامل کند و
 بدیده اعتقاد نظر کند و بهر کس که او را سمع تعصب بشنود و بتفرقه بگذرد و با
 تفرقه داد **شعر** ما بیند خود از هم کس و ریغ بوی اگر صند طرف است و تقصیر
 سی قطره با آن زکوه و انکسرت اگر چه در دار اندکند تا شیر الان شرح فر
 المقصود و چون الله الملک المعبود **مطلب چهارم** در بیان دلیل است

در بیان

در بیان

در بیان

فعلی مولود الله ثم والی فی الودع و عاده عاده و انصر فنه و خلا
من خذله یعنی اگر چه مسلمانان اینستیم من اولی شما از نفس هار شما که کشید ای
چنین است بعد از آن فرمود هر کس از من مولا را ویم پس مولا را و است خلیا است
دارم که علی را و است اردو دشمن دارم که دشمن دارم علی را و یاری ده هر که
یار دارد او را و فرود گذار کسی را که فرود گذار علی را این بسیار که از جمل فساد آفریده
بود که فوجیت و الله فی رقاب القوم یعنی قسم خدا که امانت و ولایت از من
علیه است و گردن قوم واجب دانم شد پس از آن حضرت رسید به سینه رسول الله و آن
از منبر فرمود که هر کس نماز کند در روز منکام جبر علیه است از من و منکام
بجاست غیر از نام علیه الا الصلوة و السلام نماز باشد پیغام رسیده و این آیه آورده
تقوا الله احکاماتکم دینکم و اتقوا علیکم نفی و خدایتکم الاسلام و دنیا
ترجمه اش اینست که امروز کامل کردیم بر شما دین شما را و اتمام کردم بر شما
نفی خود را و راضی شدم از شما بر شما اسلام را و اله بهت و این مسلمان رضایت منده فرموده

که منم با هر چه شستم خود مقدم خم غیبر است شده نمودم اگر خلاف گویم مردی شستم که بار
و با هر که گوش خود این آیات را و حدیث بشنیدم اگر دروغ بگویم مردی گویم
کرد و در آن روز حستان بن ثابت انصار را و شاعر رسول الله علیه و آله که بوی این شعر
مترنم شد **شعر** بنا ویم یوم الغیبر فیهیم فقالوا اهل بیت و ما کالایما اهلک
مولانا و انت ولینا و لم تر منا فی الولاية عاصیا فقل لهم یا علی فانی فیتبک
من بعد امام و بادیا و آنچه خبر غدیر خم بجا رفت بنوعان رسید نزد حضرت سادات
صلوات الله علیه و آنجا که کتایب رسول الله را فرمود که لا اله الا الله محمد رسول الله
بگوید گفتیم و قبول کردیم بعد از آن گفتی که هر پنج وقت نماز قیام نماز کنید چنان که
و بعد از آن فرمود که یکماه روزه بدارید قبول کردیم و روزه داشتیم و بعد از آن
فرمود که زکوة بصدقه بچ بپردازید و نمودن نهادیم و منوز با این همه نماز را فرستاد
که حال شنیده ام که بهر غم خود را بمنبر برده و او را بزرگ مولا را کرده و گفته که
هر کس را که منم مولا را ویم علی مولا را و است این کار بر خود کرده و تو صلاح نیست

یا بنموده خداوند تعالی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود پس بخوان که نیکو است
 خداوند تعالی که این بومانی اوست و بر خدا صلاح اوست پس عارف از درو خشم
 برخواست و در کعبه ایستاد و گفت من ذیابا آنچه میگوید اگر حق است پس اندک آسمان
 بر ما بباران یا ما را بباران که فشار کرد آن منورانی سخن را تمام نکرده بود که قدرت
 الهی و معجزات حضرت رسالت پناهی که آسمان بر سر او آمده از پانی او بر زمین
 هلاک شد و سوره آل سائل انذار بوقع درین واقعه فرود آمد و سیفان
 نیز همین طریقی مثل تعبیری در تفسیر سوره آل سائل تفسیر نموده است که انذار است
 و قساوت دیدن حقین مردم نبوده بیکدیگر که کور شده است اگر کار با
 کشنده اند که با خدا جامل را کافیه نیست زیرا که افضل مخلوقات و احمل وجود است
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و ان هر فعل حال و کمال قال اوجمل ملعون
 که منکر خود را بفرست و در آخر توانست که در پسینا برین اگر کسی منکر است ایامی که من
 مدینه است و بیکدیگر اندازان مدخل دهد و او را را فرستوان که و مثل کسی که منکر شود

و انذار

که آفتاب روشن نیست یا چه دلیل او را توان را فرستاد و واقعه هم عذیر ظاهر است
 و منکر او بیکدیگر را آفتاب است **شعر** هر چه منکران هم عذیر و خوشتر و بسیار خبر
 و انهم هم از تبع المذکر **کشتی دوم** در تورات آیت کلام که دلالت نام بر
 ابراهیم و یونس علیهم السلام دارند بر تبه که مملکت را شامه انکار آن نیست و انهم عذیر و قوله تعالی
اتما و لیکن الله ورسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون
الزکوة و هم را کعون ترجمه پس اینست که در شما و معروف و شهادت که خدا
 تعالی و رسول او و آن مؤمنانی که پیامداران شما را و میدهند زکات و عبادت
 رکوع و در نماز سیر میگردانند که این آیه در شان ابراهیم و یونس علیهم السلام نازل شده است
 که بخاطر صیغه بر حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و انهم عذیر حضرت ابراهیم و یونس علیهم السلام
 عذیر است و داده و انحضرت از باب اهل نبی شده و مشهور است که در باب منزل
 آورده که در حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله از هر چه ظاهر و کجاست آمده
 دید که مردم بعضی در سجده و بر سر رکوع و جمع و قیام و نماز و نظر به انحضرت

عيسى بن مينا و عبدالله بن رابطة و صنفه فرموده که اَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ
وَدَرِشَانِ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که وَمِنْ الْكَيْلِ فَاتَّجِدْ
لَهُ وَبِحُجَّتِهِ لَيْلًا طَوِيلَةً و تعریف مذکور نموده که يَخْشَى فَوْقَ رِجَالِهِ
وَدَرِشَانِ حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که إِنَّا خَافُ مِنْ رَبِّكَ إِنَّمَا
عَبُودًا قَطَرٌ نَزِيرًا و آن حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را با حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام در آیه مبارکه وَلَا يَطْعَمُونَ و در مواضع ظاهر نموده
 و تدریج ذوات مقدس منزه فرموده که يَطْعَمُونَ و در شأن حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که وَلَا يَطْعَمُونَ وَلَا يَطْعَمُونَ و در شأن حضرت
 یحیی و عیسی و جمیع این آیات که در شأن امیر المؤمنین علیه السلام آمده
 شده در مورد اصل آن است غیر از آیه مبارکه و جمیع این تفاسیر قابل ذکر است
 و در شأن حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نازل شده وَلَا يَطْعَمُونَ
 و در بیان خداوند تو شهادت در میان آنکه معاف و ظاهر آیین اخیرین

الک

آنست که توفیق کرم و آید دارد زیرا که مصدر کرم او و جوب و دست لهذا
 میخورد و مصدر کرم امیر المؤمنین علیه السلام که بنده ضعیف است امری است لهذا
 او را خوردن ممکن نیست و محبت پروردگار و خطاطی طعام مسکین و یتیم و
 نموده پس مصدر از تحریر آیات مذکوره آنست که جمیع او صاف حمیده و خلق
 پسندیده و در نفس این ذات پاکیزه و مجمع بوده حتی اطعام که توفیق
 بآن تدریج خود نموده و هرگاه ثابت شد بعضی آیات قرآن که حضرت امیر المؤمنین
 علیه السلام افضل و افضل خلقت بعد از رسول صلی الله علیه و آله پس امام او و اولاد
 مزاج القدر وَلَا يَطْعَمُونَ و این نموده مسلم و صحیح خود و محشر در کتاب که علیه السلام
 عاقب و اسقف که بزرگان نثار بر او نموده پس بکینه آمدند که با حضرت رسول
 صلی الله علیه و آله منافقند و اینان هر یک علیه السلام آمده این آیه آورده و فرمود
فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا
نَدْعُ الْمُنَافِقِينَ و أَبْنَاءَهُمْ و وَلِسَاءَ نَافِقًا و وَلِسَاءَ نَافِقًا

بهنگام از اصحاب واجب با خود و همراه برادر پس هرگاه حضرت رسول صلی الله علیه و آله
 در حین حیات این بیان چندین بار از اصحاب بکلیه می فرموده و شروع نمود حضرت امیر المومنین
 علیه السلام را برگزیند و با خود میباید برادر پس اگر کسی دیگر البتة آن امر را
 حضرت رسول صلی الله علیه و آله و را میباید و این آیه دلیل قاطعی است
 از بار امامت حضرت امیر المومنین علیه السلام که از اربع الهدی **غنی سیم** روایت
 کرده است خطی از امام از جابر بن عبد الله انصار را که گفت که عند الله صلی الله
عليه وآله فاقبل على عليه السلام فقال رسول الله صلى الله عليه وآله
قد اتاكم اخي ثم التفت الى الكعبة و ضربها بيده ثم قال والذي
افضل بيده ان هذا اشيعة هم افاضت و ان يوم القيمة ثم قال انه
افلكم ايماناً و اذفاكم بعد الله و افوضكم بامر الله و احدكم بالثقة
و اقسكم بالسوية و اعظمكم عند الله مرتبة قال و نزلت هذه الآية
قوله ان الذين امنوا و عملوا الصالحات اولئك هم خير البرية

که بعد از وفات امیر المومنین حضرت امام را که از اربع الهدی است

و ستر و محامه و مقاتله و این را به صلاح تفسیر کرده اند اهل علم را باطل است که حضرت
 امیر المومنین فاطمه زهرا را چنین عقیده اند که زیرا که ایشان را علم و اهل عقل
 و اهل بیت نبوت و رسالت و محل ورود وحی و نزول مدیونند از باب همین که
 که اول اهل علم است و ظاهر است که اهل علم قابل امامت و عند فقستند اهل علم
 که حضرت خذیل بن ادهم فرمود که بعد از ایل امیر المومنین علیه السلام حضرت فاطمه زهرا
 مطلق دانسته و دیگر از اباطل فاضل میدان گفت هیچ دلیل بر این نیست
 که بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله جمیع اصحاب در صلب و یدیه احتیاج با آن حضرت
 داشتند و او بغیر از رسول الله صلی الله علیه و آله هیچ کس را امور دین و احکام شریعت
 محتاج نبود و ظهور این کلام بجهت است که آنکه منکر آن نیست اندک باشد
 که در روایت گفته اند که فرموده لولا علی لم یکن یحکم علی بنی و هرگز
 میشد از جاهلی و نادانی **شعر** در میان و اندک تفاوت که آنکه اندازند از بدیدار
 چرا که لا یعرفون الله الا بالبره و لا یرون الله الا بالبره **ششم** در حق امام

سال پس چنانچه آفرید الله تعالى آدم را ترکیب داند نور را در صلب آدم همیشه
در یکجای بودیم تا آنکه جدا شدیم در شب قبل از طلب پس یکجای بودیم آن نور
منم و یکجای آن معنی مرا حق تعالی نبوت داده پیغمبر نمود و معنی را امامت داده
و معنی کرد و اینها این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود و ابن مغاز در مناقب
خود و ابن اثیر بر در خود و سفل که ده اند همین حدیث دلیل قاطع و برهان
سالمی است از بر امامت آنحضرت اگرستی و مؤخر نیز آن هم بمنزله اتباع الهدی
عقیده سیم در محبت و مودت آنحضرت بابل و زبان زیرا که مودت
و دوستی و محبت هم دوستی و دوست هم دوستی زبان در وسیله التقیدین
از ابو العیسی و ولایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نماز صحیح که از محراب
نیکر داده بر همان نظر کرد و بعد از آن فرمود که ما لی الارض علی بنی طالب
ثم قال لا فی السماء و لا فی الارض و لا فی ما الا و یحب علی بنی حبه فرض
بغضه کفر بعین است زیرا که بنی علی بنی طالب را و میانه شما بعد از آن

فرمود که نیست در آسمان و نیست در زمین هیچ مؤمنی مگر آنکه در است صیقل
علیه السلام را و است داشتن او بابل و زبان فرض و بغض او کفر است
نماند که فرموده کلام بحقیق و اقصای مقام چنین دلالت میکند که کوی حضرت
رسول الله صلی الله علیه و آله از بعضی صحابه بغض امیر المؤمنین علیه السلام را معلوم
کرده بود لهذا فرمود بغض کفر **در حدیث** و مناقب فخر خوارزم و در خود
الاجاز از ابن عباس که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که لو اجمع الناس
علی حب بنی طالب لما خلق الله النار غیر ان اجمع و جمیع میگویند
مردمان بر دوستی بنی طالب علیه السلام هر آنکه از آن فریفته تا از شش فرخا
و هیئت و فرمود پس اللجه منقول است از جابر بن عبد الله که حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده که عنوان صحیفه النبی حب علی بنی طالب
یعنی اول نامه اعمال مؤمنان است امیر المؤمنین علیه السلام **و هیئت** فرموده که حب
علی بر لایه من النار در مناقب فخر خوارزمی از انس بن مالک و در خود

از عاظم ولایت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حب علی بن ابی طالب
حسنة لا یضرمها سینه و بغضه سینه لا ینفع معها
حسنة یعنی محبت حضرت امیر المومنین علیه السلام طاعت است که هرگز نیکو نماند و با او
بی محبت و بغض و معصیت است که فایده نمیدهد و نفع نمیکشد و آن مع
طاعتی است **ششم** حق خانه که به با بر کار است قسم که در این موت خروج نماید و این
که دشمنان من را نماز نیت است اگر چه سینه شتر کشند **هفتم** در پی
المنعبدین و فرستادن اجناس از آن عباس مرویت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
و من وجب علی بن ابی طالب اکل الذنوب کما تأکل النسا و الحطب
و هستی امیر المومنین علیه السلام خوردن گناهان و آتشها و هر چه را که در مفرق است
و در پی امیر المومنین علیه السلام در هر یک از اینها اول است اعتقاد و جازم و ثابت
و ثانی بانی که او وصی بنی و خلیفه مطلق و بر او تسلط باشد بن حضرت رسول
صلی الله علیه و آله است و اگر نه آن محبت بن عدا و ترس و آن دوستی محض

شفاف **ششم** بدین که در اندر محبت او از کمال بزرگوار است محبت او
غنی چهارم در فضایل حضرت امیر المومنین علیه السلام در مناقب از این
مرویت که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که اگر جمیع درختان عالم قلم
گردند و دریاها کتبه و دیوان و بریان حساب کتبه و او میسر نشود
شود نوشتن ثمره فضیلتها حضرت امیر المومنین علیه السلام را و درین باب گفته اند
ششم که فضل ترا آب بر کافیه است که در کتب است **هفتم**
و هشتم در کتاب که در موطوع حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که حضرت
خسبانی نه و حق فضیلت بر او امیر المومنین علیه السلام را بسیار است
هر که یک فضیلت از فضایل او را از روز اول و زبان و غیر فضایل
بماند نماید الله تعالی گناهان گذشته و آینده او را بخشاید و او را با هم مردود
بهر یک فضیلت از فضایل او را کون کند گناهان را که انکس بگویند که گناه
بزرگتر نماید و هر که نظر کند کتابی که در آن فضایل او بیشتر حق است و حق را

لیکن گفتند و نمودند سید اکبر جانشین موسی که گفتیم آری و شمع
 را نون فرمود و اگر کسی بوشع برین گفتیم را بنگردد و از روز اعلم است
 موسی و بنی اسرائیل بعد از موسی و شمع بن نون بعد از حضرت فرمود بدستی
 تحقیق که وضعی از جانشین موضع من یعنی محرم را فرمود بهتر کسی که بعد از خود
 میکند اسم که بجای آورد و وعده مرا داد و امیکند فرض مرا عی بزای طالع العلم
 و این حدیث مذکور را بجهت کثرت بطریق متعدد نقل کرده اند **و اما** در
 شطیج خبازیم از جابر بن عبد الله انفا هر طبعیت که حضرت رسول الله صلی الله علیه
 و آله فرمود که انما اخلق الله السموات والارض معاصرت فاجنبه
 و غرض علی بن بنوفی و کوفیه علی بن طالع فقبلها ثم خلق
 الخلق و غرض الینا امر الدین و السعید و سعدنا و الشقی
 من شقی بنا نحن المحملون لخالقه و المحرمون لحرامه غیر سببی
 و تحقیق که چرخ آفریدند تا اسمها را از زمینها را خواند ایشان را پس

اجابت کردند و او را پس عرض کرد بر ایشان بنوعه مراد و ولایت را بر کوه
 را پس قبول کردند و اسمها را از زمین بنوعه مراد و ولایت علی بن طالع
 بعد از آن آفریدند تا خلق را و او را کذاخت با کار دینی را و سقا نمود
 و بنیچین کیست که بنگردد و سقا نمند شد بسبب طاعت و بدیعت و سقا نمود
 کیست که بدیعت و سقا نمند شد بسبب شتمنی یا بیان این نکته حاصل کن
 مرا آنچه را که الله تعالی حاصل کرده است ما یم حرام گفته مرا آنچه را که الله تعالی
 کرده است مرا که حق تعالی بنوعه رسول الله صلی الله علیه و آله و ولایت علی بن طالع
 را بر آسمان و غیر عرض کرده و ایشان قبول کن نموده باشند مرا نیز این معقول
 قاطع و بر یانی ساطع خواجه خیر بنوعه حضرت ولایت علی بن طالع فرمود
و انما در وقت که خطیب طاهر خوارزمی منقلب از طالع فرمود علی السلام
 که قال رسول الله صلی الله علیه و آله انما اسری الی السماء ثم من
 السماء الی سدة المنتهى و قفت بین یدین و عز وجل فقال

بجست

بنی بآئمه قلت لکبیک سعدیک قال قد بلوت خلقی فایتم رایت
 قال قلت علیاً قال صدقت بآئمه وفضل اخذت لنفسک
 خلیفه توحي عنک وبعلم عباد من کتابی ما لا یعلمون قال قلت
 اخرافان خیر تل خیرف قال قد اخترتک علیاً فاختار لنفسک
 خلیفه ووصیاً ال آخر الحديث یعنی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 فرمود که هر چه در شمع آسمان برده شدم بعد از انان لذا آسمان تا سوره تنبی
 رسیدم حاضر شدم نزد صاحب کل اختیار خود جل جلاله پس خطاب کرد که ای محمد کفایت
 و سعادت من بود که جمیع تجزیه کرد و از خود خلق مرا پس کدام بیش از طبیعت و مدتی
 خود حضرت فرمود که گفتم علی را از همه طبیعت قدیم است و تا فرمود که است بآئمه پس آفر
 کرده از برای خود خلیفه را که او که احکام من را رعایت ترا و پناه خود بندگان مرا الذکر من
 جزیرا که بیکسان حضرت فرمود که گفتم بعد از من را اختیار کن و برگزین و برگزین
 اختیار کرده تو را برگزیده تو اختیار کرده من برگزیده من است الله فرمود جمیع خیر

کرم از برای تو علی را پس از برای خود خلیفه و جانشین من فرست که الله تعالی
 امیر المؤمنین علی را برگزیده از برای جانشینی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و جانشین خود
 در کتابت بحسب منزل است پس امام بنی و خلیفه مطلق از برای خود و اولاد و اب و انصار و تابع
غیر ششم رو عن الصادق علیه السلام ان ابابکر یعنی امیر المؤمنین علیه
 السلام سلمه بنی البجار سلم علیه صاحبه و قال له یا ابابکر الحسن
 نفسک شیء من استخلف الناس یا ای ماکان من یعم السقیفة
 و کرامتک للبیعة و الله ماکان ذلک من انصف الا ان المسلمین
 اجتمعوا علی امر لم یکن لى ان اجتمعوا فیه لایون الشیء من الله علیه و آله
 قال لا یجتمع امتی علی خلاول قال له امیر المؤمنین علیه السلام یا ابابکر
 ائمتہ الذین اطاعوه و من بعدهم فاعده و اخذوا بهداه و
 ادعوا جماعه و الله علیه امر بغیر و لم یبدلوا قال له ابو
 بکر و الله یا علی لو شئتم عندی السلعة فاشق به انک احی لهذا

الامر بالمؤمنين عليهم السلام فقال له امر المؤمنين
عليه السلام يا ابا بكر هل تعلم احد الوحي من رسول الله صلى الله
عليه وآله وقد اخذت ببعثي عليك في اربعة موطن وعي
فيهم عمرو عثمان في يوم الذاور في سبعة الرضوان تحت الشجرة ويوم
جلسه في بيت ام سلمة وفي يوم الغدير بعد رجوعه من حجة
الوداع فقدمتكم يا جميعكم سمعنا واطعنا الله ورسوله علينا من
الشاهدين فقال لكم فليشهد بعضكم على بعض وليبلغ شاهدكم
شأنكم ومن سمع منكم ورضي بسمع قد تم نعم يا رسول الله و
قد تم يا جميعكم يهتدون رسول الله صلى الله عليه وآله وتصفون بكرامة
الله لنا فذا عمرو وضرب على كتفي وقال جئكم بخبركم خج يا ابن ابي طالب
اصبحت مولدي ومول المؤمنين فقال ابو بكر لقد اذكرتني امرا
يا ابا الحسن لو يكون رسول الله شاهدا فاسمعه منه فقال له

امير المؤمنين

امير المؤمنين عليهم السلام ورسوله عليك من الشاهدين يا
ابا بكر ان رايت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول لك انك
ظالم في اخذ حق الذي جعله الله ورسوله دونك ودون
المسلمين ان تسلم هذا الامر وتخلع نفسك منه فقال ابو بكر يا ابا
الحسن وهذا يكون ان ارى رسول الله صلى الله عليه وآله بعد
موته فيقول لي ذلك فقال امير المؤمنين عليهم السلام نعم يا ابا بكر قال
فارفت ذلك ان كان حقا فقال له امير المؤمنين عليهم السلام ان الله
عليك من الشاهدين انك تفي بما قلت قال ابو بكر نعم فضرب امير المؤمنين
عليهم السلام على يده وقال اتبعني معي نحو مسجد قبا فلما ورداه تقام
امير المؤمنين عليهم السلام فدخل المسجد وابو بكر في رثاء فاذا هم
برسول الله صلى الله عليه وآله جالس في المسجد فلما رآه ابو بكر سقط
بوجهه كما لمغشي عليه فيناداه رسول الله صلى الله عليه وآله ارفع

راسك ايها الضال الضليل المفتون فرفع ابو بكر راسه فقال
 لبيك يا رسول الله بعد الموت يا رسول الله فقال وبيك يا
 ابا بكر ان الذي احببنا المحيى انت على كل شيء قدير قال
 فبكى ابو بكر وشفقت عيناه نحو رسول الله صلى الله عليه واله
 يا ابا بكر نيت ما عاهد الله من سوله عليكم في المواطن الاربع
 اعلى فقال ما نيتها يا رسول الله فقال ما بالك اليوم تنشد
 عليا فيها ويذكرك فتقول نيت وقبض عليه رسول الله صلى الله
 عليه واله ما جرى بينه وبين علي عليه السلام الا اخوه فما نقص
 كلمة ولا زاد فيه كلمة فقال ابو بكر يا رسول الله فهل تروى به
 وهل يعفو الله عني اذا سلمت هذا الامر الى ابي المصطفى قال نعم
 يا ابا بكر وانما الصالح من لك على الله ان وفيه وغائب رسول الله
 صلى الله عليه واله عنه ما در كتاب ان شاء والقلوب ريت از امام كوفي

بعفو الصديق عليه السلام که بدستی روز را با بکر در مدینه مشرفه ملاقات نمود
 حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را و در کوه چینی بخار رسیدند و در آن حضرت
 و مضامیر نمود و گفت امیر المؤمنین علیه السلام را یا ابو الحسن از روی و دیگر
 است که نیکو خلیفه کردند و مان مرا و از این بود و در روز سقیفه و شقیفه
 مکانیست که مردمان اجتماع در اینجا نمود و بکر خلیفه کردند و بفرقه خلیفه
 از واقعه روز سقیفه است که در آن روز مرا خلیفه کردند و مکره و دشمنی بود
 کردن مردمان مرا قسم بخداست که بنود آن خلیفه شدن با راده و اختیار
 من هر که از مسلمانان اجاج کردند بر امر یعنی بر خلافت من که بنود و انکه
 مخالفت کنم این را در آن کار زیرا که بدستی که رسول خدا صلی الله علیه
 و آله گفته است که مجتمع میشوند امت من بکر که گفت ایا بکر را امیر المؤمنین
 که یا ابا بکر است رسول الله صلی الله علیه و آله انجمن است که اند که اعلى
 کردند و را بعد از او و بعد از بکر هر دو کردند و در عهد که با بکر است پس بودند

و فراموشد برایتان را و وفا کرد و نه خبر که عهد کرده بودند خدا را بران خبر
و تغییر می دهند آن ~~کسی که~~ کسی که حاصل این کلام آنست که انجاء
رسول الله ~~ص~~ رسول خدا بود و ند که بعد از رسول الله
و آری امیر المؤمنین علیه السلام را امام و خلیفه دانسته و این عهد را تغییر و تبدل
نداشته گفت امیر المؤمنین علیه السلام را ابو بکر قسم بخدا قطعی است که اگر او را بعد از خود
این زمان کسی اعتماد کنم بسختی او اینکه تو را و او را ترسان بخدا گفت پس خدای
تو را فرستاد کسی را فرستاد و راضی شد کسی را فرستاد پس گفت ابوبکر امیر
علیه السلام را ابوبکر میدانم احدی را مقدر و محلی را ستم از حضرت رسول الله ص
و حال آنکه تحقیق گفت بیعت برابر بود چه موضع و تحقیق که گفت بیعت
بر بیعتی که از ایشان بود عمر و عثمان اول در یوم الدار و دوم در بیعت ارضان گفت
الشجره سیم در روزی که گفت خانه ام سلمه ششصد چهارم در روز غدیر
لذکر شش نفر است از اهل بیت که آن چهار نفر آن حضرت فوج پس گفتند تا جمیع

سمعتوا و اطعوا خدا و رسول او بران از کوانان بشنید یعنی خدا و رسول بران گشتند
که بران عهد کردیم و فاکنیم پس گفت رسول الله ص شما را که پس البته
باید که او را بعد بعثت بر بعضی و باید که البته پس کسی شنید آن کسی که شنید
پس گفت اگر چنانچه با رسول الله و بر خود شنیدند تا بیعت ابوبکر با آن حضرت
الله ص و تنبیت و مبارک بود که بایان هر ابی که است الله تعالی از بران پس نزدیکی
آمد عمر و دست خود را بر دوشش نهاده و گفت جعفر شاد خوش حال تو خوش حال تو ای
علی ای طالب لب رسول الله ص و صاحب مولا و صاحب حج مؤمنان گفت ابوبکر
هر آمینه تحقیقی یا از من آورد و کار بر اینی آن عهد کرده بودم بیا و هم آورد و خط
نشان منم که در برابر امیر المؤمنین که بود حضرت رسول الله ص را که حاضر آمد و بر
پیشیندم بار دیگر حقیقت کار را از او بعد از حضرت رسول الله ص علیه السلام
میگوید و الله می شنیدم حق ترا شنیدم و می شنوم خبر لذت حکومت و خلافت و دل
ابوبکر متمکن شده و جبار محکم کرده بود و می شنودت دل از حکومت بر کند اگر بقیه

که حق بطرف امیرالمؤمنین علیه السلام است این عذر پیش آورد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام را
 درین مقام لازم بود که بگوید که اگر چه میدانست که ابابکر بنوازه بر سر خود کند و ترک خلافت
 نخواهد کرد و این معنی را کسی میدانست که بعد از حکومتی گرفتار شده بود پس گفت ابابکر را
 امیرالمؤمنین علیه السلام که الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله از کوفت انان باشند ابابکر اگر میخوا
 نو حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده بگوید ترا اینکه تو ظلم کرده ام و در رفتن
 حق من انجان حق کرده زنده است یعنی او است آن حق را الله تعالی و رسول او صلی الله علیه و آله
 غیر ترا و غیر سلمان و دیگران تسلیم کن این کار را بکنی و ازین کار پس ابابکر
 یا ابابکر این کار میسر شود اگر چه بنیم حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را زنده بعد از
 موت آنحضرت پس بگوید بجز از این غیر آن خلافت تسلیم امیرالمؤمنین علیه السلام کن که تو
 سبب آن نیستی پس گفت امیرالمؤمنین علیه السلام از چنین بهانه ابابکر گفت ابابکر پس بجا
 آنچه گفتی اگر آن حق است پس گفت ابابکر امیرالمؤمنین علیه السلام که الله تعالی و رسول او صلی
 علیه و آله بر تو از کوفت انان باشند اینکه تو وفا کنی بعد از که در پیشانی که گفتی گفت ابابکر

و ستم

آز چنین بهانه پس زو امیرالمؤمنین علیه السلام وقت در بر دست ابوبکر و گفت زود بر سیا
 بهنجهت مسجد قبا و آن مسجدیت در بر دست من و من مشیخه بپوشید و او نشاند
 مسجد قبا را بنشیند امیرالمؤمنین علیه السلام آمد پس ایستاد مسجد را و ابوبکر بعد از آن حضرت
 ناکاه دیدند حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله نشستند و امیرالمؤمنین علیه السلام دید آنحضرت را ابوبکر
 بر دروازه اشکین شو که بر دروازه پس ناکاه او را حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 که بالان سر خود را را که راه پیدا کرده بپارز که گفته فریاد بر سر پا کرد و ابوبکر
 سر خود را و گفت لبیک یا رسول الله آیا زخمی بعد موت بود است از رسول خدا پس گفت
 رسول الله صلی الله علیه و آله و از این بر تو ابابکر بدستی انجان کسی که زنده که در راه است
 زنده کننده جمیع مردان است بدستی که او بر همه خیر قادر است قدره تمام دارو است
 امام علیه السلام که پس فرمود شد ابابکر و حیران ماندند و چشمش از حضرت رسول الله
 صلی الله علیه و آله که گفت گفت از این بر تو ابابکر فرمود و او فرمود که حضرت را که عهد
 گرفته بود خدا و رسول او بر شاه و چهار مقام از برای عدلی حاصل این کلام است که شما

عند کرد و در دیدار خدا و با رسول او در چهار موضع که امیر المؤمنین علیه السلام را بجا نشاندند
و ایند بگفتن ابابکر که فراموش کرده ام آنچه در موضع را که هر دو به بودیم با رسول
پ گفتن آنحضرت که خبر در این باره خاطر دارم و از آنکه مناظره گفتگو میکنی منی را در این
خداقت و او بیا تو می آید پس بگو تو که فراموش کرده بودم و نقل کرد حضرت رسول
صلی الله علیه و آله برای ابوبکر و برای کسان ابوبکر و میان امیر المؤمنین علیه السلام که گفته بود از
اول آنکه پس کم نکر و از آن کلام که گفته و بیا و نکر و در آن یک کلمه بگفتن ابوبکر
رسول الله از این تو بپز و آیا عفو میکند استی از هر کجا که بپزیم کم نکر و از آن
با امیر المؤمنین علیه السلام گفت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که اگر آنکه تا کنه مرا بگفتند
تو بپز ترا قبول میکند را ابوبکر فرمودم از بر تو را الله تعالی اگر آنکه گفتی بآن و فاکتی حضرت
امام جعفر صادق علیه السلام فرمود و بوزان غایت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله که آنظر
امیر المؤمنین علیه السلام و ابوبکر فقال ابوبکر یا امیر المؤمنین الله الله فی باعنی
سر معی المبر رسول الله صلی الله علیه و آله سمعی اعلو المنبر واقص

على الناس ما شاهدت ورأيت من أمر رسول الله صلى الله عليه وآله
وما قال لم وما قلت له وما أمر لي به وأخضع نفسي لهذا
الأمر واسلم اليك فقال له امير المؤمنين عليه السلام انا معك ان
ترك سيطرانك فقال ابوبكر ان لم يتركني تركته وعصيته فقام
امير المؤمنين عليه السلام اذا تطيعه ولا تقصوه وانما رأيت
رايت لتأكي الحجج عليك ولخذ بيله وخرجا من مسجد قبا
ان مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله و ابوبكر يخفف بعضه
وينظرون الناس ينظرون اليه ولا يدرون ما الذي
كان حتى اصابه فقال له يا خليفه رسول الله ما شانك وما لك
دهاك فقال ابوبكر خل عني يا عمر فوالله لا سمعت لك قولا
له عمر ابن تيريد يا خليفه رسول الله فقال له ابوبكر اريد المسجد
المبني فقال ليس هذا وقت صلوة المبني فقال خل عني فلا حاجه لي

في كل يوم فقال عمر بن الخطاب رضي الله عنه اقلوا تدخل قبل المجد
 من تلك فتسبح الوضوء قال يا ايها النبي انك انت ابو بكر الامين
 عليه السلام وقال يا ابا الحسن تجلس الى جانب المنبر حتى اخرج اليك
 فتبسم امير المؤمنين عليه السلام پس گفت ابو بكر يا امير المؤمنين زيارت کن
 خدا را و دعا کن خدا را و در بعضی مراد را بایستایم با هم بسوزیم
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله تا اینکه بالاروم من مبر و او بگویم
 صحبت کنم بر مردمان خیر زیرا که مشاهده کردم و دیدم از امر حضرت رسول
 الله صلی الله علیه و آله و سخنی که او گفت مرا و سخنی که من گفتم او را و خیر را مرا و مرا
 بآن و بکنم دل خورالذین خدمت و تسلیم کنیم آن خدمت را بموکل
 پس گفت ابوبکر امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله انما انا ذار و زنا شیطان
 پس گفت ابوبکر که شیطان من ترک نمیکند مرا من ترک میکنم او را و
 زمان غریبم او را پس گفت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله من زمان غریب می پوی او را

و بر خدای امر او کار نمیکند و جوین بندت که دیدم صبر را که دیدم از زبان بگفت
 و دلیل بر تو یعنی آنچه دیدم از زبان بگفت است بر تو در روز قیامت و گفت
 حضرت امیر المؤمنین صلی الله علیه و آله و است ابوبکر را و هر من آمدند از مسجد قبل از او که
 مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله و زمانی که ابوبکر میل ازید بغیر از عمار و بعضی
 و میگوید از زنگی بر یکی و زرد و سرخ میشد و مردمان نظر میکردند بر او
 او و نمیدانستند که چه خبر واقع شده تا آنکه ملاقات کرد او را عمر پس گفت
 ابوبکر را از خلیفه رسول خدا چه شده است ترا و چه کاره ای زبانی اضطراب
 و چه خبر است که مرا و صید و بیدار انداخته ترا پس گفت ابوبکر در شوال و عمار
 و دست از من بردار پس بخدا قسم که نمیشود از تو هیچ سخن پس گفت ابوبکر را عمر
 و کی را زاده و در آن خلیفه رسول خدا پس گفت عمر را ابوبکر که از او ایام مسجد
 منبر را پس عمر گفت نسبت این زمان و وقت نه منبر یعنی این زمان و وقت نماز
 نیست که بمنبر رفته و عمار را بگو پس گفت ابوبکر عمر را که خود نشو از من پس گفت عمار

در سخن تو بگفت عمار خلیفه رسول خدا آیا پس اهل میشو پیش از مسجد خانه و
 خود را تجدید کنی و صور را بیا بگر گفت بنی اصرار میگویم بعد از آن که گاه که ابو بکر
 امیر المؤمنین خدایم گوشت یا ابا حسن تو می بینی بجانب منرا اینکه من هر روز آنیم بگو
 تو پس منم بگو امیر المؤمنین علی السلام هم قال یا ابا بکر قد قلت لك ان شیطانك
 لا یبدعك او یؤدبك و معنی امیر المؤمنین علیه السلام من جلس جانب البسوف
 دخل ابو بكر منزله و عمر معه فقال له ایا خلیفه رسول الله لم لا تبسني
 امرك و تجدتني بهما دهان علی بك طالب فقال ابو بكر و بحك با عمر
 يرجع رسول الله صلی الله علیه و آله و بعد موت خبا فیما طبعنی فی ظلمی علی
 فی حقیقه علی و خرج نفسي من هذا الامر فقال له عمر و قص علی نفسك
 من اولها الى آخرها فقال له و بحك با عمر و الله لقد قال لی علی انك
 لا تدبخی اخرج من هذه المظلمة و انك شیطان قد عني فلم یزل
 یرقیبه الا ان حدثت بحديثه كله بعد از آن امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که

باب اول

یا ابا بکر تحقیق گفتیم مرزا اینکه شیطان تو نمیکند اردو ترای می اندازد و ترا
ورفت ایراموین علی السلام مسجد پیش شست و بپلور منجی بالکله حقیقت حال
میدانست طلب آنحضرت آن بود که بخت انتم و اهل که دود و دود اهل شد ابا بکر
خانه خود را و عمر را با او پس گفت ابا بکر را از خلیفه بود ابا بکر از ابراهیم بن عبد
کار خود را یعنی امر از کار خود و آگاه میشدنی و هر اینکه کمر مرا و بجهت مندر چرخ
که مکر کرده و فریب داده مرزا ابا بکر یعنی ابا طالب پس گفت ابا بکر و از زبان او ای
عمر کردیده و برکت نبی حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله بعد از منوش زمره خطاب
که مرا و ظلم و ستم کردن منزه علی را و خطاب که مرا بعد از من و بر کرد و بپند
حق علی را بر عی و کذب و دل خود را ازین حذفت پس گفت ابا بکر از ابراهیم
که دست محمد را بر من خدایت کن پس ابا بکر قصه خود را از اول تا آخر خطاب کرد
پس گفت ابا بکر عمر را که او را از زبان تو را بر من خدایت کن که بر آئینه تحقیق گفت مرعی
اینکه که از تو مراد که من آیم ندین مطلق و هر آئینه تحقیق که گفت علی اینکه تو

مراسم بکذا در مجال خود و عرازه و حوزت پس ام مرتب و مشظوبه بکذا
تا آنکه نقل کرد ابوبکر عرافه خود نام آنرا فقال له بالله يا ابوبکر سبعت
في اقل شهر مضى فوالله علينا حيا مخرج جاءك خديعة بن اليماني و
بن السيف و نمان الارضي و حريم ثابت في يوم جمعة و انك يقضيك في
عليك فلي انتموا الى باب الدار و سواك ضلصلة في الدار و تقفوا
بالباب و لم يستاذنوا عليك فسمعوا منكم و جعلت تناسك و تقول
قد عمل امر الشرس بن كنفك قم الى داخل البيت و ابعث العبد ليلته
بسمك بعض اصحاب محمد فبهذا فاعيا فيقول علمت ان محمد اقل
دم من اقل قطرة من ماء من فاعيا من غير ولا من خلوة فاعيا الله
و على محمد فقل لها هاتي لافلاك فضل طعني في الليل و انزع
الاس من الخ و حذيفة و نزع بالباب سمعون محاور و كذا
بشهادة نيعا طعام في الليل و عقب ملو خمر فاكل من الفضة و لا
تقصه

در اسرار

فانظر

من الخمر في ضحا القمار و قد يلزم و جل شعرا **شعر** مني اصطبح اب
بكر فان الموت نذير عفتا **شعر** يقول ان ابك بشه سوف يخجل و كذا
اشد و هام و لكن باطل قد قال هذا و انك في خالف الكلام
الاهل مبلغ الرخي عني **شعر** ابني تارك شمر الضياء و تارك كل ما اوجي
الينا **شعر** في اساطير الكلام **شعر** فقل لله يعني شراي و قل لله يعني
ولكن الحكيم راي حمير **شعر** فالحجها فتاهت بالبحار **شعر** كونه عمر ابر
بجد قسم **شعر** ابوبكر في انموش مشغور و ان كونه بود و اول رمضان **شعر** **شعر**
کرده است خذارت قار و زه او را وقتی که آمده بود ترا در خانه میرسان
مهرل خستف نمان از در و خستف ثابت در و نهجه خانه و تا اگر جلبد
از تو و نخی را که بر تو و خستف پس نهجه بد خانه و خستف نهجه است
که او از جلبد کرده بود در خانه است و نهجه بد خانه و خستف نهجه است
بر تو یعنی هر که او از تر است نهجه بد خانه است و نهجه بد خانه است

کرده

توجه در انور پس شنیدند زن تو که نام او ام بکرات نصیحت میکرد ترا و میگفت
 تحقیق که کار کردی اقشای میان و گفتف تو بر خیز به برون خانه و بنواز
 در خانه تا آنکه نشنوی و بعضی از آن محمد گفتگو ترا اگر چه بشنوند مدلل خواهند دانست
 محمد ترا پس تحقیق دانست که محمد تحقیق مباح کرده است ریختن خشمی در آن قطا
 کرده بنزد روز را از ماه مبارک رمضان بی سوز و بی مری در حالتی که خذف
 کرده بر آن و بر محمد پس گفتی تو روزه خود را که پاره ما در برابر ترا زیاد طعمی
 که از شربت است و بر کن کاسه را از شراب و حال آنکه ضریفه و کاشاک با او بودند
 از امی بیدار خایه است که میبندند گفتگو را پس او در آن تو کاسه را که
 در و طعم از شربت با نوبه بود و کاسه بر پر از شراب پس خورد و طعم را
 از کاسه و می کشید از شراب وقت جلالت در روز رمضان و گفتی از درازن
 خود مشغول آن گشت بیت است و معنی بیت اول آنست که گذارم از این بوی
 کرده شراب بنوشم از مادر بکر پس بدستی که هر یک می آرد و مغر بشنود

ریزه ریزه را بنابر اینکه غرض از بار و زن شود و نوشت با ضربت و در مقام مضاجع
 و مغزیت هم آنکه میگوید بار الهی که به منافقان حضرت رسول الله علیه
 نقیب بنی کبیره کرده بودند کتب که از حضرت اوست و از او با بکر درین
 گفته که میگوید بار الهی که کتب که رو در زنده خواهیم تا و چون زنده که خواهد داشت
 لعل از این ریخته و کلمه بوسیده و مغزیت پس و بیکر طبل است تحقیق که گفته است
 این را که اعصار از این ریخته و کلمه بوسیده زنده خواهد شد به تائید از فر فرات
 سخنان یعنی نمی در شویست مغزیت ایام متوهم شده بشنید که آیات
 خدا را از من بفرماید که بخدا بر سر که بدستی من ترک کنند ام روزه ماه را
 مغزیت هم و بدستی که من ترک کنند ام هر ضری که می که است بسوزم
 از قصتها و سر که لغتها و است نه کلمه مغزیت ششم پس بگوید خدا خود را
 که نه هر مرا می شنود بگوید ضری که نه بگوید طعم مغزیت ششم و بیکر می شود
 که دیدم خزان صبر را پس جام بر سر آن روزه داری از این مغزیت ششم



کمره و ملک شد ندان خزان بآب جام بر سر آن خزان رو و پیکر او
 بیت با معتقد و بابگر گنایه از نیست که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 بی عقل و نیست این ترا با معنی خود ساخته و کمره کرده نمود با سینه من و لا قوا
 الفاسدة و الکلمات الباطلة فلما سمعك خذني فرفعني محمد بن محمد الخواري
 في دارك في جودك و فعب الخمر في يدك و انت ترفعها فقال لا يا عدي
 الله خالف الله و رسوله و حملوك كهيئة كذا الى جميع الناس يا رسول
 الله صلى الله عليه و آله و قضا عليه قضيتك و عاهدوا شعرك فقلت
 منك و سائرته و قلت لك في صحيح الناس قل ان شر بيت الخمر ليل
 فقلت فقال عقل فاني قد ما اتيت به انتم انتم لا علم به فقال فعلى ان
 يدركك الحد و خرج محمد صلى الله عليه و آله فتنظر اليك فقال سيقضو
 فقلت رايانه و فقلت يا رسول الله صلى الله عليه و آله و بك الخمر في
 العقل تعلمون هذا من انكم فاني قد شررت بها فقلنا نعم يا رسول الله

و قد قال

و قد قال

و قد قال في ما امره القيس الشاعر شعرا **شعر** شرب لا شام حتى نال
 عقلی کذاک الاثم یفعل بالعقول پس چشیدند او از تر اضیفه و گشت
 که با حدیقه بودند که هیچ کس را نبردند و در خانه تو پس افشند ترا و
 که کاسه شراب و دست بود و تو میخوردی و در هر یکیش از آن پس افشند ترا
 از خمری که اخلاف کرده قول خدا و رسول خدا را او برد و نیست ترا با آن میکت
 بسو میجو مردمان در خانه رسول الله صلی الله علیه و آله و نقل کردند بر و قضا ترا و
 باز افشند ترا پس نزد یک تو آمدیم و ترا شاکر کردیم و گفتیم ترا و دروغ
 مردمان بگو درستی که نزد تو شدیم شراب یا شربت پس شدم و بود آن
 زایل شد عقل من پس بیان کردم خبر را که که هم او را روز حال من
 است که من شراب این خمر دم و روز از روز خودی شراب پسین و سو
 که این خبر ندارم و هر چه که امده است بهیچ وجه و روز از خودی خبر ندارم
 نیست و انشی مرا با آن واقع شده پس بایکدی رفیع کنز و میبازد

از تو خدایا که در شرع قرار داده است و در انحال هر چه از تو میسر شد
پس نظر کرد بپوش و گفت بطلبید و را و بنا و کنید پس گفتیم و دیدم او را
و حال آنکه او مست بود و با رسول الله و با رسول بنوعی گفت حضرت رسول الله
صلی الله علیه و آله و از راز راز تو شراب را می کند عقل را می بیند پس این را
که شراب عقل را از ایل می کند لذت بخش خوب پس می نوشید شراب را پس گفتیم
از رسول الله شراب عقل را از ایل می کند و تحقیق که گفته است در باب شراب
امر القیاس و شرع معینش ازین نوشیدم شرابا تا آنکه زایل شد عقل
من و مثل آنچه می کنند این کار با عقل کسی تو هم نکنند و حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بجهت احوال اطفال و نوجوانان بیکه پیش از خضر احوال
همه منافق و مومنین ظاهر و پنهان بود و قرآن مجید هم قائل محمد انظر الی
افاقه من سکرته فاصه لک حتی ارا یتیم انک قد صحت فسلک
محمد فاجتوبه بما او غرت الیک فسلک الیک باللیل فما بالک الیوم

تقتل محمد و بما جاء به و هو عندنا سحر کذاب فقال و یحیا یا
اباحنن لشدک عندی فیما قصصته علی فخرج الی ارباب طایفه
فاصرعوا المیز قال فخرج عمر و امیر المؤمنین علیه السلام جالسین
المیز فقال ما بالک یا علی قد تصدیت لها هی هک هیهات
دون و الله ما ترید فعلق هذا المیز فزط القتاد فتبسم
امیر المؤمنین علیه السلام حتی بدت نواجذ ثم قال و یریک منها
و الله یا عمر اذا قضیت الیک و الی الائمة فیکل فقال عمر
هذه بشری یا ابن ابی طالب صدقت ظنونک و حق قولک و لم یخف
امیر المؤمنین علیه السلام المتزله و کان هذا من ذلک علیه السلام
بعد از آن محمد گفت من الله و الله مهلت و میباید و راته بهوش آمدن او از پیش
پس مهلت داد و نوزاد آنکه نمود و تو خود را با این انکه تو بجهت میباید
شد پس رسید ترا محمد احوال تو در باب شراب بخردن و در روز غدیر

و همچو کون پس خبر داد و رفت و او را بجزیره فرموده بودم بجزیره ترا از نو بسند
 تو شرباب در شب پس چه خبر در دل هست امروز که اعتقاد میکنی بجزیره
 بجزیره آمده است بر آن بجزیره و حال کند افزون و مساحه که است گفت
 ای پادشاه در محبت که دار از تو را با بعضی و با بعضی گفت عمر است
 که هیچ شک نیست نزد من خبری که گفتی آنرا بر من پس هر روز و بسوی پادشاه
 طالب پس هر روز که او را از منبر گفت حضرت امام جعفر صادق صلوات الله
 علیه که پس هر روز رفت و در حالی که امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بود و پادشاه
 منبر پس گفت عمر چه خبر در دل است با علی که تحقیق متعرض شده
 خلقت را حوریت قسم بخدا که و آب تر و کثرت است از آنچه تو میخواهی از
 بر آمدن بالارای منبر خط قناریت یعنی قسم بخدا که خط قناریت
 ترا نیست که تو آراوه کرده خط کشیدن و نیست و قناریت را که
 که خار بسیار در تن منبر مثل خار میخیزد پس منبر خط قناریت کشیدن نیست

از باب اول در حق خار و آرمادین و جعفر است با آن نزد و لطافت باقی
 خار با آن در شتی و کف است و این حکم ضرب المثل شده در میان
 عرب با کسی که نام باقی و مت کسی نهشته بر جنازه است و در شتی
 المثل گفته در میان عجم اگر کسی گوید بر امیر المؤمنین علیه السلام باقی و مت
 انجمن نهشته است با آنکه او غالب کل عالم بود جواب ازین اعتراضی که
 مذکور شد و فی الجمله در اینجا جوابی است که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بنا
 بر مصلحتی مبسوط و جنازه الله تعالی در باب غم و تپانها و صدق است
 بالکماله او و عوار الوهیت میگوید و مردم را بطاعت بخوانند و آنکه
 پس تبسم نمود حضرت امیر المؤمنین علیه السلام و آنکه نمودار است
 و ندانها مبارک است حضرت بعد از آن گفت و از او را تو را خط قناریت
 قسم بخدا عمر هرگاه و آنکه نهشته تو عین خلقت است و تو عین خلقت را از برای تو
 در دفتر خلقت نشود و او را از برای امت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

در وقت خدمت پس گفت عین کلمات تو بشا ریت بر بنیام خلیفه
 تو ایام شریعتی بنیام را است که اینها تو حق است قول تو و برکت
 امیر المؤمنین علیه السلام نیز منزل خود و بولین معجز از جمله دلایل امانت حضرت
 امیر المؤمنین علیه السلام همین حدیث کافیست از برای هر کسی که معاند باشد
 و فساد و انحراف نماید از تبع الهدی که هرگاه کسی خواهد که حدیثی را
 بغیر ترجمه نماید باید که جمیع وفود کلمات از آن ترجمه شده رعایت تقدیم
 و تأخیر و مضارع نموده ترجمه کند چنانچه امام درویش اکل المودیعین الله
 الجلیل مولانا ضحیل الله در شرح کافی رعایت کرده اند و در صورت
 نارسایی نقل له بود پس باین اگر بعضی از طرف تشیع بعدم سلسله
 الفاظ کنند معقول نخواهد بود و از عدم تبصره و تفکر در کلمات عربی خواهد
گلشن هشتم در تریب و دلایل عقلیه که به حقیقت امانت امیر المؤمنین
 علیه السلام و درین بین چهار غنچه شکفته شده روح روان معطر و روح

جایز معبیه و دیده در امن و مسایر و چون الله الملک الکبیر **غنچه اول**
 در آنکه عالمترین و فاضلترین خدای تعالی بعد از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا که الله تعالی او را آیت مباهله از حبیب خود
 جدا نکرده بلفظ انفسنا مقرر فرمود و ایضا زبان معجز زبان حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله مترجم باین حدیث شده که من و علی از یکین و یکیم
 مذکور شد و مع هذا اکثر اوقات در خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 و الله تحصیل علم و ینبیه مشغول بود و بار غایت تمام و مع مال کلام
 علم می نمود با آنکه او را در اکثر جمیع تیرا می و فهم و در این اوقات با آنکه
 حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله در باب او فرمود که انا مدینه العلم و علی
 بابها و هرگاه مثل آنحضرت معلمی و فقهی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام متعلما و
 افتد پس الله اعلم و فضل خدای تعالی بعد از آن حضرت او خواهد بود و درین
 هنگام عقل با بیداری حکم میکند که امام حق و خلیفه مطلق او است و نیز او

نامحی و باطل است زیرا که جاهل و نادان لایق است و ضد قوت نیست و این
 بیلهای است **عجیب و دور** در بیان آنکه اکابر علماء را از اصحاب و اتباع
 هرگاه واقف و آگاه شدی و بیشک پیش آمد رجوع با آنکه که در اندر او شک نیست زیرا
 حل کرده و توضیح آن مسئله نمود از این بسبب آنکه از حدیثی که در آن
 آنحضرت را موردین و دنیا محتاج بهیچکس نشد بفرمود حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
 میفرمود که در اکثر تواریخ و سیر مطبوعه است و انوار که هم با آنحضرت میفرمود اما
 اهل تفسیر حق منت کنند بقول این عباس و او یکی از محدثین کردان آنحضرت و او
 روایت کرده که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در مغرب بسم الله شرح کرد از ایشان
 از اهل بیت او شبها معتزله رجوع میکنند بانی علی بن ابی طالب و او رجوع میکند
 بانی با ششم از آنحضرت و او رجوع میکند به پدر بزرگوار آنحضرت علیه السلام
 و اما امامیه رجوع ایشان با آنحضرت ظاهر است حقیقتا اگر کسی منصف باشد
 که مستطاب این المبدعه آنحضرت که در اینجا تریز مباحث الهیه در توفیق عدل

و قضا و قدر نموده و بیان کیفیت سلوک و مراتب فقر و قوا و خطایز و قوا
 و فصاحت و بدایت کرده هر آینه غنیه است از بار معجزه و بدایت از بران متفکر
 و اما رجوع افانسل و اکابر علماء فقرت کردان آنحضرت شریعت تمام دارد
 و قضا و عجز و عیب بل غریبه او در فقر مذکور است و مسطور چنانچه حکم کرده
 در باب خالق و آن وقعه چنان بود که شخص بکسر سراسر علم خود زوده بود
 و قسم یاد نموده که بجز آنکه یابد تا بوزن آن زهر تصدیق نکند و شخصیت
 نیکو اما ان التماس استعداء کشیدن بجز نموند آنرا و عجز و متعجب از زبانه
 وزن بجز معلوم نبود و صورت این حال را بذروه عرض رسیده حضرت امیرالمؤمنین
 علیه السلام فرمود تا علم را بطشقی بر آب حاضر کردند و علم را امر کردی
 باز بجز بار خود را میان داشت نه که معبود آبراء علمت که استعداء از آن
 و نمود که علم بجز را بزانو کشیده بار خود را در آب نهد استعداء بجز
 در آن ریخته تا آب بجای علمت رسیده آن شخص با فرمود که بوزن آن

آهن پاره در رندق کند و آن تخم چنان کرده زخم از پاره غلظت شود
 با آن آهن ریزه سنجیده یکسره موزیاده و نقصان نبود و ازین قیل است
 حکایت شغری که او نیز قسم خورده بود که وزن قیل را معلوم نکند از آنم کرد
 بعد از آنکه از نزد و عا فرستادند حضرت عرض کرد آنحضرت فرمود که
 قیل را در کشتی کوچکی که ده بمیان آب برده از پهن کشتی را نشان
 کرده بعد از پهن آوردن قیل اجناس معلومه القدر در آن کنند تا آنکه
 آب بر تبه قیل بود برسد که وزن اجناس وزن قیل است و لجه حکم را
 آنحضرت فقه قضای آنحضرت چنانچه مودیت که کس نام را هر مرتضی
 نوشته راهی چنان و یکی را سه نام بود و چون بخوم خوردن بجای نشیند
 شغری دیگر با آن سه بسته بنام خوردن مسئول گشتند و بعد از فارغ شدن
 آن مردمان است چهار بر زمین گذاشته برخواست و شغری صاحب
 نامان بعضی چنان برده آید سه دینار را با صاحب سه نام داد و او قبول

نمود که تنصیف السویه باید کرد که چهار دینار از منتهی و چهار از تو
 پنج نام قبول نمود تا آنکه کار بنجاح کشید این واقعه را بعضی منتهی عالمیه
 آنحضرت فرمود که مال صاحب سه نام یک دینار است و هفت دینار مال صاحب
 پنج نام است زیرا که هر یک از ارباب حصه عنقه مجموع است چهار حصه
 و هر یک از آن سه نور است حصه متورک و پس و میهمان یک حصه از
 صاحب سه نام خورده و هفت حصه از صاحب پنج نام تقسیم حق وقوع
 یافت و آن مرد را فرستاد و دیگر آنحضرت فرموده که اگر فتنه کرده میشد
 منزه باشی و این کنه اندام تو سکه اوقات از کثرت جهاد و غیره
 آینه حکم میگوید میان اهل توریته متوریته ایشان و میان اهل زبور
 بنیور ایشان و میان اهل انجیل با چیل ایشان و دیگر فرموده قسم بخدار
 عز و جل که نیست هیچ آیهی از آیات قرآن مجید که منهدا نم مبارک نازل شده
 و هر وقت نازل گشته و در کجا نزول یافته و این کلام ولایت تمام دارد

بعد از آنکه آنحضرت محیط زمین را بچرخ علوم الهیه پس بوقت عقل حکم میکند که
 اعلم خلیقی بواسطه اول الله صلوات الله علیه که آنحضرت است پس امر است نسبت
 با آنحضرت است بنمونه و ملاطوف الی غایت **عین حسیه** در بیان آنکه
 آنحضرت دعوت امر است کرد و معجزه بر طبق دعوت خود ظاهر ساخت اما دعوت امر است
 آنحضرت در کتب تاریخ و سیره مشهوره مطهر است و در هیچ البیاد حکایت شکی نیست
 آنحضرت از ظلم خلفا و نژاد بخصیص خلقت و خطبه شقیقه در دعوت امر است
 و روش ظاهر و هوید است و اما ظهور معجزات آنحضرت شش از جهت که بعد از
 در آید و از آنجمله سخن گفتن از دوات آنحضرت در منبر کوفه در حال که آنحضرت
 در وعظ بود و خلیقی از آن متوحش و مضطرب و گریان گشته و آن
 از دوات آمده چند سوره رسیده رفت بعد از آن مردمان کوال کردند که یارب
 المؤمنین این که بعد از آنحضرت فرمود که این فاضل طاهر چون بود و خبر مسکون بود
 مثل شده آمده بود که از آنحضرت نماید و دیگر آنکه در غزاه صفین عساکر مشغول

آنحضرت

آنحضرت نزدیک در رسید و بسیار شده شدند آنحضرت در ساعت انقضا
 گرفته فرمود که ایجا را بکشند بعد از گذشتن سنگ بزرگ آن مقام ظاهر شد و جمیع
 آن که از گذشتن آن حجر عبور کردند و آنحضرت از مرکب تول ابدال فرموده
 آن سنگ را بچندان هم رساندند که حاضران متعجب و متحیر ماندند و وزیر آن سنگ
 که به نهایت صانع و خوشگوار بر ظهور آمد که همه آن که از آن آب سیرا گشته بودند
 بر گرد و اول آن در یک سوره آورده گشت که گشتند این سنگ ظاهر گشتند این
 پیغمبر را بچندین بار چنانچه پیغمبر و ازین و پیغمبران نیت و دیگر گذشتند در حضرت
 و چنانچه نمودند و دیگر از جمله معجزات آنحضرت اجاب بعیسایست و چنانچه در آن
 نهد و آن وعظه ظاهر شده و معجزه رجوع الشمس از ظاهر الشمس است و آن و نوریت
 بعد از یک تیر در زمان حیات حضرت رسول الله علیه و آله و یک تیر در زمان ممات آنحضرت
 و این معجزه بقیه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از کسی دیگر وقوع نیافته و هر که در طور
 امانت کند و معجز بر موانعی در معارف ظاهر کند امام مجتبی است که را که در میان

بدخواه و موافقان که راه خلیفه کرده باشند و عقول عباد و قبول آن عقلا را
 و شواهد نیز که مذکور است از کمال عظمت و جلال و معنی و متوجه و مکرر
 خدا و رسول و آنچه سابقا ذکر شد و حال آنکه علمائین در تصانیف خود نقل کرده اند که
 بیستم مردم و بی غیر خلافت باید که متورث و ابابکر خلیفه که در جمعی بعد از آن عوف
 عثمان خلیفه شد و عاقل ازینکه اگر اجتماع ایشان می بود باید که خلیفه ثالثان و صاحب
 القتل نیز که همان جماعت اجماع کرده عثمان را بقتل آورند چنانچه در کتاب ایشان
 مذکور است مع هذا اقرار با فضیلت ائمتی حضرت امیر المومنین علیه السلام و از ادوات
 بسیار و احادیث بسیار و در آن حضرت نقل میکنند و میگویند که حضرت رسول الله
 علیه السلام وصیت کرد که ابابکر خلیفه من باشد و عقاید ضد و کور است با این مع
 ابابکر را خلیفه میدانند با آنکه او را گفته اند ایلیه فلست بخیر و علی فیکم بغیر
 فیکم بدست مرا که من بعد از شما هستم و حال آنکه علی علیه السلام در میان شماست پس باین
 ظاهر شود که جماعت را تعلید آبا و اجداد و نمیکند از کس که صدق حق شوند دلیل و برهان

بر او است اینان بر فایده ندارد زیرا که بسبب ضابطه شوند و بدیده تصاف
 غرضند و اگر بگویند اعتقاد شوند و بجهت حقیقت نکرند یکدیگر لکن آنچه ذکر شد علی را
 کافیست **الا** اگر مرد با حکمت پیشان و انانیت را بدینسان بپذیرد و در کوشش امر کند که
 با دیده حقیقت حال نظر کند و ایندول با از غیبا و غلوه تعصب بجای و متوجه سازد
 تا طریق حق بران کس واضح و سهل باشد بر او لایح که در چنانچه محمد غزاله از آنکه
 پشته عمر او در مذمت تنی بسر نرفته و کتابها و ان مذمت نرفته و او را اهل
 حکمت و اسلام میکنند اندازان مذمت بر گفته مذمت حق امیر را کرده و در خشم
و فضول الحق آورده که شمشیر از بزرگان در شد و قتل امام الشاه انصاری امام
 رضا علیه السلام و التناویدیم و احوال محمد غزاله را از او پرسیدم که میگوید او در اثر
 از مذمت اهل سنت و جماعت بر گفته و بنویس با تمیز و آراسته است لکن غرض از گفته
 که چنین است و در بار حقیقت مذمت امامیه ابطال مذمت اهل سنت تصنیف
 نموده و از او ارم و بنده و بخت اشرف امیر المومنین علیه السلام با غرض از آنچه

نقد

مسلم

در آینه بگوید **سید** هر که گفتیم را و تو را که هر یک **بک** همچنان بگوئیم که هر چند است مناسب
 بنمایند زیرا که او مدوح و منصوص است بصدور سبوت بشر را چه باران که از برای
 فضیلت او دلیل که باید در این فقره کثیره انقضی که از مدد و مان و گمان است
 و روبرو ظاهر است و از ابر غیر و مذات نموده بین قطعه قطع می کرد **قطعه** از
 که خدا گفته تا در قرآن می بینیم که هر چه **بک** بگوید لب تمهید بن سخن گفتیم و می
 زیرا که بعد از آن امکان در جوب **السلم** می آید **غنی** **چهارم** در بیان
 بعد از حضرت امیر المومنین علیه السلام امام بنی امام حسن است بعد از و امام حسین و بعد از و امام
 زین العابدین و بعد از و امام محمد باقر و بعد از و امام جعفر صادق و بعد از و امام
 موسی کاظم و بعد از و امام علی بن موسی الرضا و بعد از و امام محمد تقی و بعد از و امام
 علی نقی و بعد از و امام حسن عسکری و بعد از و امام الهادی و بعد از و امام صاحب الزمان صلوات
 الله علیه و آله و سلم و بعد از و امام حسین و بعد از و امام حسین و بعد از و امام حسین و بعد از و امام حسین
 و نقی مذکور می شود چون تسبیح اما کسان پس نقی گفته در بیت که و جابر علیه السلام

انصار

در آینه بگوید سید هر که گفتیم را و تو را که هر یک بک همچنان بگوئیم که هر چند است مناسب

انصار در کتب این که نازل شده قوت با ایضا الدین امیر اطلب علی
 و اطلبوا الرسول و اوله الامم منکم پس تم بگوید رسول الله خدا را شناسیم و او
 تو نمویم و می دانیم که اولی الامر که است که اطاعتش کنیم که الله تعالی مؤمنان را
 با طاعتش نافر و مودعه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کاتب خلف از و جابر
 مسند و لهم فی علی و من بعده سید اولاده الحسن بن علی ثانی و السبط
 التابع لمضات الله الحسن بن علی بن ابی طالب و محمد فستد که با جا
 فاذا اذکرته فافهمه فی السلام ثم الصادق جعفر ثم کاظم موسی ثم رضا
 علی ثم النقی محمد ثم النقی علی ثم الرضا العسکری الحسن ثم الخان القاسم
 المنتظر المرعج محمد المهدي الذي بقاء بقیت الدنيا و بینة رزق
 العوری و موجوده ثبتت الارض و السماء به علیه الله الارض قسطا
 و عدلا کما ملئت حورا و ظلما یعنی اولی الامر که خدا را شناسیم و او
 با طاعتش نافر و مودعه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و کاتب خلف از و جابر علیه السلام

بطریق مذکور تا صاحب الزمان و بوجوه و شرف او پیشتر و دنیا از عدل و انصاف که
 پر شده بشمار جز و ظلم و انصاف است که با یکدیگر را میگویند تا حضرت امام محمد باقر علیه السلام
 رسید گفت با جابر تو او را ندیدی میبکنی و چون گفت او مشرف نشو سلام
 برسان و جابر از اجل حذران امان یافت که بموجب فرموده رسول الله صلی الله علیه و آله
 آنحضرت را ندیدی و گفت که سلام حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله را با آنحضرت رسانید
 و این خبر در کلبی نیز مذکور است و مراد است که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله هم
 و نام نام حضرت ابی معصوم را بیان میفرمود تا با بزرگوار که از اولاد امام حسین
 علیه السلام اندر رسید و گفت و هم شعله فطیده بنفوس مظلومین خزانة الضحی
 و انتحال المبطلین و تاویل الجاهلین **و ایضا** روایت در مجمع بخار و در مقام
 که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که تمام حقایق جبار و در فرموده
 ایشان برقرار و ثابت و پسندیده بشمار و امر که اقرار و اعتراف با امت و افاضه
 امام که از فرشتند و رفته باشند و در اکثر کتب اهل سنت متواتر و متعاقب واقع

شده

در کتب معتبره
 و در کتب معتبره
 و در کتب معتبره

شده که امام و ازده اند و در فرموده صحیح بخار از ظاهرین همه منوال است
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که بعد از من و از ظاهرین همه منوال است
 و روایت کرده اند که از بزرگ مفتین اهل سنت است که چون فغان حق تعالی
 شد که باریم علیه السلام اسماعیل علیه السلام را با مادرش تا بر یک مظهر بود و در آن وحی آمد
 باریم علیه السلام که اراده ما است که از صلب اسماعیل علیه السلام پیغمبر عظیم الشان بدیدیم
 که دین مبین او بر همه ادیان غالب شود و از اولاد او و ازده مر و عظیم القدر
 بعد و بروج افندک ظاهر خواهیم کرد و از خطب از مر روایت کرده که حضرت
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که من شرب موالع مرا با آسمان بردند الله تعالی
 از منم رسید که تا چو کسی را بر امت امیر کرد و گفتیم با خدا یا تو عالم الغیوب و حقیقت
 و انانی که بهترین خلق امیر المؤمنین علی را بر امتان خواهم برگزینم و گویند تا آنکه
 این کلام دلالت میکند که الله تعالی با همه سوال کرده عالم بشمار بلکه الله تعالی عالم است
 به همه اشیا و معجزه از ذرات عالم بر علم او مستور نیست و مطلب اینها سوال

عنه
 علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 غار الحاح
 الی عنده

و تکلم با طلبت چنانچه در علم معانی شده و بعد از آن فرمود که یا محمد
 نظر کردم بمجلدات ترا بر کنید و بر آنرا نماهای خود اشتقاق کردم
 منجمد و تو بجز من احدی و تو احد و بار دیگر نظر کردم علی را اختیار نمودم
 و او را بنابر آن اسماء خود مسمی کردم پس انعم و اوعلی و منزه و الیام و الوست
 ولی و بعد از آن فرمود که یا محمد ترا و علی را و فاطمه و حسن و حسین را و ابی
 که از اولاد امام حسن است بگویم و آن فرزندان اولاد منم و گفتم که
 که آن فرزندان منم و اینها را منم است زیرا که آن نزد من است یا انوار کشف
 و انبیا و سوره و چون هر چه موجود است از انوار خواهم بگویم و خواه بشیر و نوح
 الله تعالی است لهذا فرموده که از نور من بعد از انوار خود نهایت مبالغه است
 در شرف عتق و عظمت خلقت و نظرت آنحضرت و ابیالموئیز علیه السلام و الی
 ما بین و بعد از آن فرمود که یا محمد اگر بنده از بندگان منم انقدر عبادت کنند
 که حیات او بر آید بنور تو و ولایت او بر منم و معرفت منم و بر کمال

و انبیا و سوره

منزله

منزله بر کن بر رحمت کنم و محبت شما را منم که منم با اهل آسمان و زمین هر که قبول کند
 در سلسله مؤمنان منظم شود و آنکه قبول نکرد در سلسله کافران منسک گشت
 و بعد از آن فرمود که یا محمد منم که اهل بیت خود را به منی گفتم بی فرمود که بر جانب
 راست عرش نظر کن و چون نظر کردم دیدم که ابیالموئیز و فاطمه و حسن و حسین و
 بنی هاشم و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و عیسی بن موسی و محمد بن علی بن محمد
 و حسن بن علی و صاحبان آن در کعبه ایستاده بنهار مشغولند و در میان ایشان
 نوح و جبرئیل و مضر صاحبان آسمان و در پیشان بعد و بعد از آن الله تعالی فرمود
 که ای صاحبان منم و مضر را در انعام گشته است از کشتن اهل بیت تو
 و بوقت صلوات که محبت مضر و حبیب دوستان منم و با این سزا خط
 خوانده است که در حضرت رسالت صلوات الله علیه و آله فرمود که یا علی
 که بجز من کس را رسد منم و کس را کفر منم و حسن راه نمایند مؤمنان است با آن آب
 و حسین اگر گشته و فرمایند است و عیسی بن پسر مؤمنان است و محمد بن علی است

و منزه مؤمنان است و مقام نبی کشته ایشانست و جعفر بن محمد بن
 بشیر است و مورخ جعفر کشته و است از کشته عثمان و علی بن موسی بن
 و منزه مؤمنانست و محمد بن علی نازل کشته مؤمنانست بدرجات است و علی
 محمد و کفاح کشته و ریاست بر مومنان و حسن بن محمد و جعفر بن
 و محمد صاحبان شفاعت کشته است در روز قیامت و نیز حضرت رسول
 صلوات الله علیه و آله در حق امام حسین علیه السلام فرموده هذا فادی امام ابن امام
 امام ابوالیمه تسعة ناسعهم قایمهم **و ایضا** مرویست از مسلم و بخاری و صحیح
 در صحیح ایشانست که حضرت رسول الله علیه و آله فرمود که این منزه همیشه
 در قریش خواهد بود تا وقتی که از حدیقی هکس زنده باشند و این روایتی است
 است بار و این که امامیه نقل کرده اند که اگر در روزی هکس زنده بماند یکی
 از ایشان امام خواهد بود زیرا که عالم الذبح الله تعالی خواهد ماند و اگر
 که در آن مکتفی باشد و امام علیه السلام بعد از آنکه خلافت از دنیا رحلت خواهد نمود و حضرت

که امامیه

احادیث مکرر در کتب موافق و مخالف منقولست که حضرت رسول الله علیه و آله
 فرموده که بعد از من خلیفه خواهد بود و این موافق حدیث امامیهست زیرا که
 ایشان را از او میراث داده و بعد از آنکه خلیفه شود و اما بنقول علی بن ابی طالب
 می آید سبب اینکه ایشان اعتراف با امامت شمس خلیفه دارند پس چاره باید که
 ایشان قابل شونند با امامت معاویه و یزید و عبد الملک و ان و غیرهم و با
 این همه منزه و موافق می آید زیرا که عدو خلفا بنی امیه از او زیاده است
 پس اگر چشم ضیققت بنی ایشان اندوختن کنند ایشان را هم و این است
 که می باشد که با هم نیست باید که پاک صاف از کجای خدفا قرار و تفرق
 با امامت از او امام علیه السلام کنند که حضرت رسول الله علیه و آله در حدیثی
 حیات از علم و فضل و تقوی و صلاح ایشان خبر داده و ایشان در کتب امامیه
 نقل کرده اند تا در دنیا و آخرت از رستگاریان باشند و تا قیامت اندام خود را
 از مستی جام غفلت جدیت عقل شیار کنند زیرا که خود شیار شدند و خبر

کشتن فایده ندارد بلکه باعث از یاد رنج و کشتن **بیشتر** خود خسته
 رنج شود و نکند **بیشتر** شخص که پس از مرگ خود را لم یحضر الله اقصایا
 و دلیل عقلی آنکه هر یک از حضرات ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین و جید
 عصر و یکانه خود بودند از علم و عمل و فضل و شرف و حسب و نسب و زهد و تقوی
 و صلح و عبادت و قناعت و طهارت و معصیت و سخاوت و شجاعت و عفت
 و عدالت و فضیلت و هر یک بپای صدق و عزم و امانت و در معجزه ظاهر کردند و
 معجزات ایشان از اعلا الالهیه و فقهائنا عشره بر خزان الله بهم در تصانیف
 خود نقل کرده اند خصوصاً امام راوندی رحمه الله علیه کتابی مسخری اربع المباح
 که تاریخ آن قریب به صد سال بحریت در باب معجزات ائمه علیهم السلام تصنیف نموده
 که آن کتب کافی و وثایت از برابر حاضران و جاهلان و هر کایان عالم و
 افضل و واقعی باشند عقل باید به حکم میکند که بغیر ایشان کسی دیگر لایق آن
 نیست و هو المطلوب **اما** علم و دانش هر یک از ایشان که از ان بیشتر است که

بنقداد

بنقداد و در آید و نزد دوست و دشمن موافق و مخالف نشود و معروف است که هر یک
 از ایشان علم اعظم علی و در فضل افضل و قدر عظم خود بودند و در حقیقت
 که نامون از او آن داشت که در عصر خود ام الفضل را بحضرت امام محمد تقی
 علیه السلام دهد و این حال بر جمیع نبی باسنا پسند آمد مومنان ازین کار منع کردند
 که در عصر خود را بطعنی میدهند که علم دارد و نه جاه و در آنوقت حسن شریف
 آنحضرت بنده سال رسیده بود و گفتند که او در عصر خود را اینک از جوانان نبی عباس
 نمایند مومن گفت میراث جات کرام و زور عالم از او عالمتر کیست اگر
 نمایند ایند بخوبی باید و باین سخن عهد بشد و بخی بکنم را که اعدای ایشان
 مال بسیار داده و تواضع پیشا نموده در مجلس مومن حاضر کردند و از آنحضرت
 سوال کردند که هر میفرماید در باب کج که در حین اقوام صید میکنند آنحضرت فرمود
 که آن صید را در حل گشته یا در حرم عالم بود یا جاهل غدا گشته یا مومن کنس
 بنده بود یا آزاد که بود یا صغیر آن صید نیز خود بود یا بزرگ آن کرم و صغیر

یا نام و در شب که میاور روزان سخن گنج بوده یا عمر پس بخی میهر شده
 سخنش بقیه نفسش منقطع گشت و بجز او به ظاهر که دید و در کینگی از علی
 بن ابراهیم از پدرش مرویت که معنی بشوید لعل لواحیر کینگی حضرت
 امام محمد تقی علیه السلام منصرف شدند و در یکجا از آن حضرت سینه کشید
 رسیدند آنحضرت همه را جواب کاوش و گفتند و در از روز آنحضرت ده ساله
و ایضا مرویت که خدا را تعالی کتابی مقرر کرده شتمیل بدو ازده مهر حضرت علی
 صلوات الله علیه و او نشد و فرمود که از آنحضرت علیه السلام مهر و نم که مهر
 اول را باز کرده آنچه در تحت آن نوشته شده بر زبان عمل کند تا در ریاضت
 و همچنین امام حسن علیه السلام دوم را باز کند و در این نوشته بر زبان عمل کند تا
 در ریاضت و همچنین امام حسین علیه السلام سوم را باز کند و آنچه در آن نوشته باشد
 بان عمل کند و همچنین هر یک از آن معصومین صلوات الله علیهم که نام و
 او کشته باز گشوده بان عمل کند تا صاحب آن گمان که عامل بر حوائج

پس در آنکه از حضرت امیر المومنین علیه السلام وقوع فتنه از نصارت
 و محاربت بموجب آن مقرر بوده و همچنین با فتنه عزت و هرگاه ایشان بگریز
 خدا و عمل بپندارند و فضل ایشان را بپندارند و بپندارند و بپندارند
 و مخالف ظاهر و مریود است هر که بپندارند بپندارند بپندارند بپندارند
 اعلم و فضل بپندارند بپندارند بپندارند بپندارند بپندارند بپندارند
 مفضل بر فضل ایشان امام باشند و در امانت و خلافت
 ایشان شک بر نبی نهم و هر المطلب **تا ایضا** بدانکه اگر فتنه
 اند تا المطلبی البقاء که امام می از امام یعنی صاحب الامر علیه السلام
 موجود است از حین ولادت شریفش که ولدت و بخانه پیشش
 سال از محبت گذشته بود تا آنکه زمان تکلیف نرسد که هر زمان
 را ناچار است از امام معصوم کفایت آنحضرت درین زمان معصوم
 و عصمت او ثابت است پس امامش نیز خلیفتمش ثابت است

بشد و هم المطلوب لیل از بار موجود بودن آنحضرت نام نامی است
اوست زیرا که لفظ همدرد در عدم و نیست با لفظ موجود و جان نیکو
پوشیده نیست و لا یخف لظنه و اما بطلان استبعاد طول عمر شریف از ظاهر
زیرا که از جمیع ممکنات در خصوص مدت از زمانه سابقه و ایام سابقه بطور قطع
عمر این بزرگوار شتی طول ازید لذت شریف آنحضرت بجمیع آدم و نوح
لقمان علیهم السلام و علیهم السلام که حال نیز موجود است پس از طول
عمر مبارک آنحضرت استبعاد معقول نیست و لکن این زمان را و حسب که اتفاق
بوجود آنحضرت در آن معرفت او حاصل کنند زیرا که حضرت رحمت الله علیه
فرمود که من مات ولم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة یعنی
بمیرد و امام زمان خود را نشناسد مردن او مثل مردن کافر نیست و اما
اختلاف او مصلحتی است که الله تعالی عالم است بان از کثرت عدو و بافت نامرغ
ان الله یعجل فرج وارنا الجنة واجعلنا من عوانه و انصاره و انبأ

و ادقنا

و ادقنا طاعته و طاعته و رضاه و اعصمنا من مخالفة و
بمحق الحق و القاتل بالصدق و السلام علی آتیه الهدی **فصل**
در بیان معالبدنی و در آن پنج مقصد است **مقصد اول** در تحریر لکته مع
هر مغز را و بدانکه معاد و رفعت زمان عود یا مکان عود است و اصطلاح
منکلین مراد از معاد و بود تا نیست مراد از عاده و استعداد
موت و تنویر اخرا و این حضرت بلیل عقلی و نقلی و دینی مختصه بلیل سبیل
ایجاز و اختصار مذکور شد اینست الله القدر الیه المصیر اما دین عقلی که هیچ
شکی نیست که الله تعالی امر کرده است بمعرفت و طاعت و محبت بجا آوردن آن
توایی و برار ناکردن آن و عدم امتثال بران عذاب منور کرده و آن ثواب
و عذاب دین دنیا که در تکلیف و سطر خدمت بر بندگان عالم میجویند
برای است پس این امر برای دیگران بدیهه که هر کس بکوفتی کرد از غیر خود برسد و
بافسرند که عبارت از آنوقت است به توسط موت و با تنویر اخرا برین سبیل

و ادقنا

ممکن نیست پس عقل بدیده حکم میکند که جسم نوبت نماند مثل نباتات اول که با
 مستحق مزو شده اند معجوت شده بچند خود برکنند و اگر چنین باشد ظلم لازم
 آید و ظلم بر خدا تجاوز نیست پس معالجه فی حق بیشتر از مطالب **مقصد دوم**
 در بیان خسران ممکن است مع هذا خبر صادق بوقوع آن خبر داده و نیز آنکه
 اگر از مرتبت قابل جمع دلایق افاضه حیات و از حدیث بنویسند پس از این
 با فخر خود متصف نشد پس از این مرتبت استعدا و انقضای وجود دارد و
 علم الله تا با وجود منتهی کل اشخاص محیط است و جمیع الیقین و انصاف
 قدرت پس افاضه وجود نوبتانی بدن است ممکن است معالجه همین
 معنوی را بداند آنجا که شخص را در حقیقت اعاده بر او قسم است **اول** که در حقیقت
 او بدلی عقل و نفی و آن شخص است که او را حتی بجز از ثواب بعضی طاعت او و یا
 شخص است که با حق بی اعتنا نیست و او این شخص را بجهنم
 خواست و قد و نقدی از برای لکه حق او را با و باز دهد و دیگر از برای لکه حق

که او است

که بدست او بگیرد بفریاد استغاثی شده معذرت خود را بگویند که او را
 و نه بر و حق است چنانچه اطفال و حیوانات و اما اهل و خواه و خسر و حقیقت
 اعاده همچنین شخص را بلیل تقدیر که قرآن و حدیث است **مقصد سوم**
 در بیان دلیل تقدیر که اعاده ابران و جسد و بدانکه هر کس با و اطلب نیست
 که خود مغفرت بر کل اجزا با خبر خواهد آن خبر سالی بهر زبان حضرت رسول الله
 علیه السلام خبر داد آن حضرت از انبیاء سالخ و قرون ماضیه میفرمود آنرا خواهد
 در کل حقیقه بهر مثل اخبار او و بوجوب اجابت و ترمیم کلمات و منتهی است
 و رضی بر این معصوم صلوات الله علیه و یا بعد از وفات آن حضرت است
 این موضوع را باید گفت در دنیا و یا وقت در اوقات آنکه در دنیا
 واقعست چنانچه خبر داد آن حضرت با بر المؤمنین السلام لذمصابر و محب رب
 بعد از وفات آن حضرت و آنکه وقت در اوقات آنکه خبر داد آن حضرت
 خبر و مراد و میزان و بابت خلق مجرای و تطایر نامه اعمال و احوال و احوال

و احوال خلایق در بخت و نشور و مکنون حشر اجساد و لطیفین بر کاف و خلیفین و
دلالت که بادل و زبان افزار و عتراف معباد که عبارت از روز قیامت
و شسته منکران نباشند زیرا که انکار کننده و قیامت منکر نیست و منکر
قرآن کافرات این بدیهیت و شدت در سوره یس میفرماید و فرکت کنا
مَثَلَهُ وَ ذُنًی خَلَقَهُ قَالَ مَنْ یَحْیِی الْعِظَامَ وَ هِیَ مِنْ عِیمٍ كُلِّ
الَّذِی نَشَأُهَا اَقَلْ مَرَّةً وَ هُوَ یُکَلِّمُ خَلْقَهُ عَلَیْمٌ و صدق الله و صدق
رسوله المصطفی صلی الله علیه و آله ثبت مظلومین و هو قیوم حشر اجساد و نسیم
عظم اتبع المذنب مقتضی علم و در بیان کند از جمله ما جاء به النبی صلی الله علیه
و آله اقرار و اعتقاد و وقوع ثواب و عقابت و هر یک را کاسبی و محبت
اناستحقاق ثواب است که ازین دنیا رفائی بعام جاودانی با ایمان و تقوی
و ایمان عبارت از طوع قلبی است و بعضی معنی گفته اند که ایمان اقرار است
و تصدیق بجهان و عمل بامر کائنات یعنی آنچه که در زبان اقرار است میکند بآ

که در دل نیز اعتقاد ایمان دانسته بجز هر که کسی اقرار کند بوجدانیت و شدت
در رسالت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و با هر یک از معصومین علیهم السلام
بازمان و در دل اعتقاد و یکی ازین سه ندانسته بجز از اهل ایمان نیست و در
سک مومنان منسلک نخواهد بود پس باید که مومنان را در اقرار و عتراف
بآنچه مذکور شد دل بزمان موافق بجز تا در سلسله مومنان منتظم شوند و عمل
بامر کان بجا آوردن فروعاتی که ناز و رونه و رکعات حج و غیر
اینها بطریق ما نور و منقول پس هر کازین سرای فانی بامر جاود و با
ایمان هر من است اینک مستحق ثواب و عیب و ابد الالباب در بخت استرسوده
فاز و از او از محشر او رنجها هموده خواهد بود خوشحال او اللهم
از رزقنا حاله کفک و بی محمد صلی الله علیه و آله و الله اعلم عبدک العبد المذنب
بالذکر و قد دعاک و الله اعلم عقیق کسب است که ازین عالم بگذرانند
و من رفقه بجز این تحصیل عاقبت و بلیغ نموده ابد الالباب و در محضر نموده

و او را هر که نصیبی شود از آنجا که هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 و در آنجا که هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 سنگ من دین و حیات و هوای خرافات و لذت هم می باشد خال و نفع و نماند
 الفقه من عذاب الی الله الفقه را و اما کسی که اعتقاد و کذا و رسول و ابره معقول
 صلوات الله علیه و آله و سلم و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 و با تو برده و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 عصیان پس آنکس هم مشایخ و هم معاقب هر چه کرده از یک بر خور و هر چه
 و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 متعالی خیر و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 از این حدیث شریف که هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 او را اول بعضی نوابش بهشت میسرند و بعد از آن که کتابش بر دوزخ

می آید

می آید یا بعکس اول باطل و ثانی حق زیرا که هر که بهشت رود البته دیگرین
 نمی آید و قصه بهشت و آدم علیه السلام تا اولت پسین جمعی را اول
 بمقدار آنکه در آن معذب می آید بسیارند اگر رحمت خدا و شفاعت شفعان
 ایشان را در یابد و بعد از آنکه معذب شدند بهر چه بودند و هر چه بودند و هر چه بودند
 و در آن هنگام حق این گشت ایشان را می بیند با حال پریشان و تباه
 بار و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 میکنند که در چشمه حیوان غسل کنند و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 شوند و ابد الی ابد در آنجا باشند **و الله اعلم** این هم غنیست که آفرینگار است
 و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود
 و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود و هر چه بود

الله اعلم

توبه آن ارشاد و هدایت انگیز است که غلط و یا مال کسی را بظلم گرفته
توبه آن رب بند آن مال است بصحیح یا در ثواب یا بجزایات صاحب ستم
و او **توبه زبردست** پشیمان شدن **از هر توبه بار** پشیمان شدن
چند حال کسی که توبه هر نیز کار و روزنه خود را از چنگ هوا و هوا و هوا
کرده که در دنیا هر چه می کند و در دوزخ خود را بدست فکر با خام و آرزو مار
تمام نذر دنیا که آرزو آن در دنیا با تمام غیر از کسی نهاده
از خود آن امان یابد **توبه** دنیا بکشتن هر امر لاله روزگار و در دنیا **توبه**
بر نام او در بدویش و از غنای او خوشا احوال کسی که در ملک او خلق نشود
و طبع در مال و منال و دمان نمک متعوض و متصرف اموال و اموال و اموال
از چه اندک غیر زیرا که فایده و فراغت آن چند روز است نیست اما توبه آن
و شوار زمان و عذابش بحد و شمار نخواهد بود **توبه** از اشیاء الدنیا **توبه**
در بیان و جوب امر معروف و نهی از منکر بدانکه هر قولی و فعلی که خوب است

بشد و بپوشند در الله تعالی بپوشد از باطل و متکلم معروف و کونید عکس
از منکر خوانند و علما متفقند که امر معروف و نهی از منکر و حبس است
لکن امر و نهی امر معروف و منکر داشته باشند و اگر نه چنین بود ممکن است که
امر امر کند چیزی که در واقع آن امر معروف نباشد و همچنین نهی کند چیزی
از غیر که در نفس الامر آن فعل منکر نباشد پس باینکه باید که امر و نهی عالم
باشند معروف و منکر و دیگر لکن همان آن داشته باشند که البته این امر
تأثیر در انقیاد میکند و انکس قیام معروف مینماید و یا اراده ترک منکر
منکر میکند و ایضا باید که این امر از غیر باشد و اگر محل خوف ضرر باشد
معروف و نهی از منکر قاطعاً و این امر و حبس باین زبان و دست یعنی کسی
که با دست زبان امر و نهی نتوان کرد باید که در دل او امانی و منتهی اند و
مصاحبت او بضر و در قریب بود و تحقیر که با دست منع نتوان کرد باید که
بازبان منع او کند و کسر که ممکن است با دست منع کردن محسوس و غیرت و نهی

بسم الله الرحمن الرحيم وثقة
الباب الحادي عشر فيما يجب على عامة المكلفين من معرفة
اصول الدين اجمع العلماء كانه على وجود معرفة الله تعالى في
الثبوتية والسلبية وما يوضح عليه ويمتنع عنه والنبوة
والامامة والمعاد بالذليل لا بالتقليد فلا بد من ذكر
ما لا يمكن جهله على احد من المسلمين ومن جهل شيئاً منه
خرج عن رتبة المؤمنين واستحق العقاب الدائم وقد
رتبت هذا الباب على فصول **الفصل الاول** في اثبات
واجب الوجود تعالى فنقول كل معقول اما ان يكون واجب الوجود
في الخارج لذاته واما ممكن الوجود لذاته واما متمنع التو
لذاته ولا شك في ان ههنا موجودا فان كان واجبا فالظ
وان كان ممكنا افتقر الى موجد يوجده بالضرورة فان كان

الموجد

الموجد واجبا فالظ وان كان ممكنا آخر افتقر الى موجد
فان كان الاول دار وهو باطل بالضرورة وان كان آخر
تسلسل وهو باطل ولان جميع احاد تلك التسلسل الجامعة
لجميع الممكنات تكون ممكنا بالضرورة فتشترك في امتناع
الوجود بذاتها فلا بد لها من موجد خارج عنها بالضرورة
فيكون واجبا بالضرورة وهو المطلوب **الفصل الثاني**
في صفات الثبوتية وهي ثمانية **الاول** انه تعالى قادر
مختار لان العالم محدث لان كل جسم فاعته لا يتفك
من الحوادث اعني الحركة والسكون وهما حادثان لاسد
المسبوقية بالغير بالضرورة وما لا يتفك من الحوادث
فهو محدث بالضرورة فيكون المورث في ههنا تعالى قادر
مختار لان لو كان موجبا لم يتخلف اثره عند الضرورة

فليزوا قادم العالم احدث الله تعالى وما باطلون وقدرة
 تتعلق بجميع المقدرات لان العلة المحوثة هي الامكان ونسبة
 ذاته تعالى للجميع بالسوية فيكون قدرته عامة **الثانية** انه تعالى
 عالم لانه تعالى يفعل الافعال المحركة المتقدمة وكل من فعل ذلك فهو عالم
 بالضرورة وعلمه يتعلق بكل معلوم لتساوي نسبة جميع المعلومات
 اليه ولانه تعالى يصح ان يعلم كل معلوم فيجب لذلك الاستحالة افتقاره
 الى غيره **الثالثة** انه تعالى لا يقدّر عالم فيكون حينا بالضرورة **الرابعة**
 انه تعالى مريد وكاره لان تخصيص الافعال بايجادها في وقت ومن
 اثر لا بد له من شخص مقرر الارادة ولانه تعالى امر ونهي وهما **الخامسة**
 الارادة والكرهية بالضرورة **السادسة** انه تعالى مدرك لانه تعالى
 يدرك وقدرة القران بثنوية فيجب ثباته له **السابعة** انه
 تعالى قديم ازلي وباقى ابدى لانه واجب الوجود فيستحيل العلم انقائه

والله اعلم

واللاحق عليه **الثامنة** انه تعالى متكلم بالاجماع والمراد بالكلام الخرف
 السمعية المنتظمة ومعنى انه تعالى متكلم انه تعالى اجزا الكوار في جسم الا
 ونفسه الاشاعرة غير معقول **الثانية** انه تعالى صادق لان الكذب
 قبيح بالضرورة والباري تعالى منزّه عنه لاجتباله النقص عليه
الفصل الثاني في صفات السلبية وهي سبع **الاول** انه تعالى
 ليس بمرتبة الا لكان متفقا الى اجزائه والمتفقر ممكن **الثاني** انه تعالى
 ليس بجسم ولا جوهر ولا عرض ولا افتقر الى المكان ولا مستغنى عنه
 من الحوادث فيكون حادثا وهو محرم ولا يجوز ان يكون في محل ولا افتقر
 اليه ولا في جهة ولا افتقر اليها ولا يصح عليه الام واللذة لانها
 المزاج عليه ولا يتحد بغيره لامتناع الاتحاد مطلقا **الثالث** انه تعالى ليس
 محلا للحوادث لامتناع انفعال عنه وامتناع النقص عليه **الرابع** انه تعالى

يستعمل عليه الرؤية لان كل مرتبة فهو جهة لانه اقل في مقابل او في حكم
المقابل بغيره فيكون جساما وهو محال لقوله تعالى ان ترى بلن النافية للبدن
الثاني في الشرائع عند السمع والتمتع فيفسد نظام الوجود ولا يستلزمه
التركيب لا شريك الوحيين فكل منهما واجبي الوجود فلا بد من ما بين **الثاني** في المقادير
والاحوال عند تعالى لانه لو كان قادرا بقدره او عالما بعلم وغير ذلك لا يقتضي
في انصافه ان ذلك المفعول يكون ممكنا هذا خلف **الثالث** في انه تعالى غني ليس
بحاج لغيره وجوب وجوده دون غيره يقتضي استغناؤه عنه واقترار
غيره اليه **الفصل الرابع** في مباحث **الاول** العقل قاض بالفرد
ان في الافعال ما هو حسن كذا في الوديع والاحسان والصدق النافع
وبعضها ما هو قبيح كالظلم والكذب الضار فهذا حكم بهما في الشرائع
كالملحمة وحكام الهند ولا نهما او انضبا عقلا لا انضبا سمعا

لا تنافي

لا تنكح الكذب من الشرائع **الثاني** في انا فاعلون والضرورة
قاضية بذلك للفرق القوي بين السقوط والانسان من سطح فلو
منه على الدرج ولانه لو لا ذلك لامتنع تكليفنا بشيء فلا عيبا
واقبح ان يخلق الفعل فينا ثم يعذبنا عليه **الثاني** في استحقاق
العقوبة تعالى لان احسانا عنه وهو اعلم بالقيح ولا داعي لعلي لانه
اما لداعي الحكمة المستغنى عليه والحكمة وهو منفي عنها ولانه لو جاز صدق
من امتنع اثبات الثبوت في يستحيل عليه الارادة القبيح لانها قبيحة
الرابع انه تعالى يفعل الغرض للدلالة الفرقان عليه واستلزامه الغيبة
وهو قبيح وليس الغرض لاضرار القبح من الشئ فلا بد من التكليف وهو
بوت من يحبط عنه على ما فيه مشقة على جهة الابداء **سخط الحكمة**
ولا كان مغريا بالقبح حيث خلى السموات والقبح والميل لا القبيح والتفوق

عز الحسن فلا بد من الزجر وهو التكليف والعلم غير كافٍ لاستسار بالذم
في قضاء الوطر وجهه حسنه التعريض التواب اعني النفع المستحق للمقا^ب
للتعظيم والجلال الذي يستحيل الابتداء **فان** في انه تعالى على اللطف
وهو ما يقرب الى الطاعة ويبعد عن العصية ولا يخلو في التمكن
ولا يبلغ الا الى التوقف عن التكليف عليه فان المراد غير مشقة الوهم
كان ناقضا لغرضه وهو تبيين عقلاء **فان** في انه تعالى على فعل
الا والصادرة عنه ومعنى العوض هو نفع المستحق الخالي من التعظيم
والاجلال والا كان ظاهرا لما تعالى الله عن ذلك ويحزننا ذلك
والا كان عبثا **فان** في النبوة النبي هو الانسان المنجى من
بغير واسطة احد البشر وفيه مباحث **فان** في نبوة نبي محمد عليه
عليه الصلوة والسلام نبينا في سائر امة من امة الله صلى الله عليه وآله

ظهر

ظهر عليه المعجزات القرآنية واشتقاق القمر وينوع المآثر بين
اصا بغير إشباع الخلق الكثير من الطعارة قليل وتيسر المحقق
وهو ان نفي ان يخصى وادعى النبوة فيكون صادقا الا ان راعى المتكفيين
بالقبح فيكون محالا **فان** في وجوب العصية وهو اطلاق فعل الله تعالى
بالتكليف بحيث لا يكون له دواعي التزك الطاعة وارتكاب العصية
مع قدرته على ذلك لانه لو اذ كان لم يحصل الوثوق بقوله فانتفقت
فائدة البعثة وهو مح **فان** في انه معصوم من اقل عمره الى آخره لعدم
انقياد القلوب الى طاعة من غير عهد منه في سائر هذه انواع المعاصي
والكبار وما يتفرع عنها من **فان** في ان يكون افضل اهل زمانه
لقبح تقديم المفضل على الفاضل عقلا وسمعا وقال الله تعالى آمن
يقول الحق الحق ان يتبع آمن لا يهدي الا ان يقول الحق

كيف تكون **الحج** يكون منزها عن ذنابة الالباء وعمل الاهل
من الرذائل الخلقية والعيوب الخلقية لذلك في النقص فيسقط
محلل القلوب والمطلوب خلافه **الكتاب الثاني** في الامامة وفيما
من **الامامة** رياسته عامته في امور الدين والدنيا لشخص **الاشخاص**
وهي واجبة عقلا لان الامامة لطف فكن نعلم قطعاً ان الثاني
متى كان لهم رئيس ينصف المظلوم من الظالم ويرد الظالم
عن ظلمه كانوا الى الصلاح اقرب من الفساد وبعده قد تقدمت
اللائحة فاجب **الحج** ان يكون الامام معصوماً ولا تسلسل
لان الحاجة الداعية الى الامام هي رد الظالم عن ظلمه والامانة
المطلوب ومنه فلو جاز ان يكون غير معصوم افتقر الى امر آخر
وتسلسل ولانه لو فعل المعصية وجب انكارها عليه فيسقط

محلل القلوب وانتفت فائدة نفسه وان لم يجب قط الامام في
والتميز عن المنكر وهي محال ولانه حافظ الشرع فلا بد من عصمة المؤمنين
الزيارة والنقصان لقوله تعالى ليناك عهدى **الكتاب الثاني**
الامام يجب ان يكون منصوباً عليه لان العصمة من الامور الباطنة
التي لا يعلمها الا الله تعالى فلا بد من تعيين من يعلم عصمة او
معجز على يده يدل على صدقه **الحج** يجب ان يكون الامام افضل من غيره
كما تقدم في النبي صلى الله عليه وآله وسلم **الكتاب الثاني** الامام بعد رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم على ابن ابي طالب عليه السلام بالانتماء
من النبي صلى الله عليه وآله وسلم لقوله تعالى انفسنا وانفسكم و
مساوي الافضل افضل والاحتياج النبي صلى الله عليه وآله وسلم في
المبايعة اليه ولان الامام معصوم ولا احد غيره ممن

له الامامة بمصوم اجاعاً فيكون هو الامام ولان الله اعلم الخ
 الصحابة في وقايعهم اليد ولم يرجع هو الى احد لقوله عليه السلام
 اقتضاهم علي ولان الله اعلم غنيمة طلق الدنيا بقوله عليه السلام
 يا دنيا ايلك غني كاني تعرضت اليك تشوقت لاجل حينك
 هي مات غري غيري لا حاجة لي بك وقد طلقك ثلاثاً لا رجعة
 فيها فليس لك نصيب وخطر لا يسير واهلك خفيراً من قلة
 الزاد وطول الطريق وبعد السفر وعظيم المورد والادلة لا
 تحصى كثرة ثم بعد الحسن ثم الحسين ثم علي بن الحسين
 ثم محمد بن علي الباقر ثم جعفر بن محمد الصادق ثم موسى
 بن جعفر الكاظم ثم علي بن موسى الرضا ثم محمد بن علي الجواد
 ثم علي بن الهادي ثم الحسن بن علي العسكري ثم محمد بن الحسن

ص

صاحب الثمان عليه السلام يرض كل سابق علي من بعده وباراد
 الادلة السابقة **الفصل الثاني** في المعاد اتفق المسلمون
 كافة على وجوب المعاد البدني ولا حول ولا قوة الا بالله
 ممكن والشايع الصادق اخبر بثبوتها فيكون حقاً والآيات
 الدالة عليه والانكار على جاحدة فكل من لم يرض او عليه لم يرض عقلاً
 بجماعته سمعاً وبقرار بكل ما جاء به النبي صلى الله عليه وآله فذلك الضابط
 والميزان وانطابق الجوارح وتطابق الكتب كما نها وقد اجبر النبي الصادق
 بها فبحال اعترف بها وذلك الثواب العقاب تفصيلهما المنقول
 من جهة التشرع صلوات الله على الصامع به وقدر القوت **المعروف**
 والنهي المنكر بشرط ان يعلم الامر والمأهي كون المعروف معروفاً
 والمنكر منكراً وان يكونا مما سبقا ان استقبلا لان الامر والنهي
 بالماضي عبث وتجويز التاكيد والامن من الضرب فليكن هذا اخيراً ذكرنا
 في هذا الكتاب وبالله التوفيق تمت الرسالة الباب الحادي عشر
 في سنة شهر جمادى الاولى سنة سبعين والاف سنة الهجرية

هذا الكتاب من كتب
 مكتبة دار الحديث
 في مدينة الكويت
 في سنة ١٤٠٠ هـ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ **وبه نقف**

الحمد لله على نواله والصلوة والسلام على محمد وآله جميعين
أما بعد فاعلم أيها العبد المكلف أيّدك الله تعالى بالتوفيق
الأنبوية والأبدية إذا سألك سائل وقال يا أيها
قل هو الله فصدق بالله وبأرسول الله عليه وآله وسلم
وبما جاء به النبي وآئمة عليهم السلام كل ذلك بالذليل الإبتليد
وهو مركب مرتب على خمسة أركان من عرفها كان مؤمناً
ومن حجدها كان كافراً وهي التوحيد والعدل والنبوة و
الإمامة والمعاد **وبعد** التوحيد إثبات الصانع الواحد
للعالم ونفي ما زاد عليه **وبعد** العدل تنزيه ذات البارئ
عن فعل القبيح والاخلال بالواجب **وبعد** النبوة هي الإخبار
عن الله تعالى بغير واسطة أحد من البشر وإنما الواسطة ملك

من الملائكة

من الملائكة وهو جبرئيل عليه السلام **وبعد** الإمامة هي
عامته هي تعنتي شخص من الأشخاص في أمم الدّين والدنيا
وهو معصوم بنص النبي صلى الله عليه وآله **وبعد** المعاد إعادة
الاجسام على ما كانت عليه **والذليل** على أنه تعالى موجودات العالم
أشرو ولا يزيد على وجود الموثق **والله** على أن العالم محدث أنه
لا يخلو عن المحدث وكل ما لا يخلو عن المحدث فهو حادث و
الحادث هي الحركة والتكون **والله** على حدوث الحركة والتكون
أن كل واحد منهما إذا وجد الآخر لا يعدم الآخر ولا يفتقر إلى
الآخر ليوجد ويعتمد **والله** على أن الله تعالى واجب الوجود أنا
نقسم الموجودات إلى قسمين واجب الوجود وممكن الوجود فواجب
الوجود هو الذي لا يفتقر وجوده إلى غيره ولا يفتقر إلى العلم
وهو الله تعالى وممكن الوجود هو الذي يفتقر وجوده إلى غيره ويحتاج
إليه العلم وهو ما سوي الله تعالى كان البارئ تعالى ممكن الوجود

وهو واجب

لَا تَنْقَرُ إِلَى غَيْرِهِ وَالْمُفْتَقِرُ مُلْكٌ وَيَكُنُ مِنْهُ إِنَّمَا الدُّقَارُ
 أَوْ تَسْلُسِلُ وَهِيَ بَاطِلَةٌ فَيَكُونُ الْبَارِي تَعَالَى وَاجِبُ الوجودِ
 وَهُوَ الْمَطْلُوبُ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى قَدِيمٌ أَزَلِيٌّ إِنَّ الْقَدِيمَ
 الْأَزَلِيَّ هُوَ الَّذِي لَا أَوَّلَ لوجودِهِ فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى وجودُهُ
 أَوَّلَ لَكَانَ مُحَدَّثًا وَقَدْ ثَبَتَ أَنَّهُ تَعَالَى وَاجِبُ الوجودِ فَيَكُونُ
 قَدِيمًا أَزَلِيًّا * عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى بَاقٍ أَبَدِيٌّ إِنَّ الْأَبَدِيَّ
 هُوَ الَّذِي لَا نَهَايَةَ لوجودِهِ فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى وجودُهُ نَهَا
 لَكَانَ مُحَدَّثًا وَذَلِكَ عَلَيْهِ مُحَالٌ لَوْ جُوبِ جُودِهِ وَمَعْنَى أَنَّهُ تَعَالَى
 بَاقٍ أَنَّهُ مُسْتَمَرُّ الوجودِ بَيْنَ الْقَدَمِ وَالْآخِرِ عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى
 قَادِرٌ مُخْتَارٌ أَنَّ الْفَاعِلَ عَلَى قَسَمَيْنِ قَادِرٌ مُخْتَارٌ وَمُوجِبٌ
 وَالْقَادِرُ الْمُخْتَارُ هُوَ الَّذِي يَصْدُرُ عَنْهُ الْفِعْلُ وَيَكُونُ الْفِعْلُ
 وَالْمُوجِبُ هُوَ الَّذِي يَصْدُرُ عَنْهُ الْفِعْلُ دَفْعَةً وَاحِدَةً وَلَا
 يُمْكِنُ التَّوَكُّلُ كَالنَّابِ فِي إِخْرَاقِهَا وَالشَّعْشَعُ فِي إِشْرَاقِهَا

اَوَّلٌ
 عَلَى

فَيَكُونُ

فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى مُوجِبًا لَزِمَ قَدَمُ الْعَالَمِ وَحُدُوثُ الْبَارِي
 تَعَالَى وَهِيَ خَالِدَةٌ فَيَكُونُ الْبَارِي تَعَالَى قَادِرًا مُخْتَارًا
 عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى الْعَالَمُ إِنَّ الْعَالَمَ هُوَ الَّذِي يَصْدُرُ عَنْهُ الْأَفْعَالُ
 الْحَكْمَةُ الْمُتَعَنَّةُ عَلَى وَجْهِ بَصَرٍ الْأَنْتِقَاعُ بِهِ وَهَذَا ظَاهِرٌ
 فِي حَقِّهِ تَعَالَى فَيَكُونُ عَالِمًا عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ قَادِرٌ
 عَالِمٌ وَالْمَعْدُومُ لَا يَنْصِفُ بِالْعِلْمِ وَالْقُدْرَةِ فَيَكُونُ
 حَيًّا عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى سَمِيعٌ بَصِيرٌ إِنَّ عَالِمًا بِالْأَشْيَاءِ
 كُلِّهَا فَهُوَ عَالِمٌ بِمَا يَسْمَعُ مِنْهَا وَبِمَا يَبْصُرُ وَهُوَ مُعْنَى كَوْنِهِ
 سَمِيعًا بَصِيرًا عَلَى أَنَّهُ تَعَالَى وَاحِدًا مَعْنَى الْوَاحِدِ
 هُوَ الْمُنْفَرِدُ بِصِفَاتِهِ الذَّاتِيَّةِ الَّتِي لَا يَشَارِكُ فِيهَا غَيْرُهُ
 فَلَوْ كَانَ الْبَارِي تَعَالَى مَعَ الْآخَرِ لَشَرَكَا فِي الذَّاتِ وَالْأَصْفَاتِ
 وَالْمُشَارَكَةُ مُمَكِّنَةٌ فَإِنَّهُ تَعَالَى لَيْسَ بِمُمَكِّنٍ لِأَنَّهُ

کتاب

تسوية على يد الفقهاء الجليلين

بن سفيان بن الحسين بن يوم

الحمد لله رب العالمين

Gray-Belt

والصالحين

عمر غفر له

۵۵۵

4

7

1

3

20

3

2

عبدالله بن علي الصوفي

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآل الطاهرين

چون محتاج رحمت اله قادر محمد طاهر القدر دید که اکثر اهل زمان در قافله گاه جهان رطاب است

انداخته اند سوخته بر خطره بوش و آموش باخته اند و نفس اماره خود را همت و ضریف غل غل بوش است

بسته آن بی و بخت و بخت در میدان آرزو و حرامان گشته دست اصراف بر نهفته

عمر که گماید کشیده بخیزد لذات و شهوات نفسانی و آب فی مشغولند لازم نیست که

رفیقان بمسوان خویش را در غفلت و جهالت گذارند این است از تلبیست قلیات

نفس اکابر دهد و از خطره های سوختن خبر نگیرد شاید فکر بکمال خود و غلبه بر خود را صریح گفته

لایق از خویش است نایب و خود را در ورطه ملکات بنده از باری این رساله را بلیف

نموده بر صیغ شایسته و مواعظ انشامل ساخت و بمباحثه النفس از او موعود که آید

و الله اعلم ان الله عز وجل انزل هذه التوراة و الانجيل و الفرقان عظیم تر نفس اماره است

که گاه و بیگاه رفته اصل کردن تو انداخته با مود شر و فساد خواند و کذب و غیره صحت

بی رغبت گرداند **شعر** بوشش با شمع مر و از پی هوا و هوا پس با و کو بر این

خویش محکم دار که دیو نفس تو همت گشته با اطمینان که از کف تو بر ایند این در سوار

و باید که پوسته تلذذ دشمن تو را و این سموت و کم صیاح در نای و باوی در مقام

بجایده و مجادله نای و بجای ام و نهیش محکم دار و در هرگاه آرزو بی بند

نکند از و بطیخ نصیحت و موعظه شایسته مستی هوا و هوا پس از سرش سرزن کنی

و بر سر خنجر کشیده غفلت از دلش قلع نمانی و بصفت کمالش منور و مریا را

و از حسیض حیوانیت با وج ملکیتش رسنا او کی زاده طره مجنونیت از

فرشته سرشته و حیوان اگر گزیند این شود کم لذین و رکن میل آن شود به لذان

و باید که مرصع و شام نفس را محی طبع خسته بدین سخنانش شایسته نمانی شاید که

رفته رفته بروی غالب کنی ای نفس این چه نادانیت که دوی بوش و ادراک

میکنی با الی که لذت کنی و آن تر و احسن قری آید نهشته که ترا در شمشیر و جنت

و غشوی که اندر کف و مایه تو خورده پس چگونه شاد و شیرین و خنده بار سپرد و این عارانه
 زنی با آنکه جای خوشی و طبعی نماند و آیه نشینده که مرگ و فقر و محروم و سواد و سحر و زنجیر
 و جوان و هر منظره و غیره که ناگاه و آون و بفرزد و در آید و ترا تکلیف و عذاب و بی فرصت
 و هلاک و توفیق و وقت دیگر پس بر ضرر و وقت را غنیمت شمار و از بهر آسایش دنیا و آخرت و غیره
 دنیا را غنیمت شمار و کار جوانی را هر چند از روز و دل بهر شوهر و خط و خنده و در اصل بسیار و فکر
 نماند و او معصیت تازه و دگر زکین و محروم است پس غف و غطره کونی که گنم توبه
 پس از هر بهانه اندر کف و این مکتبیت خبر و کرم که ترا اهلست دهد و عورت بهر زنی آید
 حلال میسر که گاه و حواله که در بار کونی و کوی و بر کوب و مانده لاغری و بی و هر فقر و عید و
 فائده و غیره که گویم که بعد و بعد تو در آخر عمر فائده میسر و بدبخت عالی است میرسان
 اما تو چه دانی که آخر عمرت که است شاید که امر و ز آخر عمرت بهر عاقل آنست که در توبه
 و طاعت بهر و در کار یا خیر جان نراند و فرزند از اندر عمر و کونی ز شمار یا غف و کونی که

در جوان توبه را دشوار میدان و انتظار روز کنی که ترک لذت و راحت در آن شود اینست
 بهیهات آن روزی که خدایتسا او را بنام و بیه و خواهر او بر یک ترک لذت و راحت
 وقت دشوار است بلکه هر چه در جوانی لذت و غیره می در هر عاقل و زوهر و هر چه که
 خوب تر از است بخود میسر است اما غشوی که میسر است و وقت تازه نهال را بافت
 جوانی از ریشه برکنند چندان دشوار نیست و یک نفس بگذارد که خود را بر بگذارد
 و ریشه خود را محکم سازد و ضعف بهر روست و شوهر و دیگر معصیت آن شوالی غف
 از ریشه جدا و دست عصیان برکنند این کار و جملت بهر غف که امر و ذکر علی و شوالی
 محکم چه شود چگونه غفلت کردن ای نفس امارت و بیری و توبه معصیت را بفرقه
 بنابر آنست که و بر اطلع و واقف به حال خویش ندانی پس ای بر تو این چه فکر و وقت
 و این چه چهل و سفامت است اگر چنانچه او را حاضر و ناظر دانی و با این حال معصیت
 و مخالفت و از هر سو بر تو این چه و بیاحت و بی توبه و سجدت که با کار و در کار

نویشت از همه مردمان کمتر شمار چرا که بر بهار خود را از ایشان پوشیده دارد و لذت کم جبار
راج با کثرت برای نفس چو نیست که اگر بنده لذت بندگان تو یا مصاحبی لذت مصاحبان تو برخلاف
رضایت عمل نمایند اما لاجب در آسرو ویرانید و امانت نمانی و با این حال لذت کم جبار
راج با کثرت از ویرانید و آسرو ویرانید و امانت نمانی و با این حال لذت کم جبار
به هم میسر توانی نمود پس ای بر تو که بر در افتاده و اندیشه باطنی نموده و اگر غافل که بر بنام
و خویش را به نام سازد و بکلی حفظ انگشتی بر آتش ندارد یک غایت در آفتاب سیر آرم مقدار
طاقتی بر لبه اندازد بر تو ظاهر شود که هر عاقل و ناتی و اگر بکرم پروردگار مغرور شده
و بنابرین دست اندکار آخرت کشیده و گمان کرده که پی جود و همدیگر است لذت غذا و باسعی
و عمل و مصلحت خواست میسر است پس چو نیست که امور پس دنیا را بکرم پروردگار بکرم و اندازد
و بر وی اعتماد ننماید و اگر دشمنی بود در دفع وی فکر نماند و وسایعها سازد و بکرم بکرم
نمیدارد و اگر ترا میل بلدانی شود که پی دنیا و دهر میسر نکند و چگونه لذت تحصیل آن بسیار

و در هم سپید و از آنرا کشتی و بکرم خدا اعتماد نمانی و نگوئی که شاید مرانی می
و طلب طلب بند کوهی که بکست ای چشم بخشد ز کرم چه بنده از عصیان تو
تو اگر کرم و از خیر و مانند سگان در بی تو نمانی و بونت که اگر کسی غایت خویش
نشیند و بهر لغو عیش و طبع گذرانند و گوید که خدا اگر بکست شاید که بی لذت بهر ارم
و ریخت کشتن و تخم افشانم غم غم لذت بهر میسر شود و بوی خوش نمانی از عاقلان و خردمندان
نشانم و با این حال خود را از زیر گمان و عاقلان شمارد بانکه در مرتبه دنیا لذت بهر
آسایش سرای معنی دانه نگار هر یک میسر چشم بکرم پروردگار و بیدار میسر
نشیند که لذت صرفت بهر میسر نشود که روز نشسته که دنیا از دست عاقلان است
پس رویان که مرز غم آخرت طرجه دهد بنده روزی در اوج غم نشسته که ای
تخم نماند و لذت و خبکی کند و نفاق و حسد و طعنه بکسی سازد و لذت صرف
حسد و اعمال صالحه تخم نیفتد و از خیر خدا بکست آنرا بکست را حاصل و بکست

و در بعضی احوال و مفلسی و ازین نقضی بگویم برورد کار نرسد چرا که از کم او همین
بسی است که از بهر تو را بنمایان فرستاد که ترا تعلیم دهند که از بهر لقاوت چگونه زراعت
نمونه کرده که هر چه کار یکم اوده کرد اند و چنانچه از بهر کسایش دینی تو از روی
کم آب بخم افزیده و زمان را قابل زراعت که دایره و ترا چشم و گوش و دوش و دست و پا
و مویش داده و تعلیم گشت و نفع نموده پنجم ثم افشانی هر دانه را چندین دانه کرد اند که
کمان کرده که خدایتا در دنیا کریم است و در آخرت کریم نیست پس ای بر تو این غفلت
و جهالت ایانند آنکه که خدای تعالی دنیا و آخرت یکیت و غفیمیده که تغییر در برورد کار
واقع نمیشود و نفس این هم نفقت بکنار اظهار ایمان نامر و بکردار نفاق ظاهر نر
آیند پس که برورد کار و کلام مجید فرموده که و ما من جابر فی الاصل الا الله
و زقها و حاصل چنین ظاهر نیست که نیست هیچ حرکت کننده در زمین مگر آنکه
بر خداست و در او دیگر فرموده که و ان لیس للوئسان الا ما سعی و حاصل

معنی

معنی نظر اینست که نیست آن را در آخرت مگر آنچه سعی نموده بنظر نیست
که برورد کار تر ابدان و عده نموده در تحصیل آن نهایت سعی و اهتمام بینمای و بر
عده و کوشش اعتنا نمیکنی و امور آخرت را که گفته که بیشترت مگر سعی در آن
تفاعل میکنی و تساهل میورز و میکوشی که بر کم کریم اعتنا نموده ام ای نفس
اگر است کوثر که بر کم برورد کار اعتنا دار آخرت که از بهر خستادن فکر پیدا کنی
و مکی بهای از قوت و کسوت و همه چیز نهای و بر کم برورد کار اعتنا نکنی
و نکوشی که شاید خدایتا صوابی میرد و پستین از سرای خستادن نکند و آریا کمان
کرده که ز مهر بر جهنم لذت های خستادن کم از آرت خواهد بود یا آنست که مدتی میرد را
لذت خستادن کمتر دهنده آریا کمان کرده که بی جد و جهد لذت میرد جهنم کجاست خدایتا
مهربانیت و بهر آنکه چنانکه کجاست لذت میرد جهنم میسر گردد مگر باینکه پس محبت
آلکر ابدان بفرورد و ربی قوی و مروح در پوشی و همچنانکه کم برورد کار در دفع

سر مارستان است که از بهر توانش آفریده و در دل سنگ جای داده و ترار آنها نموده
 که چگونه بدست یار آتش برهنه در آن آتش و از خویش دفع سوزهای محبتی که در دفع زهر گنج
 آتش که در چشم و گوش و موش داده و از بهر راهنایت پیغمبران و امامان تعیین نموده که بتعلیم
 ایشان زهر برهنه را از خویش دفع نماید نفسی بر تو که یار و دست یارین یا داده
 و ثواب اعتقاد نموده و گمان کرده که بدین دین زندگی خواهد بود و چه مردی است
 بیاساست این چه تصور باطل و خیال محال است یا گمان کرده که ترا از بهر بار خیر آفریده اند
 یا خیال کرده که آنکه ترا از یک قطره آب منی آفریده و انواع عجایب و غایب در بدنت
 ترتیب داده عاجز خواهد بود که بزرگی خلقت مستی بر تو پوشانده و بر سر ریهات
 نشاند که چنانچه ایمان بر دوش افتاده پس هر افکری بجان خویش ننمائی و از معسر
 بر نیز نگرانی آنکه اگر حکیم بودی ترا از بهر و گوید که لذات نعمتها و لذتها بتو زیان دارد
 و مرض را زیاده بسیار از آینه دلت لذت نعمتها خواهد کشید و هیچ لذتی را نخواهی چشید

و اگر طفل کوید که در هر امنست عوالت با حال او را هر امر از این جدا سازد و بدو رش
 اندازد یا قول پیغمبران و ائمه و صدیقین را که راستی ایشان بلیل معجزه ظاهر
 در تو تاثیرش کمتر است از قول خود با طفل که از دور ظن و گمان یا تصور فهم عدم
 ایمان خبر دهند یا است که عذاب جهنم را سهلتر از تعب مرض و آزار عرق بقیه نموده
 و از بهر نفس این چه جهل و حماقت است یقیناً اگر حال تو بر بهایم طاعت خود را بر تو
 در عقل تو خواهند زد و از نفس این چه دردی و پندش است که بلذات بر آفات دنیا
 که در دوزخ نیست را فرستد و از راحت آفت جنت را قطع نظر نموده و این
 لذت و بهر و نیست یا آنست که بوعده های الهی ایمان نیامده و اعتقاد نموده
 و یا آنست که اعتقاد نموده و بیک نعمتهای جنت را سهل دانسته و یا آنست که نعمت
 دنیا را ندیده و لذت عقی را ندیده و نقد را ندیده بقرینه پس اگر باعث
 پامیل تو با حق است با اعتقاد در لایحه بر و از بر تو این چه فکر و حماقت است که در دنیا

خوش را کاد و نداشت و اگر باشد لذت که قدر لذتهای حقیقت المادی باشد پس ای
بر تو این چه حاصل ماند لذت آنگاه که نگرده که دنیا که فرزند آخرت و مرز سعادت لذت و راحت
یعنی بجز این خیال کرم متعالی لذتها و نعمتها در آن آفریده پس جای که لذت هر کس لذت
و راحت و اهل کرم آفریده بجز و موافق با این و عدد منصف و با این بزرگشان و قدرت
و کرم در کلام مجید و صفح آن بسیار است و نیز کس نعمتها و لذتهای آن بویستیم
بعد و در دست شد که اگر بپایانی از هر اینها باشد بر ما آورده و حاصل دنیا بشود نگاه
آن که میرود و باقی نعمتهای آن برین قیاس توان نمود و العاقل بکینه لذت و اگر بسبب
بیمیلی تو لذات اوقات لذت که این لذت است و لذات دنیا نقد پس ای بر تو از نفس
این چه حالت و صف است آیا حکیم حاذق بتو گوید که اگر سه روز لذت آب سرد و هر چیزهای
لذتهای پاک در جهان لذت العز آب سرد و باقی لذتها و نعمتها ترا موافق و سازگار باشد
و اگر چند روز سرد و آب سرد و باقی لذت همان شود که یک در بقیه آب سرد و باقی

لذتها

نعمتها شود و خود و آیا درین صورت عقل تو نسیم اختیار خواهد نمود یا بقدر انفس
اگر دگر تو در معاصی بنابر لذت که خود را از محاسن آن انکار معصوم و لذت پس ای بر تو
این چه بی ضروری جانیست که بباران لذت هستی ایشان زنی و لذت و در معصیت ناک
و اوداع طاهره ایشان زار کانی با آنکه باونی مصاحبی از مصاحبان خود پس ای بر تو
و لذت بجز در این لذت تنهای و سوغ کنی که از تو بباران کانی لذت نشینند پس ای بر تو
که کمتر از دوستی کمتر بر مصاحبی بعد بر نام شوان بر و در آن اعتماد نشاید نمود
از نفس که ترک صی طوع و تنصیع عمر و جمع مال و و باال بنا برین شما که مبادا
فرزندان بعد از فوت تو تو را از آزار کشند و در ورطه افندی اضطراب افشند پس ای
بر تو ای چه اعتقاد است مگر نشیند که پروردگار در کلام مجید خبر داده که و منزه
روزیها اوست بپسینده و اعتقاد نمود و پس بر و وفای ببال بخیر نما که پرست
اعتقاد و افتاده و کرم که تو اگر از بهر این ن عمر شریف با صلی بنابر خود را در و ط

ملک نمید از بعد از فوت تو لقب از اگر کشند اما این هم عقل است که عذاب را
بعقی از بهر هفت پسند و باز از هر دو فتنه دنیا و آخرت را با این صریح نشیند
که بدترین مردمان کسی است که آخرت را بدینا فروخته و بدتر از آن کسی است که آخرت را بدینا
دیگران خود را بی اگر از فرشته که آخرت خدا بدینا فرزندان خود و بدترین همه مردمان بشر
پس باید که خود را از ماعتلان ندانی و از زیر کان نشناسی انفعی اگر چه جاه تراست
و بهوش ساخته و در کردار معصیت انداخته پس اگر تو ایام اندر که جاه دنیا بدین است
که جماعتی و امامی ایشان بتواند کرد و ترا تعظیم نمایند پس با و تصور نما که در روی نیست
لذ مغرب مشرق همه ترا سجده کردند و اطاعت نمودند آیا ندانی که بعد از پنجاه سال نه توانی
و نه آن جماعتی که ترا بکن و اطاعت نموده اند مانند فرعون و شداد و لم فرعون و شداد
ایشان و این در صورتیست که با شاهان و در پادشاهان بجز جایی که ترا بدست هر
و حکومت محکم نیست انفعی و دنیا را اگر بهر طریقی بخواهی بکنی ترا بدست هر که بخواهد

تأمل

بلای آن ترک نماید بمعشوقه دل می توان داد که کبریا و بهر دو ان رقیبان و شرکیان
غالبی بهر باشند غیر که تو هر چند در تحصیل مال و لذات دنیا سرگشایی باز جملند کبریا و توان
خواستند بهر که در مال و زینت بر تو زیاده می نمایند پس این هم همت و هم عقل و هم گوش است که
لذ صریشنی قریب در شاد و شادمانی و ایام هدی لغت نما و سعی کنی که کفر کن مجلس
جینان و سفیهان و در روز قیامت بر تو انفعی این صر ذلت و خواریت را
هم ابلهیت و زبان کار و گوی بر تو انفعی بار بار و زود ازین واد و در کند و خط اند
خوبی یاد آور **سهر** از هر راه خوب بی یاد کن آماده ز بهر سورت یاد کن که
پس کسی مردن خود یاد آور در محرم خفته شین و فریاد کن انفعی هر که غر غر خانی
تو قبر خواهی و تو خاک و اینس تو مار و عقوبت یاد کن که تا فرمود کان در دوش
ممکی منتظر قدم تو اند و هر قسم خورده اند که از جابر غر حوکت نمایند تا تمام شود
و بهر آرزو روان دارند که بار دیگر بدینا گردند و لذت فرمایم که نشسته گوشند و است

بی بخت و مصیبت عقاب بخت الماوی در اسی و طریقی که بخت است که در حضور
خلوت نشینی و نفس را مخاطب ساخته از اوقات گذشته غرضی تقصیر کنی پس هر ساعتی که
بمعصیت و ترک طاعت گذرانیدی با شی بویه و استغفار تدارک و تدارک آن تا هر طاعتی که
ترک شده باشد نماز و روزه قضا کنی و اگر در غم است حق و لک گرفته باشی از دین و زکوة
و خمس ادا آن نماز و اگر کسی را رنجانیده باشی و بر اعذار کرده از خویش را خیر ساز
و اگر سایر حرف خود و خواب و سایر مباهات شده بشمار از بهر آن حسرتها خود را بشمار
کشی و هر ساعتی که بطاعت و عبادت گذشتی بجز خدا را از بهر آن نعمت شکر بجا آور
و همچنین طریقی از صفت بخت خویش فارغ گرد باید که در هر صباح مانند تاج
که شریک خویش را در منکام تسلیم نماید سفر شات نماید نفس را سفر شات
و بگوئی نفس را بغیر از بقیه عمر ما نیست و هر نفسی از نفسها آن جوهر نفیست
که عود ندارد و بدان نعمتهای غیر متناهی و تاج و تخت پادشاه میتوان خرید و نفیست

که از آن

که از آن صلیح و تلف کرد و باعث خسارت عظیم خواهد کرد و امر و زور و زبانت که در کار
بفضل خویش بخت از آن فرموده و از هر که کم از آن از ایام محرم کرد و نیت و اگر خواجه در سنگ
مره کان بدو نیت از زوایا بدو نیت که یک روز بدین باز کرد و در هر یک از آن روزها
کن که مرده بود و در روز و کار ترا بگویم زنیه ساخته بر فرض غنیمت شمار و این کار را بفرما
صلح گذارد بداند که هر روز و شب است و هر روز و شب است و هر روز و شب است
روز و شب پس خواند از بهر و کشت این روز و آن در برابر عتبت که بخت است
و از بهر دین آن انقدر دفع و در روز و حال خود که اگر بر جمیع اهل کهنه نیست شد الم
آتش را بیا بنده و خواند و دیگر از بهر و کشت این نیت و تار یک از آن بوی عتبت آید و این
در برابر آن عتبت که در آن معصیت نمود و از آن این خواند و در آن انقدر خود را
حاصل شود که اگر بر جمیع اهل کهنه نیست شد و نیت با برایش آن نیت و از آن خواند و
از بهر و کشت این صلیح از بهر و کشت این عتبت که بخواهد که از این نیت با برایش

در هر یک از آن روزها

قال الله تبارك وتعالى بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب
العالمين الرحمن الرحيم مالك يوم الدين اياك نعبد
اياك نستعين اهدينا الصراط المستقيم انت مقدر
كل نعمت منعم هست زانعام آن خزانة جان یافته جل جلاله
الذين انعمت عليهم مغضوب ضالين که بدند و دشمن علی کاین
خلاف استی اندازره خط غیر المغضوب علیهم ولا الضالین
در یومنون نظر کن و بالغیب فکر هست در حق شاه متیقان کاشف الغلط
بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي لا ريب فيه هدى
للمتقين الذين يؤمنون بالغيب انما که راستدین راه
پیشک شبه شیعت نمند در جزا اولئك على هدى من ربهم
و اولئك هم المفلحون ذریة دعا خلیل ضد یحوان و زلائیل
عمد جوش یکن ادا سا کردت عیان که امامت ملاقی هست او را

الحمد

که بعد مشیرین عمر در خط قال من یحیی قال لا ینال عهد
الظالمین مرضات حق که هست که بخشد سر خیم جزه وری
که بعد سر جلد اسمیا و من الناس من یشری نفسه ابتغاء
مرضات الله و الله یوفی بالعباد باللیل والنهار
و سر علی انبه نفقه که داد مال خود اندر ره خدا آن شاه شیر دل
است اندر وزوب لا خوف لیه و عز بنودش که غزا الذين
یتفقون اموالهم باللیل و النهار سراً و علانية فلام
اجرهم عند ربهم و لا تحزن علیهم و لا هم یحزنون
و الراحون یحوان که بنا و یل عالمند تا آن که بعد خونی لله مرضا
وما یعلم تأویل الله و الراحون فی العلم از
صابرین شنیدی و الصابرون ذکر در حق دوست این همه اوست
و لك الصابرين والصابرين و الصابرين و الصابرين

وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحَارِ عَمْرَانِ اَلْ كَلْبُ خَدَا بَر كَزِيد شَانِ فَرِيحِ
عَلَيْتُ كِه شَاهِد و بِشَوَا اِنَّ اِلَهَهُ اَصْطَفَى اَدَمَ وَ نُوْحًا وَ اٰلَ
اِبْرَاهِيْمَ وَ اَلْعِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِيْنَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ
بَعْضٍ وَ اَللهُ سَمِيعٌ عَلِيْمٌ بِكَر بَقْل تَعَالُو اَبْنَاءُ اَنَا بَخَوَانِ
بَشُو كِه كَيْت اَنفُسَا النَّاسِ اَنَا بِغَيْبِ اَمْتِ وَ دَشْتِ وَ دَاوُدَ وَ
بِسُو اَشَانِ بِزِيَرِيْمُ خَلْقِ بِشَوَا فَعَلْ تَعَالُو اَلْاَنْدَاوَا وَ اَبْنَاءُ اَكْمَرِ
وَ نِسَاءُ نَاوَا وَ نِسَاءُ كَمَرِ وَ اَنفُسَا وَ اَنفُسُكُمْ شَيْخٌ يَنْتَهَلِ
فَيَجْعَلُ لَعْنَةً اَللهِ عَلَى الْكَافِرِيْنَ وَ سُورَةُ بَاوَلُو اَلْاَمَرِ
وَ بَكْرَانِ طَاعَتِي كِه فَرَضِ بِرُوِي نَا وَ اَطِيعُوا اَللهَ وَ اَطِيعُوا
الرَّسُوْلَ وَ اَقِلُّوا الْاَمْرَ مِنْكُمْ اَحْكَمْتُ بِكُمْ بِهْ شَدِيْدِيْنَ حِيْنَمَا
اَزَلَمْتُ اَمْرَتِ اَنْ شَاهِ اَتَقِيَا اَلْيَوْمَ اَحْكَمْتُ لَكُمْ دِيْنَكُمْ وَ
اَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِيْنًا

نَدَعِ ٤

كَرْنَا

كَرْنَا وَ بِنَكُمْ لِسِدِّ خَوَانِدُ فَوَضَعْتُ لِحَوْلَايِ عَلَى اَلْوَلَا اَتَمَّا
وَ لِيَتُكُمْ اَللهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوا الَّذِيْنَ يَفْعَلُوْنَ
الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُوْنَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُوْنَ بِرُخْوَانِ
خَطَابِ بَلِّغْ يَا اَيُّهَا الرُّسُوْلُ بَلِّغْ رَا بِرِيْنِ كِه جِهْرِيْ اَمْتِ دَرَاوَا
يَا اَيُّهَا الرُّسُوْلُ بَلِّغْ مَا اَنْزَلْنَا اِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فَاِنْ
لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ بِسَالَتِهِ طَوْبِيْ لَمْ حَسَنَ مَّا بَرَا
كَيْتِ اَرِيْ بِرَايِ شَيْخِ حَبِيْرٍ لِحَوْلَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا وَ عَمَلُوا
الصَّلَاةَ طَوْبِيْ لَمْ وَ حَسَنَ مَّا بَرَا بِشِ كِه بِعَدْلِ اَمْتِ
شَهِيْدِ كَيْتِ فَرَقِ كِه دَشْتِ اَفْسَرِ تَشْرِيفِ قُلْ كَفَى بِاللّٰهِ شَهِِيْدًا
يَبْنِيْ فَبَيْنَكُمْ وَ مِنْ عِنْدِهِ عِلْمُ الْكِتَابِ جَوْنِ رُوْزِ حَشْرِ
مَرَكِ اَمَامِيْ طَلَبِ كَنْدِ مَا رَا بِرُجْ عَلِيٍّ وَ لِيْ نَيْتِ مَمْنَدَا يَنْعَمُ نَدَعُوْا اَكْلَ
اَنَا بِرِيْنِ بِرَا مَاهِيْمِ كِه بِرُجْ حَبِيْرٍ كَرْدُوْا شَجَارَةً تَلُمُ مِثْلَ اَسْمَانِ وَ

شود و چون و پس از آن شمر معنی کلمات ظاهر شود از صدیکی نوشته کرد
بهرها و آن که هست آن کلمات خداوندی و صف علیست شاه سلیمان
اما قل لو کان البحر ممددا لیکلمات ربی لنفد البحر قبل
ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله مددا و آیه
لینذربکم بکری شود معلوم باکی رسالت و اقربا انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم
تطهیرا از صادق و مصدق اگر با خبر شوی از نور صدق شمع
والت راجع بینا صادق محمدت و مصدق جعفر علی کایشان بدو
گوهر در بای است و الذی جاء بالصديق و صدق بید
اولئك هم المثنون قل لاخوانکم بهر مند شود تا
اجر ایشان می باشد قل لا استکم علیه اجرا الا المودة
فی العرني ناجیم الرسول بهین تا که صدق داد و خبر صادق و مصدق

صدق با وفا

صدق با وفا یا ایها الذین امنوا اذا اناجیتکم الرسول
فقدّموا باین یاد بخوایکم صدقة ان صامی که با و رو
مولای مصطفی است غیر از علی که بعد از اوست و اما فان الله هو
مولى به و جبریل و صالح المؤمنین ابرار و یثرون تو
اگر بشنوی ز من ساقی کوثر آمد و اما و مصطفی ان الکثیر ان
یشربون من کائس کان من اجها کافرا بک و فای نذر کرا
بود در صیام فوت شد و ایتیم و اسیر را یوقون بالذکر
و یخافون يوما کان شره مستطیرا و یطعمون الطعام
على حبه مسکینا و یتیم و اسیرا او خاص را برای رضا
بود پیش پیر و بی رویا انما نطعمکم لوجه الله
لا نرید منکم جزاء و لا شکورا اما لاجرم خدای تعالی او
تشریف و او شان بکرم خلعت رضا و جزا هم عیاصبر و اجنة

وحريرا واری خبر از ان بنیان که عظیم بود سر محبت و الهی
 زما یسبح الله الرحمن الرحیم عَمَّ بَسَاءُ لَوْ عَزَّ النَّبَا
 الْعَظِيمُ الَّذِي فَمَّ فِيهِ فَخْتَلَفُونَ خَيْرَ الْبَرِيَّةِ شَيْئًا مَدْرُود
 حَسْرَةً كَيْفَ بَدْرُ خَدَانِ كَيْفَ سَمَى أَوْلَيْكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ
 جَزَاءُ هُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
 الْأَنْهَارُ كَوْثَرُ أَزَانِ كَيْفَ حَضَرَتْ بِكَ أَنْ بَرَّ عَمَّتْ وَدُرِّيَا
 اصْطَفَى بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَنَا أَعْطَيْتُكَ الْكَوْثَرَ
 فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَاتَّخِذْ شَايِسَكَ هُوَ الْأَبْنَى رُبْعُ كَلَامٍ
 وَصَفِ أَهْمِيَّتِ بِشَكْلِ الْفَسْكَ أَوْ رَدِّكَ مَكْرُودًا أَكُونُ بِأَنْ كَمْ
 زَحْرِيَّتِ بَنِي دُرِّ كَرُوى رَسَدَ بِمَنْبِيَّةِ جَانِ وَوَلِ جِلَا أَوَّلِ حَدِيثِ
 لِحْكَ لِحْمِي شَبْدَهُ كَسَلِ نَفْسُ خُوشِ خَوَانِدِ جَوَارُونَ اَوْصِيَا قَالِ
 النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ لِحْمِي وَدَمِي قَدْ وَجَّكَ

واری خبر از ان بنیان

رُوحِي أَنْتَ مَتَّى عَمِّي لَتَهْرُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنْتَ
 لَا بَنِي بَعْدِي وَرَجْعُ الْوَدَاعِ كَعَشْرِ مَبَانِ جَمْعٍ مِنْ كُنْتُ
 مِيدِ بَرَزَمُولِ وَلَا مَنْ كُنْتُ مَوْلَاةً فَمَهْدَا عَلِيٍّ مَوْلَاةً
 وَأَمْرُهُ دَعَاكَ رَدِّ وَفَوْضُوهُ اند در نماز تا حق از ان کسبت و می دیکشا
 اللَّهُمَّ وَالْمَدَّةُ وَالْآلَةُ وَعَادَ مِنْ عَادَاهُ وَانْقَضَ مِنْ
 نَصْرُهُ وَاخْتَلَفَ مِنْ خَدْلِهِ وَالْعَيْنُ عَلَى مَنْ ظَلَمَهُ وَتَحَلَّى
 فَرْجَهُ وَانْ حَرِثَ طَرْدَ عَاكَرُونَ بَنِي كَرَامٍ لَكَ رُوحٌ مُفَصَّلَا
 اللَّهُمَّ اعْطِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ لَيْتَا كُلَّ مَعِي هَذَا الطَّيْرُ
 تَوَشَّيْتُ شَرْعَ نَبِيِّ جَدِّ بَعْدَ أَزَانِ بَدْرٍ بِفَضْلِ عَلِيٍّ مَوْلَى وَلَا أَنَا كَأَنَّ
 وَعَلَى كَالْقَمَرِ أَيْزِدُ بَهْدِيَّةً كَمْ فُتِنْتُ دَوْلَةُ الْفَخَارِ جَبْرِيْلُ وَرَبِّي كَمْ مَوْدُودُ
 لَأَنَا لَا فِتْنَةَ إِلَّا عَلِيٍّ لَا سَيْفَ إِلَّا نَوَافِلُ الْفَخَارِ أَجَابَتْ
 مُؤْمِنٌ مَرْضَاتِ مُتَّقِي أَعْدَا كَيْفَ كَا فَوْزِ رَجْعِ شَقِيَّا بِأَعْلَى الْبَحْثِ

الْأَمْثَلُ وَتَقَى وَلَا يَبْغُضُكَ إِلَّا مَنْافِي وَشَقِي
حيدر در مدينه علم نور لعل با عجب كه در است اين كونه باها نور محمد
علي از اصل چون يكيت پس در حجت نه خلفند و بشوا انا علي
مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ اَنَا وَعَلِيٌّ حُجَّتَهُ اللَّهُ عَلَى عِبَادِهِ وَافِي ك
طاعت پدر و مادر است فرض پس در ره بنی و بی پش ابا يا علي
اَنَا اَنْتَ اَبُو بَكْرٍ هَذِهِ الْأُمَّةُ نِيرَانُ الْبَشَرِ مُحَمَّدٌ حَيْدَرُ الشَّامِ وَبِش
كافر كسي ميگذاين قول را ابا اَنَا وَعَلِيٌّ خَيْرُ الْبَشَرِ وَمَنْ اَبَا
فَقَدْ كَفَرَ كَرِهَ خَلْقُ جَمْعِ شَدِيدٍ وَرَجَبُش دوزخ بنوی و نكیدی
كس منا لو اجتمع الناس على حب علي بن ابي طالب لما خلق
الله النار بعد از ویت شهر و شهر امام حق و نذر نهشت سید
شاهد و بارسا الحسن والحسين سیدی بناباه الجنة
وابوهما خیر منهما في الحسنة و نذر حقین چه فرمود آل او

سلطان

۱۹۰
سطن چهار پش و الشمس الفخی هذا ائمة و ابن امام
واخ امام و ابن امام الائمة التسعة قاسمهم قائمهم زين
العباد و آدم آل عبا بود ثانی شاه سید سادات و سر و سر بود محمد
باز امام دین و اندر بکبر است جعفر و صادق امام ما و انکه سوره موسی
کاظم که در کلام و الکافین و صفوی آمد زهی عطی و الکافین
الغیظ و العافی عن الناس والله يحب المحسنين
ویر شهید خاک فرسان و فین طوس سلطان ابو الحسن علی موسی
رضا خوش نشو این حدیث بوضف زیارتش هم مؤمنی بصدق زیارت
کن و اسبعین و الفیج بطرفش برابر است و ز قول مصطفی
معنی و محبتی و نذران و لدی بطوس فکا شمار است الله
سبعین الفصرة شامی که ممت در که او کعبه نبات و لطف
او حوایج خلقان بود و است در فنی بضعة معنی بار خورسا

لا ينفذ الامور من عارف بحق اعطاه الله الجنة وحرره
 جسده على النار ووزع امان نوح ونوح وان عسكى وملك
 امام همري دين مادي هذا اينك سيد وقت كهيد برون غيب
 وزعدل ان شود همه فان برصد الولد يبق من الدنيا
 الا انعم واحد لطق الله حتى يخرج رجلا من
 ولدي اسمه اسمي وكنيته كنيته يملأ الارض
 قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا اينها ده
 واما امان وپشرو وندربشت كيد و شاييد وپشرو الاعية
 من بعدي اثني عشر اذ لهم علي عليه السلام و اخرهم مهدي
 ما باصيان و خسته ما ايم طاعتی غير از محبت حق و اولاد
 يارب بحق ذات الحق و هم ظلت يارب بحق ختم رسل سيد الوي
 يارب بحق حيد و اولاد باكر يارب بحق جمله امان پشروا

الطف

كز لطف كينظر سوي كاشفي فكن وندربشت عدن وپشرو شرجا
 ما كره عابهم نوح غافر الذوب ما كره شتر ايم نوح و اولاد اعطا
 اميد ما بلطف عليم تو هست بس فانغولنا بفضلك يا مع الدعا

مستم

قد فرغ من سورة في يوم الاحد اثني عشر شهر ربيع الثاني سنة ١٢٩٩
 والفت من الهني مع جود النعم المحمدي ج الاربعه الغني ابن
 سيدني شيخ الكرم و در صلح الحسين
 عن غير اولاد و اولاد
 يارب

كلمة الله

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وعترته الطاهرين **انا بعد**
ای غریز برهان و آگاه باش که تو مسافر و مجری سقوت از ابتدای اشیا شش است
اول صلب در دم رحم مادر **فصل دینا** طاعت قبر **محرمانه** ششم
بهشت با قریح اکنون تو در منزل سیم که جایگاه غولان و دیوان راه رفتن است
و قطع این مرحله به عمر می شود و بدان که روزگار عمر تو غنیمت و فرح است و سعادتمند
آن غنیمت می باشد و نفس با غنیمت که مهابت الحیال تو از آن این منزل چه مقدار مانده
شاید که هر چند پیش نبوده باشد پس باید که فریخته زب و زیور این رباط در و این
منزلگاه به خوف و خطر نگشته پوسته در مشاهد که با کوچ و روار و لشکر موت
بوده و از سقوتش فراموش سازی و ذره از محبت دنیا که موجب جد کونه محبت
و بلاست در آن خونجای زمر و از حضرت سید المرسلین علیه السلام روایت شده که
حُبُّ الدُّنْيَا كَالْخَيْطِ يَتَمَتَّعُ بِهَا سَرْمَدُ النَّاسِ پس این حدیث معلوم
می شود که جمع کنایان ظاهر و باطن از محبت دنیا حاصل می شود و هر کس محبت دنیا دست
بر نیاید اگر نخواهد که در ازل او که پاک سازد و خود را در ورطه هلاک بیندازد

باز

باید که در مقام محال در آید و در اندام بر منبر تمام نماز و طریقی معالجه و بر منبر نبوت
که کجده از اهل دنیا که زبان گشته خود را بر کلمات دنیوی عادت فرمایند و در پیش
از روز و شب از حجاب کرم که جویده باشند و طریقه ذکر مرخص است که در آن شغلها
فایده داشته تصور صورتها و اوضاع و احوال باریان و دوستان خود نماید و در آن
صورتها ایشان چگونه تغییر یافته و اعضا چه از هم ریخته و فرزندان چگونه میمانند
و زمانه چه در آن بعد خویش در آورده اند و ما اینها را چگونه قیمت نموده اند و بعد
نکران که حال تو نیز غنیمت محسوب خواهد بود و با این حال باید که بعد خط مشایخ در دنیا
رساله از بهر دینا که کور شده و داومت نماز و رعا عبادت نصیحت که از طریق فقر می رود
سر زده و در خانه ذکر شده گاه و بگاه بخوان و نفس را بآن آگاه ساز و هر چه میباید
عمل کن رفته رفته غفلت از دین را بایل کرد و از جمل روشنی دان پیش بینی و بینایی
حاصل یقین کنی و بر اوقات گذشته خود حسرت تمام کن و زندامتها کنی و دیگر در این راه
خود خواب نماند و در کار اخوت هیچ چیز دیگر مشغول نگردد **محرمانه** هفتم
خود در نگر در شمس بر سر سجده در خوردن نان و آب چنانکه هر روز نماز
و خوشه خود را **مثال اول** طالب دنیا بنمونه شخصیت که بر ایمان در چاه مرعوفی آویخته

شده و با موش یک سیه و دیگر سینه و پوسته در بریدن آن ریمان سحر سینه
و از دریا و زنه چاه دهن کشا و منتظر است که ریمان بیده شود و آن شخص را طبع
خوش باز و درد یوار ایجا غسل خاک آلوده بیده شده و بر آن ریمان
حج آمده و آن شخص با این حال همه خبر فراموش نموده بدن غسل شغال شده
و از بهر انگشتی از آن حدیثش مخفی رود و بداند ایجا دنیا است و کن ریمان
عمر و آن موش بیده و سینه روز و شب است که در قطع ریمان عمر تو می
تمام میماند و آن غسل خاک آلوده تا زمانه آلوده دنیا است و آن ریمان طبع
و دنیا **مثال دوم** دنیا را از آن روز که مردم آنرا بیدار میدارند و آن در حقیقت
در گذر است چنانچه سایه در حقیقت که شخصی از راه در آید و گرامی بخت خورد
و خواهد که در آن سایه آسایش کند و سایه را سکانی و بیدار بیدار بخت خورد
سایه حرکت کند و از وی در گذرد چنانچه از خواب بیدار شود و در آن چنانچه حال دنیا
با دنیا هم نیست که چنانچه است بیدار بیدار و در آن روز که در آن چنانچه حال دنیا
و گرامی مغفول شود و آنرا بیدار بیدار دنیا گاه دنیا از وی در گذرد و بیدار
و حشرت بگذارد **مثال سوم** حال خوشی دنیا دار بیدار بیدار چنانچه حشرت است که خوب بیدار

خوش بیدار و چنان بیدار که آنچ در سالها بسته بود بدن رسیده است و بیدار
درست و در نموده نگاه چنانچه از خواب بیدار از آن حالتها هیچ در نیاید و حشرت آن در
بماند **مثال چهارم** دنیا بخت بیدار نیست که منتظر که در طراوت و نازکی است
و خوب بختی بر کشتن نماند بیدار و آن صید که خود را بجا مهار رنگین آراسته روز و شب
خود را پنهان ساخته بیدار و با جوانان طناز کرده و ناز آغاز نماید اگر بجا بیدار و بخت
شود و در عین غریز را در حقیقت وصل او صانع سازد و چنانچه او را بخت آورد و بخت
کند و چو در از روز آن کند تا نماند خودی بر کشد انگاه دانند که باین طلم کرده است
و عمر را نماند را بهوده صانع ساخته و بزبان حال کریم کنان این است بر زبان بجا
سازد **مثال پنجم** سکینی فریبها صانع بجهان امید و چاره بختی
دنیا بخت بیدار نیست که بخت بیدار است و بختی بخت بیدار است که بخت بیدار است
و استراحت بیدار پس اگر نادان آنرا آرام گاه خود سازد و منتظر نگاه نمود ندارد
عاقبت و زبیر کان بروی خند باز نماند و سخن نماند **مثال ششم** دنیا بخت بیدار نیست
که در نظر رنگین و خوش آسیده باشد و چون دست بردارد از من صیقل نام و بخت بیدار است
کشته و جان گذارد چنانچه از این امر بیدار بیدار است که بستان نماند و بخت بیدار است
دنیا بخت بیدار نیست رنگین به نیکو روز و روز بیدار بیدار است که بخت بیدار است

دل بر نیامد که با بر وفات آن روز که بدو شادان تر باشد بر سر میز از پیش کن
که او آن روز بر وفات نکند تا که دم دل بر وفات او اند **مثال هشتم** دنیا چشم شیر است
روزانده و کمرش آن و کنارش جهانستان و بزمه **پیت** میباید ز سرش کشید که گویا
روزانم **مثال هشتم** دنیا در بایست که چشم از جبهه مردم در وی فرو روند
مروارید و مرجان برآورند و کشته از وی بگذرانند و سودی که بجای نبرد اما عاقل
بران فروخته نشود زیرا که نگاه بچو در آید و از جان نازنین را یک طایفه نمود بگری
و خواب را با بر مایه و سود فرو برد **پیت** مغرور شود و دریا بخواهد که کوفته شود
مایه را خور و سی **مثال نهم** دنیا را و انایان بطعام مثل زده اند زیرا که طعام هر چند
خوب تر و شیرین تر بجز فساد نمی کند و زود بچنان منتهی می شود و دنیا چندان که از آن لذت
بسته بزند و بر او است و در اندر فرقتش از رحمت پشته بینند و از ارجان
گذر بسته کشند **مثال دهم** حال دنیا و انانی که در دنیا کشند چنان قوم می گوید
در کشتی نشاند و بخیزه رسیدند سینه و فرم بران میسوی خورش طعم و کلهای خوش
از یک امطان خوش الحان پس از کشتی بیرون رفتند و کشتی بمان ایستاد و سفاک
نمود که چنانچه حاجت ضرورت در آن بود باز کرد و دید مبادا کشتی روانه رود
و تمام شد اما آنکه عاقلان و ذرگان بودند بچو کشتی بمان عمل نموده خود را

از و کشتی ساینده و جای خوش و فراخ از بهر خویش اختیار نمودند و بعضی
سوارش کشتیان را فراموش نموده بکل و میوه چیدن مشغول شدند
و چون مسافرم رفتن کشتی رسیدند فتنه و بهر لب و خود را کشتی رسانیدند
و زحمت جابر کردند و از کشتی جامه و کلهای را بر سر خود جای دادند و بعضی صندان
شیشه کلهای و فریاد میوه کشیدند که کشتی و کشتیان و یاران و رفیقان خود را
مکرم فراموش ساختند و چندان از ساحل دور شدند که بانگ یاران بدیشان نرسید
و چنان کشتی روانه شد بعضی از کشتی یاد آمد با کان باری بشت خند و شسته را
در نیافتند و بعضی در اصل از کشتی نیز یاد نیامد و این هر کار که در آن پیشا
بعضی بکلهای و بعضی بر مایه کشیدند و آن قوم که میوه و کلهای کشتی بردند
چنانچه روزی چند برآمد کلهای و میوه پخته شده و مناج شد و خود بریا انداختن
چاره ندانستند و بعضی از خوردن میوه بگذرند و چنانچه غریب رسیدند و عاقل
و معقول و حکیم یافتند و کشتی بمنزله راه شریف است و کشتی آن بمنزله سفران و
امان و عالمان و بخیزه مثال دنیا است و کلهای و میوه مرغان خوش الحان **مثال**
نغمه های کما کون دنیا است و اهل کشتی مثال اهل دنیا است که بعضی از راه

پروین رفت لذات دنیا مشغول گشته و عاقبت با قوسه ملاک گیرند و بعضی مال
و جاه راه شریعت میجویند و بعد از رحمت باز توبت و حساب خلاص گردیند
و آن قوم که در دنیا بجهل پیغمبران عمل نمودند بعد رحمت ضرور اکتفا نمودند
ایشان به رحمت بمنزل مراد رسیدند و از متوهمان بارگاه اله گردیدند **مثال**
پانزدهم دنیا بمنزله همان خانه ایست که در آن گروهی از کرم و فرود
آیند و در پیش هر کس طبعی رزین بران کلاب دان و خود سوز زین گذارند
پس مردانایوی خوش اکتفا نموده ظرفها را بخوشی باز دهند و مردانای
از آن ملک خود پنداشته بیرون بروند خدمتکاران از وی بزرگوارند و او گریانا
گشته بکنج فریاد آواز نماید و حال مردانای و مردانای در دنیا بعینه ایست
چنین است مردانای بجهت نعمت دنیا بدور شد شکر بجای آورد و دل بران ننهند
و چنان از وی بستانند دل شک کرده مردانای بجهت دنیا بوی روی آوردند و در آن
همیشه با و خواهد بود از آنجا که دل کف در آن نماند و چنانچه حق تعالی از وی بگریه آغاز
پیدا و فریاد و شکایت نماید **مثال دوازدهم** از امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که
فرموده که مثال مردم در دنیا چنانچه کرم و پنداشته اند و هر کسی در گوشه از گشتن

قرار و آنرا خانه خود دانسته با یکدیگر دوستی بنیاد نهاده اند و هر یک با مینمایند
و از رفتن غافل گشته اند و خود را ساکن میپندارند و گشتی ایشان را میبرد و چنانچه
گشتی با حال رسد گشتیان بدیشان گویند که بیرون روید پس گاه نا علیل
بمغارتها را فرگردند و از یاران و دوستان که با ایشان خوی نموده اند
وداع کرده جدا شوند و هر کدام بطرفی روند **مثال سیزدهم** دنیا بجهت
خوب صورت زشت بیرونهای ناسازگار بصورت نوحه و ملامت میگردانند
عشق نمودن و کشتن و بیداری و پنهان شدن و خوی ایشان را در غدا بسیار
اگر یک خوشی از وی پندد در برابرش هزار غصه میکنند و بعد از آن در غدا اگر کسی
بوصالتی رسد هنوز شب زنا شده بر خیزد و گوید که پیش فلان میروم ربای
اند و سالی بشی با پوندی نشسته هنوز زشت بر می بنوی بنشینم و در فراق تو میگیرم
بر خیزد و بر گریه میخیزد **مثال چهاردهم** آورده اند که در زمان گذشته با دشمنان
بود و بهر درشتی که از کمال میزدند و صورت و سیرت آنکس را در جهان فساد
کج بود پس بعد از پادشاه زادگان جهان از بهر وی دختر با جمال و کمال میخواستند
نمودند و نامیده دختر را خیمه میزدند و سواد او را میخواندند و هر کس را میخواستند

و فریاد بیدار در باب خود میگرد و سفر شکی نمود تا اگر کار او در
 ساخته گشت و وعده وصل نزدیک شد بنمود تا ایسا پیش و طریقی ساختند و در
 باغ و غم چادری بپاوه نویشتن گشت چنانچه در بر میگردستی و بر این دشت شما
 سوار گشته خود را بجای عشق و سر سبز گشته بانه راه یافت کسبش از راه برون
 رفته بی گشتن در آن شد و هر از آن دشت بیست و جانست را خیال خیال بود
 که از خوابگاه خودش میباید بجهت بر دوشه رسید قضا و قدر از نو فرستاد را بکوشش آورده
 بود و چنانچه عود کسب آن است و ای همه را بکنین آراسته و در میان مردگان بختی
 خوابیده بجهت سوار نمود و در دشت را باز کرد و او را چنان گمان شد که مرده و بجهت زنده
 از بهر او سر حاضر شده اند و آن دشت بر بخت خفته و در است بر بخت رفته او را در گذار
 چنانچه عادت پیش و کباب رفت و خدمتکاران و یاران پادشاه را چنانچه او را نیافتند
 و ایستاد و از خبر نماند و آن کردند که بشهر رفته است جمله رویی شمر نهادند و تحقیق نموده
 او را در دشت نیافتند و آن خبر پادشاه و حاقون رسید و او را از هر طرف فرستادند و ویرا
 نیافتند و آن سوار با هم ایستاد و بجهت شامزاده از خواب سستی پدید آمدند خود را در میان
 دیده و مرده را در گذار گرفته و بپایانش بایست یعنی مرده او که گشته و در میانش بوی مرده

گرفته بخت بر سر نو نه عظیم روی بهم رسید و از دوشه برون و دیده و غمرا لعنت
 بازی و باوه پرستی کرد و بجهت دشت صادق و میده کی از خدمتکاران بپایان
 و برون آمده بجهت بید و در این دشت او از این کرد و بجهت خدمتکاران بپایان
 و رسید بپایان او که وقت قصه نیت مرا بر آید بر تالانم بجهت شوم نگاه او را بکنار
 برد و خود را گشت شوم و او را بجهت خدمتکاران و بپایان بجهت خود را بپایان
 تو این را بپایان بپایان و بر این بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 که باک طینت و باک کور آید و دشت را معشوقه و بخت بپایان بپایان بپایان
 و آن حسی غفلت که اهل دنیا را بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 و آن بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 مثال تو به کردنت از خدمت دنیا و از او که بپایان بپایان بپایان بپایان
 بجهت شخصیت که باقا تو بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 و که از بهر دشت بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 کند و که از بهر دشت بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان
 و بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان بپایان

مثال با **بخت**

خود را بستر ملک دهد و کجاست که بستر است جاودان است که مقصد همه عالمیاست آن
 خمر پاک کبابه و نبات و شیر بنال برکت و آب و عسل و جواهر رنگین و نبات لذتها
 و زینتها و نبات و رفیقان که ویرانها کنند از پیش رفتن مثل جمعیت که شغول
 لذات فانی دنیا کنند به قدر کفایت التماس نموده و روز و راه بخت قطع نموده
 رسیدند **مثال** از حضرت سید المرسلین علیه السلام که روایت شده که دنیا را از دست
 اگر کسی بگذرد از هر زینت و رفیق و باین حال دست از کار در رات کشیده باشد و بگوید
 و طرب شغول که در عافیت و زینت و بر وی خفته باز نهد و روز حاصل و بچشم
 بهانه مجتهد در دنیا اگر کسی دست از طاعت رب الهی کشیده بریزد و باز و نعیم
 خود را شغول اندازد عافیت و خود و عافیت ویران کند و در روز حساب
 و توبه است **مثال** یارب زینت خود و خود را بماند و زینت و زینت برماند
 در بارید و طلال حیرانم **مثال** یارب زینت این سرایم برمان **مثال** عفو دنیا
 و از اشتغال و مردمان در وی غفلت بماند و صغیرتا برسد که در نفس او
 مراد مثل حرم و بخل و حب و غیر آن غلبه کند علمها و مرضیات و غیر آن
 اما حکما خند که پروردگار از بهر معالجه بندگان خویش تعیین فرموده پس که

بماند از بهر این که در شیرین بر میزنند بر خلاف حال حکیمان عمل نایزد
 بهلاکت رسد مجتهد در دنیا اگر کسی بتوان بغيران و اما مان علمهم عمل نماید و اگر بماند
 بر میزنند و نفس خود را از دست بماند باک سازد و در آن بهم غلبه است و خواه
 ختم کنیم کلام را باین که از دنیا غم است از غم مزبور که طلب و جاهد دنیا بود
 و اگر مقصد از دنیا لذتها و دنیا بود بر مثل خوردن و پوشیدن زیادت و تفاخر و غیر
 و خود را که اگر مقصد از دنیا غم است عرض و اعانت فقیران و مسکینان و زیارت
 بغيران و اما مان علمهم و طواف بیت الله و غیر آن از طاعات و عبادات
 بجهت غم مزبور که غم مزبور بجهت غم مزبور در با عبادت نصیب است

دینا بوج و مطالب دنیا بوج	هر مغر بود و لیک در دیده بوج
کوشش تو کار است و نه هر نوعی	از کوشش جیل و شورش کویا کوچ
ای بختی از خنده و باز ناک	ای خواجیه بال خویش نازی تا ناک
در کوه فنا جو کو دکان برهم	از کوه دکل ایشان ساز تا ناک
نایا شکم از آب علف بسیار	تا چند بریزد و زور خود نادر
منگاه غل و نصیب این دافنا	در دیده عافیت باز نادر

در این کتاب
 از کوشش جیل و شورش کویا کوچ

حکما

1599

موضوع رساله

بسم الله الرحمن الرحيم رابعه من تنبيه كود اندك ابراهيم كنتم بنام رحم كننده و در دنیا
بسمه صدق از محض فوهم كننده در آخرت در محض پس ترجیح الحمد لله رب العالمین
تا باقر اینست كه شكفته از راه كه برود كار عالمیات و بخش بنده و هر يك است و مالك صاحب
روز قیامت است تراعات میكنم پس از توبه و محرم و پس مروت و ده بار از راه
راه اجماع تكبیر ن الغم كده ان جمعی كه بدین ن غضب كده و نه ان جمعی كه انانند
و این توبه رفته اند از حضرت امام رضا علیه السلام حدیثی در تفسیر حدیث تا تو نقل كده و حدیثی
كه الخليفة ادرشكركت كه برود كار در برابر توفیق بقیل خیر برین كان خود و این حدیث
در ك العالمی اثبات یكسانی است از برای حق و الله را بگو و كم است و اقرار است
او حق و كك است غیر الرحمن الرحیم و كك تبار برود كار است بر جمیع حدیثی و طالب
عظمت از ان حضرت مالك یوفی الدین اقرار است برنده مصلحت حدیثی حدیثی
و عقاب اثبات كك است از برای روی چنانچه كده دنیا از بهر حق ثابت است ایانك
و كك از راه را حدیثی است و ثبوت و ایانك شش خدای طلب یافه توفیق
و عنایت است و طلب تمام نعمت و لغت است كه بنده را از ان فرموده اهدنا الصراط
المستقیم طلب راه نمرودین و طلب نیا و معرفت برود كار است و لغت و كك بكار

صراط الذین انعمت علیكم ثم ما كنید است و طلب و یاد كردن لغتی كه برود كار با و لیا
و كك ان كك از ان فرموده و الله و لغت است بقیل ان نعمت با غیری المغضوب علیكم
تا كك است و طلب و یاد كردن لغت است كه برود كار با و لیا و كك ان كك از ان فرموده
ولا الضالین كك ابنا به است اینكه بنده از جماعتی كه كده اند از انانان
و بنده انكه خوب میكنند و كك از انانان كك است كه بنده از انانان اول كك
قدر و در كك هم الحد و كك از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
پس از كك از انانان كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
سود اخلاص می انانان كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
از انانان كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
كك توفیق بر غیر خدا و كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
الله اخذ یعنی كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
نیست الله الصمد یعنی كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است
صاحبان خود را برین كك است كه بنده از انانان كك است كه بنده از انانان كك است

۱۳۸۵

ابتداء مع شرح طی

هذا الكتاب طالع و مولود اركفتار حفت

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين

لعل بعضنا يفتننا لئلا نرى ما بيننا
وما في الدنيا قومه حريصه حريصه
من السوء وما كنا مني لئلا نرى ما بيننا

از دست علی بن ابی
کندم از قوت علی
دست
رضی خوف از دست
صد
فعلی
علی